

زبان، وسیله و هدف



مجموعه نوشتارهای
مسعود نجار

فهرست

۵	مقدمه
۶	تحریم
۷	انتخابات در ایران
۸	آیا مرا می شناسید؟
۹	تولد دیگر از نوع نارس
۱۱	خری بود که دُم نبودش
۱۲	دورویی
۱۴	که می گوید یا چه میگوید؟
۱۶	متعصب
۱۷	مشکل جهان امروز
۱۸	موضع گیری ایرانیان در مقابل وقایع اعراب و اسرائیل به زبان ضرب المثل ها
۱۹	حافظ و رشد اندیشه
۲۴	توافق اتمی
۲۶	خوش بحال دیوونه که همیشه خندونه!
۲۷	دین ستیزی
۲۸	اخبار ایران
۲۹	جمهوری اسلامی آری یا نه؟
۳۰	آیا جمهوری اسلامی تا سال ۲۰۱۵ سقوط خواهد کرد؟
۳۱	بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
۳۳	برنده یا بازنده؟
۳۴	شناخت خود
۳۶	قانون اساسی از دید من مسلمان واقعی
۳۷	گوشه ای از فرهنگ فراموش شده ایرانی
۳۸	پناهندگی در غرب
۴۰	پاسخی کوتاه به یک هموطن
۴۱	غضنفر
۴۳	آفریدگار من
۴۴	مادر
۴۵	آخوند
۴۶	زبان، وسیله و هدف
۴۸	در باره مولوی
۵۰	آیا میدانید؟

۵۱	پوست موز و مش حسن
۵۲	از کوزه همان برون تراود که دراوست
۵۵	خریت و حماقت
۵۶	در جوانی پاک بودن، شیوه پیغمبری است...
۵۷	تفاوت خود محوری و خودخواهی
۶۰	ترامپیسیم
۶۱	هویت مستقل
۶۳	قفس ایدئولوژی
۶۴	ژان پل سارتر
۶۵	داوری
۶۶	باتلاق خرافات
۶۷	معنای زندگی
۶۸	تفاوت
۶۹	شریعت
۷۱	رُک و پوست کنده
۷۲	عشق
۷۳	تناقض، پرسش، مسئولیت
۷۵	خشت اول گر نهد معمار کج ...
۷۶	تفاوت رأی و بیعت
۷۷	مذهب
۷۸	عقل، علم، تقدس
۷۹	بیچاره میهنم ایران!
۸۰	چگونگی فلسفه
۸۱	خوش بود گر مَحک تجربه آید به میان
۸۳	رفراندوم
۸۵	سنت، مدرنیته و مولوی
۸۸	عشق و عقل
۸۹	معنای برف
۹۱	نوع حکومت در فردای ایران
۹۳	پیدایش مروارید

مقدمه

نوشتن بیرون جهیدن از صف مردگان است. «کافکا»

کتابچه ای را که در دست دارید حاوی مطالب کوتاهی است که در مقاطع و شرایط مختلف زمانی نوشته شده است. این مطالب بازتاب نوع نگرش و برآمده از محدود آگاهی های اینجانب می باشد. دلیل نوشتن نظرات به صورت کوتاه و مختصر، بی تفاوت نبودن اینجانب به شرایط و اوضاع جهان پیرامون، بویژه میهنم ایران و از طرفی عادت نداشتن اکثر هموطنانم به مطالب طولانی است. بی تفاوتی به شرایط، از جمله شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و معضلاتی که سبب دشواری زندگی هموطنانم در ایران است، ریشه در دور بودن از عقلگرایی و کم بهره بودن از اخلاق عینی است.

از آنجایی که مطالب موجود در طول چند سال گذشته نوشته شده است این امکان وجود دارد که بعضی از مطالب با شرایط کنونی مطابقت نداشته باشد. ولی با توجه به اینکه همه نوشته ها بر سه پایه واقعیت، علم و اخلاق است، می تواند تاریخ مصرفی طولانیتر را دارا باشد.

با امید بر اینکه مطالب مندرج در این کتابچه بتواند در تولید پرسش در ذهن خواننده و پیگیری در راستای رسیدن به پاسخ، مفید واقع شود.

مسعود نجاتی.

این روزها هر جا می رویم، بحث تحریم و توافق اتمی گرم است. گروهی موافق توافق اتمی و گروهی هم مخالف آنند. بسیاری از ایرانیان همیشه حاضر در صحنه پایکوبی، طبق معمول بدون اینکه از محتوای توافق اتمی آگاه باشند به خیابانها ریخته و مانند زمان انتخابات گذشته به رقص و پایکوبی پرداختند.

براستی تحریم چیست و چرا برای برداشته شدنش گروهی شادند؟ آیا مشکلات اقتصادی، سیاسی، اعتیاد و فحشا، ریشه در تحریمها دارد؟ که با برداشته شدنش، منتظر برطرف شدن همه معضلاتمان هستیم؟

در این میان گروهی دلیل خوشحالیشان را از توافق اتمی، رفع خطر جنگ و جدایی قسمت هایی از ایران به وسیله جدایی طلبان میدانند.

از این دسته از هموطنان باید پرسید، آیا دلیل وجود جدایی خواهان، تبعیض های حکومت و عملکرد ناخردانه آنان نیست؟ آیا رفع تحریمها، عملکرد دولت در رفع تبعیضها را به همراه خواهد داشت؟

خیر، خطر جدایی خواهان نه تنها کم نخواهد شد بلکه با وجود این حکومت همچنان شیعه بر ضد سنی، شیعه بر ضد ایرانیان یهودی، تبعیض بر کردها و بلوچها و تقسیم نا عادلانه ثروت بین استانها ادامه خواهد داشت. و این است خطر پاره پاره شدن مام وطن، نه جنگ که آن هم احتمالش بسیار کم بوده و هست. چرا که کشور های ۱+۵ پیشرفته تر از آنند که ندانند جنگ نمی تواند چاره در کنترل و امنیت جهان داشته باشد، به ویژه اینکه امروزه امریکا محبوبیت زیادی در بین ملت های خاور میانه ندارد.

در صورت خواست کشورهای قدرتمند برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی، بدانگونه که در سال ۵۷ عمل کردند، این بار هم با توجه به نارضایتی مردم از اقتصاد و اثرات تحریمها می توانند رژیم حامی ترور جهانی را از پای درآورند بویژه اینکه نارضایتی مردم از قوانین ظالمانه اسلام به حد اعلای خود رسیده است.

اصولن تحریمها وسیله اعمال فشار بر دولتها از طریق گسترش نارضایتی مردم است. از همین روست که جمهوری اسلامی برای جلوگیری از فروپاشی حکومت بدست مردم، تن به توافق با کشورهای بزرگ می دهد. در اینجا باید این نکته را فراموش نکنیم که همانگونه که رژیم جمهوری اسلامی تنها برای بقای خود به این توافق تن داده است، به همان گونه کشورهای بزرگ، منافع خود را در ماندگاری این گونه حکومتها می دانند.

پس در این گونه توافقات، دولتها به مرادشان رسیده و برای ملتها آتش همان آتش و کاسه همان کاسه خواهد بود.

۱۸ جولای ۲۰۱۵

انتخابات در ایران



خواستم از آمار فحشا بگم ,

خواستم از آمار مصرف مواد مخدر بگم, خواستم

از فقر بگم, خواستم از تهی شدن اخلاق در

ایران کنونی بگم , خواستم از آمار بی کاری

بگم, خواستم از از بین رفتن کشاورزی بگم,

خواستم از عدم مدیریت در آب و خشکیدن دریاچه های ایران بگم, خواستم از ریزگرد ها و

عوامل وجودی آنها بگم, خواستم از رشد امام زاده ها از هزار در اوایل انقلاب به دوازده هزار

کنونی بگم, خواستم از در آمد سرانه بگم, خواستم از میانگین سن فحشا بگم, خواستم از

تبعیض حتا بین شیعه, سنی بگم, خواستم از عدم حق ایرانیان با باور های دینی دیگر بگم,

خواستم از فرار نخبه گان ایران به امریکا بگم , خواستم از اختلاص های میلیارد دلاری بگم

, خواستم از کلیه فروشی ایرانیان بگم, خواستم از خودفروشی زنان ایران برای سیر کردن

فرزندانشان بگم, خواستم از کمک های مالی هنگفت حکومت اسلامی به تروریست ها در

جهان بگم, خواستم از تجاوز به دختران و پسران در زندان ها بگم, خواستم از آلودگی هوا

بگم, خواستم از پارازیت هایی که سبب سرطان مردم است بگم, خواستم از غیب شدن

دکل نفتی در خلیج فارس بگم, خواستم از فروش زمین فرودگاه قشم بگم, خواستم از

ویران کردن آثار باستانی بگم, خواستم از نشر خرافات در رسانه ها بگم, خواستم از نبود

روزنامه های آزاد بگم, خواستم از اعدام های خیابانی بگم, خواستم از سیستم آموزشی بگم,

خواستم از عدم حرمت انسانی بگم , خواستم از از بین رفتن هویت ایرانی بگم, خواستم از

تورم بگم, خواستم از عدم امنیت بگم , خواستم از کودکان کار بگم, خواستم از حقوق زنان

بگم, خواستم از دستگاه قضایی بگم , خواستم از توافق اتمی و مندرجات آن بگم, خواستم

از:آمار طلاق بگم, خواستم از آمار خودکشی بگم, خواستم از..... ولی نمیگم چون اگه قرار

بود بفهمیم, بعد از گذشت بیش از سی و هفت سال فهمیده بودیم.پس هچی نگم بهتره!

بازم برو رأی بده

خرداد ۲۰۱۳

آیا مرا می شناسید؟

باید اعتراف کنم که مسبب وجود دیکتاتوری و حفظ جمهوری اسلامی شخص «من» می باشد. چرا که سالیان پیش زمانی که برای اولین بار چند صد دانشجوی از خود گذشته در بلوار کشاورز تهران با شعار، ای مردم با غیرت حمایت حمایت از «من» میخواستند که با آنها همصدا شوم. این «من» بودم که با پوز خندی به آنها به راه خود ادامه دادم.

مساجد هموطنان سنی ام را خراب، ایرانیان یهودی و بهایی را آزار و مجبور به فرار از مام وطن نمودند «من» که اعتقادی دیگر داشتم براحتمی چشمانم را بر این بی عدالتی بستم و به داد خواهی آنها هیچ ارجی ننهادم

کارگران معترض به حقوق معوقه را به شدت سرکوب کردند، «من» معلم ککم هم نگزید معلمین که می توانستند با آموزش صحیح فرزندانمان پایه گزار ایرانی بدون تبعیض و آباد باشند سرکوب شدند و «من» کارگر فقط به این فکر بودم که گلیم خود را از آب بیرون بکشم

کارمندان به وضع نا بسامان خود اعتراض کردند، «من» دارای شغل آزاد، «من» را متمایز از آنها پنداشت.

یکی از کنشگران سیاسی (رضا پهلوی) گفت بیایید به یکدیگر یاری دهیم تا زمینه یک همه پرسی آزاد با نظارت سازمان های بین المللی را فراهم کنیم، با او مخالفت کردم، هر چند حرف دل «من» را می گفت.

خواهر و مادر و همسر «من» را با زور توسری و چادر به گوشه انزوا کشانده و تبدیل به شهروندان دست دوم کردند، «من» بی (رگ)، حتی غمخوار آنها هم نبودم.

و حالا همه «من» ها تنهایییم و کاری از دستان بر نمی آید زیرا فقط به فکر خودمانیم. «من» با بزرگداشت روز سیاهکل، «من» با بزرگداشت جمهوری آذربایجان، «من» با بزرگداشت روز حکومت دمکرات کردستان، «من» در سازمان مجاهدین «من» در سازمان فداییان، «من» غرق در باور های مذهبی و خلاصه «من» با «ما بودن» فرسنگ ها فاصله دارم فرهنگی که معتقد است به :

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار

بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار

فرهنگ «من» نیست

نوامبر ۲۰۱۲

تولدی دیگر از نوع نارس

چهار هفته پیش روز سه شنبه یازدهم جون سال دوهزارو دوازه، ساعت چهارده وسی و دو دقیقه، بعد از خواندن داستانی از بلوچ نویسنده ی شهیر شهرمان احساس علاقه شدید نویسنده گی سراپای وجودم را فرا گرفت. از اینرو با چند تلفن به اینطرف و آنطرف و دیدن آگهی های روزنامه آدرس کارگاه نویسنده گی را بدست آوردم.

با اینکه مادرم بارها متذکر شده بود که (اگر ترشی نخورم به چیزی میشم) جایتان خالی ظهر آن روزیک ساعت قبل از این که آن احساس عمیق نویسندگی بمن دست بدهد، دمی باقالی با مقدار زیادی ترشی خورده بودم.

برای تهیه وسایل و لوازم نویسندگی از درب خانه بیرون زده و یک راست به فروشگاه یک دلاری نزدیک مرکز خرید شهرمان، کوکیتلام رفتم. مستقیم به قسمت لوازم تحریر رفته و یک دفترچه قرمز دخترکش و خودکاری برداشته و بطرف صندوق روانه شدم. همانطور که به طرف صندوق می رفتم با خود می اندیشیدم که نکنند این هوا و هوسی زود گذر باشد و پول عزیزتر از جانم را با خرید آنها به هدر بدهم.

غرق در افکار خود بودم که صندوق دار با درخواست مبلغ \$۲/۴۵ مرا در مقابل عمل انجام شده قرار داد. دیگر کار از کار گذشته بود و حالا با این سرمایه گذاری روی وسایل نویسندگی چاره ای جز ادامه راهی که پیش گرفته بودم نمانده بود.

از شوق نویسندگی، آن شب رو تا صبح نخوابیدم، در رویایم نویسندگان و هنرمندان مشهور دنیا هر یک بنوبه خود، تولد ستاره ای در عالم نویسندگی را که من بودم به یکدیگر تبریک می گفتند. بالاخره صبح فرا رسید، سر میز صبحانه همسرم اظهار داشت که شب قبل در مذاکراتش با مادر محترمه شان به این نتیجه رسیده اند که برای من، بجای تنها نشستن و مصرف نمودن خودکار و سیاه کردن کاغذهای آن دفترچه خوشگل، خوردن چیپس و نوشابه با آنها درمقابل تلوزیون بهتر است و کانون خانواده را گرمتر می سازد

از طرفی من هم با صبر و بردباری که لازمه هر انسان دمکرات است به صحبت های ایشان گوش فرا دادم و در اولین فرصتی که یافتم از قرار داشتن دو پایم در یک کفش آگاهشان ساختم و قبل از اینکه سخنی دیگر به میان آید و مرا از نویسندگی منصرف کنند، میز گرد را ترک نمودم.

باری، روز موعود که همانا چهارشنبه بود فرا رسید. الارقم مخالفت همسر و مادر محترمه شان که با چشمان اشگ آلود در جلوی پاشنه درب خانه مرا بدرقه می کردند از آنها خداحافظی نموده و به سمت کارگاه نویسندگی حرکت کردم.

هر چه خواستم سریعتر راننده گی کنم بنظر می آمد همه چراغهای راهنمایی توسط همسرم قرمز می شدند و مرا از تصمیم برهذر می داشتند. از آنجایی که نویسنده شدنم روزه گرفتن نبود که بتوان با دیدن ذولبیا قیدش را زد، حتا چراغهای زرد راهنمایی هم جلودارم نبودند.

خلاصه به آدرس مربوطه رسیدم، هیچ خبری نبود و پرنده ای پر نمی زد.

احساس تعجب کردم ، گویا دنیا از وجود این پتانسیل در حال جوش و خروش بیخبر است. بعد از چند دقیقه دو نفر را دیدم که مانند لوکوموتیو، دود کنان بطرفم می آمدند، چهره هنرمندانه، سیگار ، دود فراوان و موهای آشفته حکایت از ریاضت کشیدن آنها در نویسندگی داشت. در جایی خوانده یا شنیده بودم که هنرمندان در قدیم برای ریاضت کشیدن دود چراغ می خوردند، من هم به علت نبود چراغ دودزا در کانادا تصمیم به خوردن دود سیگار، آن هم از نوع دست دوم آنها گرفتم، بخصوص که مجانی هم بود.

باری با سلام و عرض ادب وارد کلاس شدم و در اولین فرصت مانند تشنه لبی که بدنبال آب می گشت، سوالاتم را مطرح کردم. جوابها را آیکی یافتم

با خود گفتم مثل اینکه اگهی روزنامه شان مجانیست فقط می خواهند به آگاهی مردم این شهر برسانند که ما در اینجا کلاس نویسندگی داریم و شاگرد جدید هم نمی پذیریم. از آنجایی که عظمی راسخ برای نویسنده گی داشتم به روی خود نیاوردم.

درنیم ساعت آخر جلسه هفته دوم تا خواستم مطلبم را قراعت کنم، حضار در کلاس بباد کارهای عقب مانده شان افتاده و خواستار تعطیلی زود هنگام کلاس و رفتن به منزلشان شدند. از اینرو من هم با پافشاری و سماجت نوشته ام را در دو دقیقه و بیست و یک ثانیه خواندم. راستش را بخواهید خودم چیزی نفهمیدم چه رسد به آنهاپی که نمی خواستند سر به تن این تازه وارد باشد.

جلسه سوم با خیر و خوشی تموم شد، بخصوص که با چای و شیرینی هم همراه بود. با خوردن شیرینی همان روز بود که احساس کردم تنم می خارد و برای نمدمالی شدنم تصمیم به نوشتن داستانی گرفتم تا در جلسه آینده بخوانم.

جلسه چهارم روز مهم و سرنوشت سازی بود. خودم را برای یک مشت و مال شدن حسابی آماده کرده بودم که با چهره های شاد و سر حال حضار در جلسه روبرو شدم. نگران شدم چرا که حال و هوا عادی نبود. با شروع صحبت های استاد ، کلاس حالت رسمی بخود گرفت. بعد از ساعتی بدون اینکه داستانم را خوانده باشم خبر بسته شدن این مرکز فرهنگی را به اطلاع رساندند. بدینسان استعداد های نهفته ام قبل از شکوفایی از ریشه خشکید و در روز یازدهم جولای دو هزار و دوازده مانند نوزادی نارس از کلاس نویسندگی فارغ التحصیل و بیرون رانده شدم.

جولای ۲۰۱۲

خری بود که دُم نبودش

روزی غم بی دُمی فُزودش	خری بود که دُم نبودش
دُم می طلبید و دُم نمیزد	در دُم طلبی همی قدم زد
بگذشت میان کشتزاری	ناگه نه ز راه اختیاری
جستی زد و زو دو گوش بُبرید	دهقان مگرش ز گوشه ای دید
نا یافته دُم دو گوش گم کرد	بیچاره خر دُم طلب کرد

این حکایت روشنفکران ما در زمان انقلاب است که از آنجایی که خود نا آگاه و از طرفی وابسته و متعصب به ایدئولوژی های وارداتی بودند مسبب شرایط کنونی شدند. ولی نتیجه این روش روشنفکران و پیروی کورکورانه ما هم در گذشته می تواند راه گشای آینده ای درخشان و درس خوبی برای نسل های آینده مان باشد ،به شرط اینکه از آن پند گرفته و تاریخ را تکرار نکنیم که در آنصورت اینبار خود ما ، مردم ایران همان حیوان بیچاره ای خواهیم بود که تا ابد به بارکشی کشیده خواهیم شد.

انتظار کمک از اوباما یا کسانی از این قبیل مانند این است که ، خود را همان حیوان نجیب دانسته و به دلیل اینکه از سواری دهی به گروه اسلامی خسته شده ایم ، حالا از کسان دیگری برای سوار شدن بر پشتمان دعوت می کنیم.

تنها راه برای ما ایرانیان ضمن کسب آگاهی بیشتر ، حمایت از حرکت هایست که دارای ریشه های خردمندانه و علمی و در جهت آزادی ، امنیت ، رفاه و آسایش مجموعه ای بنام ایران با قوم ها ، گویش ها ، و البته تا آنجایی که گروهی نتواند باور های عقیدتی خود را به دیگران تحمیل کند ، آزادی ادیان هم تضمین شود.

به یزدان اگر ما خرد داشتیم کجا این سر انجام بد داشتیم.

فوریه ۲۰۱۴

اینروزها با هرکه حرف می زنی خواستار سقوط و برکناری این رژیم است بدون اینکه از خود بهایی بپردازد. یا اصولن بداند که چرا خواستار برچیده شدن رژیم حاکم بر ایران است . پرسش اینجاست که عوامل بوجود آمدن این گونه حکومت چه بوده است ؟

یکی از عوامل همانا فرهنگ جاری در ایران است که خود پذیرا و پرورش دهنده حاکمانی این چنینی است . فرهنگ مملو از خرافات مبتنی بر اراده ای ماوراء طبیعت که بر طبیعت و انسان حکمفرمایی می کند . اگر مردمی بر این باورند که اختیار همه امور زندگی شان در دست اوست و حتی هیچ برگی از درختی فرو نمی افتد مگر به خواست او ، دیگر چرا خواستار تغییر رژیمند ؟ وجود حاکمان زورگو هم بطور حتم خواست همان قادر متعال است که خود به خواست او گردن نهاده اند . یک بام و و هوا نمی شود یا به اراده بشری باور دارید ، همانند دنیای غرب که با به دست گرفتن اداره زندگی به دست خود منشا کشفیات و اختراعات و برپایی قوانین مدنی شدند ، و یا نه شما مقلد و پیرو و مطیع قوانینی هستید که نه تنها پایه علمی و منطقی ندارد بلکه با کمترین شعور انسانی متغایر است که در این صورت لایق کوچکترین حقوق هم نیستید.

حیوانات در دنیای غرب از حقوقی به مراتب بیشتر از بعضی از مردم مشرق زمین برخوردارند چرا که قادر به بیان اعتراض نیستند از این روست که قوانین مدنی و انسانی غرب به دفاع از حقوق آنها بر می خیزد . ولی وقتی مردمی خود خواستار افسار و یا چوپاندن نمی توان کاسه داغتر از آش شد و آنها را از آنچه خود میخواهند رها کنید.

چاره ما در مداوای خودمان است . مداوای بیماری چند شخصیتی، بیماری یک بام و دو هوایی و عفونی بودن فرهنگمان از ویروس خرافه و شبه علم. ابتدا باید خود را شناخت و با شناخت خود به تشخیص بیماری و سپس با دانش و اخلاق به مداوای خود پرداخت. داریوش آشوری در تعریف جهان غرب و جهان شرق می گوید:

جهان شرق: جهانی است که یک اراده ماوراء طبیعت بر طبیعت و انسان ها حکومت می کند که نامش خداست.

جهان غرب : جهانی است که اراده بشری خود را در آنچه می خواهد، توانا میدانند . به گفته دیگر جهان غرب دارای مردمانی باورمند به قدرت دانش و فهم خود هستند.

جالب توجه است که تفکر غربی امروزی را می توان نه تنها در فرهنگ ایرانیان پیش از دین زرتشتی و ورود اسلام به ایران در میهنمان دید بلکه بسیار خردمندانی چون خیام هم تفکراتی مبنی بر دانش و خرد بشری داشته و اراده بشری را عامل خوشبختی و دنیا را تنها مکان برای استفاده از فرصت ها برای بهروزی و بهزیستی دانسته اند و این هم زمان با دیگر خرد باختگانی بوده مانند مولوی و غزالی که ارزشی برای دنیا قائل نبوده اند و مرگ و نیستی را دروازه ای برای ورود به جهان باقی می دانسته اند. حال این مهم بر ماست که به خود آییم و با انتخاب یکی از این دو جهان بینی تکلیف خودمان را روشن کنیم، مانند خیام با باورهای خرد مندانة زمینی به بهره گیری از فرصتی که نام آن عمر است بپردازیم. آنچنان که می گوید:

چون عاقبت جهان نیستی است انگار که نیستی چو هستی خوش باش
لب بر لب کوزه بُردم از غایت آرز تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
لب بر لب من نهاد و میگفت براز می خور که بدین جهان نمایایی باز
با باده نشین که ملک محمود این است وز چنگ شنو که لحن داود این است

یا اینکه مانند غزالی و شمس و مولوی برای دگر اندیشان هموطن و حتی برای همسر و فرزندانمان هم پیشیزی ارزش قائل نباشیم. که روزگاران همین خواهد بود که هست.

چیست دنیا، از خدا غافل بدن نه قماش و نقده و میزان و زن

یا مولوی در جای دیگر باور دارد که:

مُرده باید بود پیش حکم حق تا نیاید زخم از رِب الفلق
این جهان خود حبس جانهای شماس هین روید آنسو که صحرای شماس
این جهان محدود و آن خود بی حد است نقش و صورت پیش آن معنی صد است

متاسفانه بیماری دو شخصیتی آنچنان در ما رشد کرده که نمی دانیم که هستیم به کجای تاریخ متعلق و به کجا می خواهیم برویم.

دو شخصیتی، یک بام و دو هوا بودن، باعث سرگردانی و عقب ماندگی ما در طول تاریخ چند قرن گذشته شده است. تا آنجایی که به ایرانی بودن خود افتخار ولی دارای نام های غیر ایرانی مانند اسکندر، محمد، غلامعلی و تیمور و غیره ایم. بیش از نود درصد، مسلمان معتقد به امامت و جانشینان ایشانیم ولی به کورش و داریوش افتخار می کنیم. دینمان بر پایهٔ توحید و نبوت و معاد است ولی به باور های ایران باستان پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک مفتخریم.

دینمان برضد هنر موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی و شعر است، ولی به باربد، نکبسا، کمال الملک، تخت جمشید، خیام و سعدی، افتخار می کنیم. عبادتمان، ازدواجمان، حتا مراسم خاکسپاریمان به زبان غیر ایرانی است ولی به فردوسی و زنده نگاه داشتن زبان پارسی افتخار می کنیم.

به سادگی می توان به داوری نشست، آیا مردمی با این همه تناقض در باور هایش می تواند سرنوشتی بهتر از این داشته باشد؟

راه های گذشت از این سیه روزی را می توان در چند جمله زیر یافت، پالایش فرهنگی به معنای شناخت خرافه و شبه علم و بیرون کشیدن آنها از فرهنگ جاری.

باز نگری به تاریخ و درس گرفتن از اشتباهات برای گام های بعدی در جهت مثبت و مهمتر از همه اینکه همواره علامت ستوال خود را در مقابل همه چیز و همه کس قرار داده تا تصمیماتمان از روی آگاهی باشد.

در این صورت است که می توان زمینهٔ رشد هر گونه بت سازی، خرافه و زورگویی را از میهنمان از بین برد.

که می گوید یا چه می گوید؟

در جایی از پرفسور سمیعی خواندم که می گفت: «از کسانی که به هیچ چیز باور ندارند، می ترسم.» از کسانی که خدا را به چالش می کشند، می ترسم.»

نمی دانم که واقعا این جملات از پرفسور سمیعی است یا نه، ولی از آنجایی که هدفم در جهت تغییر فرهنگ «که میگوید به چه میگوید است» خود راموظف به نوشتن چند جمله می دانم. در مطلب بالا دو جمله نظرم را جلب کرد که می توانم به جرات نویسنده اش را انسانی مغلطه گو و هدفش را در جهت منافع خرافه پروران بدانم و آن، در کنار هم قرار دادن جمله

«از آنانی که به هیچ، پایبند نیستند، می ترسم»

و جمله

«از آنانی که خدا را به چالش می کشند، می ترسم»

است. جناب پرفسور سمیعی، با قرار دادن این دو جمله، در حقیقت کسانی را که به خدا باور ندارند را با آنانی که به هیچ چیزی پایبند نیستند یکی می دانید. که اگر اینگونه است برایتان متاسفم. اولاً بحث کسانی که به هیچ چیزی باور ندارند با کسانی که به هیچ باور دارند کاملاً جداست. که امیدوارم با دانشی که دارید بتوانید تفاوت این دو گروه را بدانید. دوماً، چرا باید شما از به چالش کشیده شدن خدا بترسید؟ اگر شما نمی توانید جوابی منطقی برای چالشگران داشته باشید، خود نشان ار ناتوانیتان است و مگر چالشگری والاترین ویژگی و وجه تمایز انسان نیست؟ آیا نمایندگان خدا در جواب گویی وامانده اند که شما به یاری آنان برخورد کرده اید؟ جناب سمیعی برای روشن شدن مطلب خرد گرایی ناچارم کمی حاشیه روی کنم.

همانگونه می دانیم لایه اوزون محافظ ما و در مجموع طبیعت و حیات بروی کره زمین است و سوراخ شدن و از بین رفتن لایه اوزون، همه جانداران روی زمین و در مجموع حیات روی کره زمین را هم از بین خواهد برد. حال با توجه به این مطلب علمی باید به ریشه خردگرایی در فرهنگ کهن ایرانی اشاره کنم.

اصولاً خرد زمینش دانش، و هوا و سقفش اخلاق است. با توجه به این مختصر، می توان دریافت که خرد گرایی در محدوده طبیعت و زمینی است. بنا بر این کسانی که در صدد نهادینه کردن باور و پدیده ای موهوم و «ماوراء طبیعی» هستند برای ورود باور ماوراء طبیعه چاره ای جز از بین بردن اخلاق که کاربردی همانند لایه اوزون در حفظ وجود انسانیت است، ندارند. نبود لایه اوزون (اخلاق) یعنی ورود اشعه کیهانی (خدا ی ادیان) و نتیجه اش از بین رفت قوانین مدنی و برقراری قوانین الهی است، که نمونه اش را می توان در عمل کرد مسلمانان واقعی دید. مانند بوکو حرام در نیجریه، الشباب در سودان، طالبان در افغانستان، داعش، جمهوری اسلامی، مسلمانان واقعی در پاکستان، عربستان، مصر، سوریه، عراق، و..... اند که بدور از اخلاق به دستور خدا دختران را می فروشند، بدور از اخلاق به دستور خدا سر می برند، بدور از اخلاق به دستور خدا در کهریزک به پسران و دختران تجاوز می کنند، به دور از اخلاق مجسمه بودا را در دل کوه به توپ می بندند به دور از اخلاق به خود بمب بسته و به دستور خدا دگر اندیشان را می کشند.

جناب پرفسور سمیعی ما، باور مند به خرد گرایی هستیم یعنی دانش زیر چتر اخلاق، شما چطور؟ مسلمان شما دارای دانش هستید ولی آیا خود را پایبند اخلاق میدانید؟ یا گذشته از دانش، اشعه کیهانی (خدا) را مفید و لایه اوزون (اخلاق) را مضر بشریت می دانید؟



۱۴ آگوست ۲۰۱۴

برای شناخت متعصب ابتدا باید بدانیم که تعصب چیست. ما انسان ها برای ارتباط با دنیای خارج از بدن و وجود خود، باید از حس های پنج گانه ، بینایی، شنوایی ، بویائی ، چشائی و لامسه به خوبی استفاده کنیم. اما این پنج حس در ما تنها وسائلی برای رساندن اطلاعات خارج از بدن، به مغز ما هستند. مغز ما اطلاعات رسیده را بر مبناء تجارب و آموخته ها یمان تجزیه و تحلیل و در نهایت ، نوع برخورد و عکس العمل ما را تعیین می کند.

تعصب وپروس و فیلتری است که اطلاعات جمع آوری شده، بوسیلهٔ حس ها را دگرگون و گاهی وارونه و غیر واقعی به مغز ما انتقال میدهد.

مشکل اساسی دنیای امروزی وجود دو عامل است ، نخست، مولدین وپروس و فیلتر تعصب که همانا پایه گذاران ایدئولوژی های دینی ، چپ و غیره اند و دومین عامل، نادانی و بی خردی ما انسان هاست، که با آلوده کردنمان به وپروس تعصب، خود را به سربازانی در جهت منافع سرمایه داری و سلطه گران و خرافه سازان تبدیل می کنیم.

متعصب با بت پنداشتن شخص ویا پدیده ای موهوم ، خود را به مفلوکی بدون گوش و چشم و اندیشه مبدل ساخته و مجری و غلام حلقه به گوش او می سازد. مولوی می گوید:

می زنم با تو بجد تا زنده ام من چه کارهٔ نصرتم ، من بنده ام

این مفلوکان بی اراده ، تنها به وظیفهٔ خود عمل می کنند و حق آزاد اندیشی از آنان سلب شده، تا جائی که شیخ اجل می گوید:

بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید تا خطاب ارجعی را بشنوید

باری موهوم گویی و کلی گویی افراد متعصب تا جائی است که خود را مبلغ بی عقلی دانسته و مردم را به بی عقلی تشویق میکنند، چنانکه میگوید:

عقل بند رهروان است ای پسر بند بگسل، ره عیان اندر عیان است ای پسر

وجود متعصب خود به تنهایی مشکل جهان امروز نیست . مشکل جهان، متعصبینی هستند که با تحریک گردانندگانشان به سربازانی فعال برای رسیدن به مقاصد پلید آنها تبدیل می شوند . این سربازان گاهی به صورت داعش به کشتن مردم عراق دست می زنند ، گاهی با فریاد مرگ بر امریکا و اسرائیل در دانشگاه تهران و دیگر شهر های ایران وارد صحنه می شوندو یا گاهی با تظاهرات خود در کشور های جهان به بهانهٔ مخالفت با اسرائیل و امپریا لیسیم ، (البته به سرکردگی امریکا) ، درجهت منافع روسیه و یا بت سازان دیگر به خیابان ها می ریزند.

درمان بیماران متعصب و مبارزه با وپروس مربوطه تنها با آموزش و پرورش مبنی بر خرد گرایی امکان پذیر است . خرد راهگشای همه باد.

آگوست ۲۰۱۴

مشکل جهان امروز

در دنیای امروز دو نوع حکومت یا دولت وجود دارد که مردم خود را ملزم به رعایت قوانین آن می‌دانند. یکی دولت یا حکومتی با حدود و مرز جغرافیایی و قانون اساسی مشخصی که توسط نماینده گان مردم وضع شده، و دیگری حکومت و دولت های اعتقادی و مذهبی که بدون مرز جغرافیایی که مردمان آن تابع قوانین اساسی وضع شده از طرف خدایشان هستند.

مشکل دنیای امروز از آنجا ناشی می‌شود که سیاستمداران دنیای متمدن در فکر تلفیق و در آمیختن این دو نوع قانون اساسی اند، غافل از اینکه همان گونه که آب و روغن در هم حل شدن نیستند، تنها ممکن است که بتوان مخلوطی از این دو گونه قانون را در زمانی محدود بدست آورد ولی دیری نخواهد پایید که هر کدام به راه خود می‌روند. قوانین خردمند مدنی هیچگونه سختیتی با قوانین غیر واقعی ماورا طبیعی ندارد. چراکه قوانین مدنی همانگونه که شرایط زندگی تغییر میکند، قابل تغییر است ولی قوانین خدایی مانند باتلاقی است که به علت عدم تغییر، قدرت جوابگویی به شرایط نو را ندارد.

قوانین مدنی برای رفاه و آسایش همه انسان ها در این دنیاست در صورتی که قوانین مذهبی بویژه اسلام در پی از بین بردن و نابودی همه انسان هایی است که دگر اندیشند. حال دنیای غرب چگونه انتظار دارد مسلمانان جهان بر خلاف گفته خدایشان با یهودیان و نسا را (مسیحیان) سازش کنند؟

اگر می‌بینیم مذاکراتی از طرف دنیای اسلام و غرب صورت می‌گیرد به آن معنا نیست که خواستار همزیستی با غربند، خیر، بلکه یک تاک تیک یا به قول خودشان (تقیه یا خدعه ای) بیش نیست و به محض قدرت گیری به رسالت خود که همانا نابودی دگر اندیشان است ادامه خواهند داد.

چاره چیست؟

دنیای متمدن امروزی با صرف بیلیون ها دلار برای حضور نظامی خود در کشورهایی مانند عراق و افغانستان و..... غیره، چه دستاوردی جزء منافع کوتاه مدت مالی داشته؟ کافیت در صدی از این سرمایه گذاری را صرف آموزش و فرهنگ سازی بر مبنای انسان دوستی و همزیستی مسالمت آمیز و بیرون کشیدن متعصبین از سیاه چاه های جهل و نادانی کند. که در آن صورت می‌توانیم نتایج آن را در چند دهه آینده ببینیم

اکتبر ۲۰۱۳

موضع گیری ایرانیان در مقابل وقایع اعراب و اسرائیل

(به زبان ضرب المثل ها)

نمی دونم چرا ما ایران ها کاسه داغتر از آشیم و همیشه خودمونو نخود هر آش میکنیم . خودمونو در مسائلی که به ما مربوط نیست دخالت میدیم آتش بیار معرکه شدیم آخه کسی نیست به ما بگه تو رو سَننه , اگه بیل زنی , باغچه خودت رو بیل بزنی برای چند لحظه هم که شده کلاهی رو قاضی کن , آیا اسرائیل یا فلسطینی ها همسایه ایرانند ؟ تازه خونه همسایه آش می پزند , به ما چه ؟ اگه نگران کشته شدن فلسطینی ها هستیم که باید بگم تو جنگ حلوا تقسیم نمی کنی تازه کدوم کشور مسلمون در زمان جنگ به کمک ایران اومد ؟ یا مگه ما داروقه ایم ؟ ما اگه جا انداز بودیم پیزی خودمونو جا میداختیم . چرا ما اسب رو گم کردیم , دنبال نعلش میگردیم ؟ مسائل حقوق بشری و مشکلات خودمون کمه ؟ , که باید به فکر گرفتاری فلسطین هم باشیم ؟ به قول معروف کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی . برای چی میلیون ها دلار کمک به غزه می فرستیم ؟ فکر نمی کنیم که چراغی که به خونه رواست به مسجد حرومه ؟ توی ایران همیشه فریاد میزنیم مرگ بر امریکا و اسرائیل و در پی نابودی اسرائیلیم , انگار تنمون میخاره , در صورت حمله یکی از این دو , به ایران , اونوقته که باید بگیم خود کرده را تدبیر نیست , چرا که جواب کلوخ انداز سنگه اگه عاقل باشیم باید بدونیم

علاج واقعه رو قبل از وقوع باید کرد چراکه هر رفتی یک آمدی هم داره و جواب های هوی است و به ما خواهند گفت , چرا شعری گفتی , که توی قافلهش بمونی . حتمن اون موقع خودمونو به موش مردگی میزنیم و فریاد وا اسلاما سر میدیم که اسلام در خطر و از عرب های مسلمون تقاضای کمک خواهیم کرد . که البته اون ها محل سگ هم به ما نخواهند گذاشت و دنیا هم به ما خواهند گفت کسی که خریزه می خوره باید پای لرزش هم بشینه , درخت کاهلی , بارش گرسنگیه , پس همون طور که می دونیم

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دروغ سود ندارد چو رفت کار از دست

این پند رو باید آویزه گوش قرار داد که :

هرکه مال است و عقل نیست	روزی آن مال مالشی دهدش
وانکه عقل هست و مالش نیست	روزی آن عقل بالشی دهدش

حافظ و رشد اندیشه

در میان چکامه سرایان ایرانی، حافظ را می توان یکی از قربانیان بی خردی و کینه توزی فرهنگی دانست که همواره در صدد از میان برداشتن فرهنگ خرد گرایی و جانشین کردن آن به فرهنگ وابستگی و مریدی و بی ارادگی انسان است.

اکثر ایرانیان هویت باخته، قرن هاست که به جای بزرگداشت حافظ، مقام او را به نازل ترین رتبه، (فال گیر) تنزل داده اند. به ویژه هنگام فرارسیدن نوروز باستانی، حافظ برآمده از فرهنگ بی خردی را مانند تیری بر قلب یکی از بزرگترین رسومات کهن ایرانی که همانا نوروز است، فرو برده و هر ساله بر آن پا می فشارند.

حافظ معرفی شده فرهنگ دینی، حافظی است بیمار و چند شخصیتی، چرا که با حرف های ضد و نقیض، خود را وسیله افرادی قرار داده که در موجه جلوه دادن بی ارادگی انسان می کوشد، که خود، زمینه ساز خرافات و باور های فرازمینی و متافیزیکی است.

اصولن فالگیر ها با دو پهلوی گفتن هایشان، زمینه را برای برداشت دلخواه فرد بی خردی که فالش گرفته میشود را فراهم می آورند. ولی چرا حافظ این بزرگ مرد ادبیات ایران و دیوانش وسیله فالگیری شد؟

ظاهراً جواب بسیار آسان است، چرا که اگر فالگیر ها می توانند با دو پهلوی گفتن هایشان، توجه کسانی را که به سرنوشت از پیش رقم خورده باور دارند، را به خود جلب کند، دیوان حافظ چهار پهلوی می تواند از جذابیت صد چندان برخوردار باشد.

آیا برآستی حافظ این چکامه سرای بزرگی که نه تنها موجب افتخار ایرانیان، بلکه مورد ستایش افرادی مانند، گوته و نیچه و بسیاری بوده، فردی است که در یک لحظه به خوب بودن چیزی و در لحظه دیگر رای بر بد بودن آن می داده؟ مسلمان، خیر پس چرا دیوان حافظ دارای چهار گونه گویی است؟

جواب این پرسش با شناخت حافظ واقعی میسر است. زیرا عدم شناخت حافظ توسط مردم ناآگاه توانسته شخصیت حافظ را تا اندازه ای پایین آورد که دیوانش وسیله ای شود برای افرادی بی اراده، که سرنوشت خود را به موهومات می سپارند. زندگی حافظ را می توان به چهار مرحله تحول و دگرگونی فکری در جهت رشد اندیشه او دانست.

زاده شدن در خانواده ای متوسط و مذهبی که توانسته او را در مجموع افرادی قرار دهد که توان تحصیل داشته باشد و از طرفی در رشد باور های مذهبی، آنچنان تاثیر گذار باشد که در نو جوانی به حدی در باور های اسلامی غوطه ور شود که قرآن را با چهارده روایت از بر بود و اشعارش در همان محدوده بسته و تا همان حد قفسی بود که در آن گرفتار آمده بود.

مردی ز کَنده دَرخیز پُرس اسرار کَرَم ز خواجه قنبر پُرس
گر طالب فیض حق بصدقی، حافظ سرچشمه آن، ز ساقی کوثر پُرس

در مرحله دوم زندگی، حدود بیست تا بیست و سه سالگی، تجربه عشق زمینی و طبیعی که لازمه هر انسانی است، او را از خشک مذهبی، به انسانی با عواطف لطیف عاشقانه تبدیل می کند.

در آرزوی بوس و کنارت مُردم وز حسرت لعل آبدارت مُردم
 قصه نکنم دراز، کوتاه کنم باز آ، باز آکز انتظارت مُردم
 گل دربرومی در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

و اما بعد از این دوره، دوران پر تلاطم زندگی حافظ آغاز میشود، و با تکیه بر واقعیت های هستی، راه بس طولانی خود را آغاز می کند. از اینروست که با تجربه عشق زمینی (عشق واقعی)، آزاد اندیشی، حساسیت و کنجکاوی او به حقیقت وجودی انسان و ضد خرافات بودنش، دمی آرام نمی گیرد.

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت
 از هر طرف که رفتم، جز حیرتم نیفزود ز نهار از این بیابان، وین راه بی نهایت

در میان سالگی به صوفی گری روی آورد، زیرا گمان می کرد این گروه می تواند جوابگوی کنجکاوی وی باشند. از اینرو در وصف دراویش چنین گفت.

آنچه زَر می شود از پرتو آن قلب سیاه کیمیایی است که در صحبت درویشان است
 دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی تکلف بشنو، دولت درویشان است

ولی حافظ بزرگتر از آن بود که در قفس عرفان صوفیان خود را حبس کند، به خصوص با چشم تیز بین او که همه چیز را به خوبی میدید و با آزاد اندیشی خود می توانست از هر بندی خود را برهاند.

حافظ با این پرسش روبرو بود که چگونه اندیشه های خرد گرانه که همه نشان از وجود اخلاق دارند، به فرهنگ تزویر و ریا و دین فروشی تنزل پیدا کرده. از همین روست که از صوفیانی که آنان را بی ریا و به حق می دانست رویگردان شد و در رسوا کردن آنان چنین می سراید.

در این خرقه بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای می فروشان
 نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد
 چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد

بعد از گذشتن از مرحله ریا کاران مذهبی و پشمینه پوشان و صوفیان سالوس به آخرین مرحله از زندگی حافظ می رسیم که حاصل تحقیقات و گذر از فراز و نشیب ها و تجربیات اوست که همانا، گرایش او به (کیش مهر) و دوران پایانی زندگی اوست.

مِهْرَت رسد به فریاد، آر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت
 چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را سماع واعظ کجا؟ نغمه رباب کجا؟
 دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟
 بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
 چو ذره گر چه حقیرم، بین به دولت عشق که در هوای رخت، چون به مهر پیوستم
 حدیث مهر ز حافظ شنو، نه از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

چامه های (شعرهای) حافظ بیشتر در پرده گوئی است چرا که دورانی که او می زیسته، دورانی پر تلاطم، دیکتاتوری و دینفروشی، دوران تزویر و ریا بوده تاحدی که او مجبور بود چامه هایش را به گونه ای بسراید که از گزند محتسب ها و متعصبین هم بدور بماند ، با وجود این ، نمایندگان باورهای مذهبی آن زمان به خوبی از دگرگونی او و رشد اندیشهٔ حافظ آگاهی داشتند تا جایی که او مرتد و نا مسلمان دانسته ، به همین دلیل بعد از در گذشت او ، ابتدا اجازهٔ دفن پیکر او را در گورستان مسلمانان ندادند ، تا اینکه دوستدارانش با بهره بردن از یکی از اشعار او، که همانا:

قدم دریغ مدار ز جنازهٔ حافظ گرچه غرق گناه است، می رود به بهشت

توانستند او را به خاک بسپارند. اما دینداران توانستند با وسیله قرار دادن اشعار او برای نشر خرافات و بی ارادگی انسان، که حافظ همواره بر خلاف آن گام بر می داشت ، انتقام خود را از او بگیرند. چراکه حافظ برخلاف کسانی که او را لسان الغیب می دانند می گوید:

ز سرّ غیب کسی آگاه نیست، قصه مخوان کدام محرم دل ره در این حرم دارد؟

در حقیقت وسیله قرار دادن دیوان حافظ توسط مسلمانان ، انتقامیست برای تمرد و دوری او از اسلام که با گذشت قرن‌ها، بی خردان ایرانی با آن به فال گیری مشغولند که برای دکان داران دین، استفادهٔ مضاعف دارد چرا که با فالگیری در آغاز سال نو و نوروز، اولین مسلمانی و تسلیم بودن انسان به سرنوشت از پیش تعیین شده به توسط خدا را تایید میکند و دوم اینکه با وارد کردن خرافه به آیین های ایرانی ناخود آگاه در متلاشی کردن آن سهیم میشوند. مراحل رشد اندیشهٔ حافظ به اختصار اینچنین است.

۱- تولد تا حدود بیست سالگی در محیطی کاملن مذهبی.

۲- تجربهٔ عشق زمینی (عاشق دختری به نام شاخه نبات) و آزادی اندیشهٔ او از زنجیر های تعصب.

۳- کنجکاوی و گام بر داشتن در راستای دستیابی به حقیقت وجودی انسان .

۴- اوج رشد اندیشهٔ او که همانا پیوستن به مهریت (کیش مهر) است که شوربختانه طول زندگی اش اجازهٔ رشد بیشتر او را نداد. چکامه ها زیر به خوبی نمایانگر تحولات فکری اوست. در سنین نوجوانی و در مقام وابستگی به باور های مذهبی اش چنین سروده:

مردی ز کَندهٔ در خیبر پرس اسرار کَرَم ز خاجهٔ قنبر پرس

در سنینی حدود بیست تا بیست و سه سالگی و هنگام عاشق بودن ، اینگونه می سراید. گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز ، غلام است در میان سالی، و ابتدای آشنایی با صوفیان آنان را در زمرة والاتری مرتبهٔ اخلاق می پندارد. از اینرو است که با زبان تحسین بدین گونه از آنان یاد می کند.

آنچه زَر می شود از پرتو آن قلب سیاه کیمیایی است که در صحبت درویشان است

اما دیری نمی پاید که با کنجکاو و تحقیق در باور خرقة پوشان، با چرخشی کاملن مخالف، توانسته اشتباهات خود را جبران، و اینگونه می سراید.

چه جای صحبت نا محرم است مجلس انس سر پیاله پوشان که خرقة پوش آمد

و عاقبت به کیش مهر روی آورده که تا پایان عمر نه چندان طولانی اش به آن پایبند و در خلاصه کردن زندگی خود اینگونه میگوید:

مهرت رسد به فریاد، آر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

همین در نظر نگرفتن رشد اندیشه حافظ در طول زندگی کمی بیش از شش دهه، نه تنها توده های نا آگاه را به بی راهه کشانده، بلکه اشخاصی که خود دارای ویژگی حافظ گونه اند را هم در داوری حافظ به خطا برده. از آن جمله افراد، احمد کسروی است که با رشد اندیشه حافظ گونه اش از مبلغ بودن باور های مذهبی در نیمه اول زندگی خود، به نه تنها منتقد، بلکه به جنگجویی در مقابل باورهای پیشین خود تبدیل شده بود و جان خود را هم در همان راه داد.

کسروی با باورهای نیمه اول زندگی اش (مذهبی)، حافظ را به غلط اینگونه می پنداشت. حافظ قافیه سازی است که گاه برای رعایت قافیه ناچار به سرودن عبارات بی معنی می شد. حافظ بر اثر مطالعه اندیشه های مکاتب متضاد، خردش در میان آنها سرگردان و آشفته شده و چون به هیچ کدام پایبند نگردیده سخنان پریشان و متضاد گفته و در باطن به همه چیز بی عقیده شده و از این رو به خراباتی گری، که با بی عقیدتی سازگار است، روی آورده است و چون خراباتیان جهان و کار جهان را بیهوده می دانند، توصیه می کنند که غم و اندوه گذشته و آینده را نخورید و اگر خوشی به خودی خود دست نداد با شراب آن را به دست آورید و این علت باده نوشیهای حافظ است. کسروی همچنین حافظ را مسبب برخی بدآموزیها، مانند شراب خواری، بیکاری و بی دزدی، جبرگرایی و خردستیزی، زبان درازی نسبت به خدا، می داند. شرق شناسان به ناحق حافظ را ستایش کرده اند، چراکه بدخواه شرق هستند و دوست دارند که همه شرقیان مانند حافظ عمر را در کنج خرابات تلف کنند و همه دارایی مملکت خود را به آزمندان اروپا و آمریکا بازگذارند و در این میان گروهی از ایرانیان دانسته یا نادانسته در ستایش حافظ با آنها همداستان می شوند.

لازم به تذکر است که متهم کردن حافظ به بی عقیدتی و اینکه خراباتیان، جهان و کار را بیهوده میدانند، از طرف احمد کسروی نشان از ناآگاهی اودر آن مقطع زمانی نسبت به ریشه واژه «خرابات» است که در واقع خرابات بوده. خرابات همان جایگاه مهر و یا (مهرابه) است که ریشه در کیش مهر دارد. واژه مهر را تنها در چکامه های اواخر زندگی حافظ می توان دید چرا که خود را مهری می پنداشته. از طرفی، روش دیگری که دینداران برای انتقام به دلیل، تمرد حافظ از دین اسلام به کار گرفته اند، همانا قرار دادن واژه «عشق» به جای «مهر» در بسیاری از اشعار اوست، و دلیل آن هم به باور اینجانب، نمایان نشدن تغییر باور ها در اشعار او بوده است.

مهرت رسد به فریاد، آر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

در راستای پالایش فرهنگی می توان اشعار حافظ را به ترتیب سال های سروده شدن آنها

دوباره نویسی کرد. به این ترتیب دیوان حافظ نخواهد توانست وسیله فال گیری قرار گرفته و از طرفی نمایانگر رشد اندیشه و کنجکاوی حافظ و کوشش او در یافتن پرسش هایی خواهد بود که او را به مقام حافظ، به عنوان شاعری بزرگ، چیره دست و آزاد اندیش در فرهنگ ادبیات مان رسانده است.

مارچ ۲۰۱۴



امروز برابر با دوم آپریل دوهزارو پانزده روز تاریخی توافق اتمی جمهوری اسلامی با کشورهای پنج بعلاوه یک است! روزی است که نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه سیاست مداران و مردم غرب خوشحال و مسرور از این توافقند.

نا گفته نماند که این توافق موفق برای هر دو گروه مفید بود زیرا اوضاع سیاسی جهان و به ویژه خاور میانه چاره ای برای غرب نگذاشته و از طرفی تحریم های غرب پایه های استواری رژیم اسلامی را هدف قرار داده بود و برای کم کردن فشار از طرف مردم ایران و تداوم حکومت اسلامی، حاکمان بر ایران چاره ای جز تن دادن به این توافق نداشتند و تا جایی که ضرر های میلیاردری به منافع ایران نمی تواند ارزش پایداری و تداوم آن را داشته باشد.

ولی آیا برآستی می توان به تعهدات جمهوری اسلامی در این زمینه دل خوش بود؟ برای یافتن پاسخ نه تنها باید عمل کرد رژیم اسلامی در سی و شش سال گذشته را مرور کرد، بلکه باید به جهانبینی و ریشه های دینی آنان آگاهی داشت.

به یاد داشته باشید که در ابتداء ورود رهبر جمهوری اسلامی به ایران، این خمینی بود که با قول های فراوانی توانست پایه های حکومت را پی ریزی کند ولی دیری نپایید که ایرانیان زود باور با رفتاری برخلاف گفتار های رهبر روبرو شدند و نه از آب و برق مجانی خبری شد و نه از پول نفت و از همه مهمتر از آزادی و رفاه و شرافت انسانی.

چرایی عملی نشدن قول هارا باید در باور های اسلامی و جایز دانستن دروغ (خدعه) در این باور است. چراکه نکته مشترک بوکوحرام در ربودن دختران و مخالفت با درس خواندن آنها و همین امروز، کشتن دانشجویان کنیا در دانشگاه به جرم مسیحی بودن به دست مسلمانان مسلح، تخریب مجسمه بودا به دست طالبان در افغانستان، سربردن مردم به دست داعش، تجاوز به دختران و پسران در زندان های جمهوری اسلامی و بسیاری حرکت های اینچنینی حکایت بر نبود اخلاق در باورهای مشترکشان اسلام است. حال چگونه می توان به تعهد این بی خردان دلخوش بود؟

در باور های اسلامی، مسلمانان مجازند که برای پیشرفت اسلام به هر ترفندی روی آورند، به ویژه اینکه خود را برحق، دیگران و دگر اندیشان را مستحق نابودی میدانند.

حال با همین مختصر، میتوان دریافت که جمهوری اسلامی شاید در ظاهر در دنیای متمدن، توافق نامه ای را امضاء کرده، ولی باید این را هم بدانیم که در باور اینان توافق نامه با دشمنان خدا، کافران و به باورهای نهادینه در فرهنگشان، تنها یک خدعه و فرصتی خواهد بود تا در فرصتی مناسبتر بتوانند رسالت خود که همانا "قوتلو فی سبیل الله" کشتن در راه خدا است را به مرحله عمل درآورند.

همواره قرارداد و تعهد نامه ای دارای ارزش است که میان کسانی باشد که به اصول اخلاقی باورمند باشند. دو اصل از اصول پنجگانه اخلاقی، برابری و دیگری حرمت انسانی است. پرسش اینجاست که آیا در باور امضا کننده گان جمهوری اسلامی، برابری انسانها و حرمت انسانی، جای دارد؟ در تجربیات و دانشی که از این بی خردان حکومت گر امروزین در میهنم دارم. اینان نه تنها ارزشی برای غرب، بلکه برای انسان به معنا کل قائل نیستند و

در آینده ای نه چندان دور جهان به دورویی و ضد بشری بودن مسلمانان حاکم بر ایران پی خواهند برد.

به باور من مسئولیت زیان های ناشی از توافق بین دنیای غرب و دین بازان ایرانی در آینده به گردن سیاست مدارانی است که با توجه به شناختی که از این بی خردان اسلامی دارند، تنها برای منافع اقتصادی کوتاه مدت خود، جهان را با ناامنی و بی ثباتی روبرو کرده و می کنند.

شب آبستن است

تا چه زاید سحر.

۲ آوریل ۲۰۱۵

خوش بحال دیونه، که همیشه خندونه!

منظور این مَثَل اینه که ، چون فکر و خیال در جهت رفع مشکلاتش رو نمی کنه ، همواره خندون و شاد به نظر میرسه.

حالا این حکایت مردم ایران که هر چند گاهی به خیابونها ریخته و ابراز شادی میکنند ، یک روز برای انتخاب رئیس جمهور ، یک روز برای مرگ بر امریکا و اسراییل و روز دیگه برای تولد امامی که بیش از یک قرنه که زنده است و با وجود این همه طرفدار ، زندگی در چاه رو ترجیح می ده.

این روزها ایرانیان برای توافق اتمی، باز هم به خیابون ها ریخته و به رقص و پای کوبی می پر دارند. اصولن ریشه ی شادی ایرانیان از چیه؟

شادیم چرا که : از مفاد این توافق نامه خبر نداریم.

شادیم چرا که: نمی دونیم معنی داشتن پنج هزار و ششصد سانترفیوژن نسل اول یعنی چه. شادیم چرا که : نمی دونیم چه عواملی موجب تحریم ها علیه ایران شده بود .

شادیم چرا که : برایمان اتلاف صد ها میلیارد دلار در راه بیهوده صرف شدن مهم نیست.

شادیم چرا که : به ریشه ی گرفتاریمان که همانا عدم مدیریت درست است نا آگاهیم.

شادیم چرا که: فکر می کنیم آزاد شدن پول های ایران صرف بهبودی اوضاع اقتصادیمان می شود

شادیم چرا که : دلیل شادی مردم فلسطین و غزه را از توافق بین ایران و غرب را نمی دانیم.

شادیم چرا که:معنی برداشته شده تدریجی تحریم ها را نمی دانیم.

شادی چرا که : مجاز بودن به غنی سازی ۳/۶۷٪ را نمی دانیم.

شادیم چرا که : معنی ،تنها مجاز بودن در تولید آب سنگین را نمی دانیم.

شادیم چرا که : نمی دانیم اصولن دنیا،از ابتدا مخالف غنی سازی ایران با این غلظت نبوده.

شادیم چرا که: مدیریت نا کار آمدی که سبب مشکلات امروز است را فراموش کرده ایم.

شادیم چرا که : کشور های غربی مانده گاری این رژیم را تضمین کرده اند.

شادیم چرا که : کشور های ۱+۵ بر سر سهم خود از چپاول ایران با هم به توافق رسیده اند.

شادیم چرا که : در توافق اتمی ، از نفض حقوق بشر در ایران حرفی به میان نیامده.

شادیم چرا که : نمی دانیم ، همین رژیم دراوایل انقلاب، وطن پرستی را اعدام کرد

که جرمش بستن قرارداد برای احداث نیروگاه اتمی و فن آوری های آن ، بدون هزینه

کردن صد ها میلیارد و تحمل تحریم هایی بود که نه تنها کمر اقتصاد ایران را شکست

بلکه از ایرانیان خوشنام در جهان، بزرگترین حامی

تروریست ساخت.

شادیم برای نادانی خود.

شادیم برای بازیچه بودن خود.

شادیم برای ایرانی نیندیشیدن خود

شادیم برای مسلمان بودن خود

اصولن ما ایرانیان ”خندانیم“.

خوش به حال دیونه که همیشه خندونه

جولای ۲۰۱۵



دین ستیزی

جهان کنونی پر از تنش های است که امنیت و آسایش را از بسیاری سلب کرده، تا جایی که هر روزه به بهانه خطرات تروریستی در کشور های غربی، آزادی های مدنی محدود و محدودتر می شود. پرسش اینجاست که، آیا محدود کردن آزادی در گفتار و نوشتار و بیان اندیشه می تواند در برقراری صلح و آرامش و حرمت انسانی مآثر باشد؟

یکی از دلایل این محدودیت ها، به خشم نیاوردن دین داران است، دین دارانی که تاب شنیدن انتقاد و روشنگری را ندارند و همواره خواستار غوطه ور بودن در باور هایی هستند که با جهان هستی و قوانین آن مغایرت دارد. در این میان گروهی خود را میانجی دانسته و خواهان عدم دین ستیزی در جوامع اند.

دین ستیزی چیست و آیا باید از آن پرهیز کرد؟

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید دین را شناخت تا به لزوم و یا عدم لزوم ستیز با آن پی برد. **دین در قالب جهان بینی، به باور هایی گفته می شود که به پرسش های بشر از قبیل چگونگی بوجود آمدن هستی، پایان آن و در این میانه چگونه زیستن را به پیروان خود ارائه می دهد.**

از آنجایی که جواب های دینی از چگونگی آفرینش و همزیستی در کنار انسان های دیگر، برای انسان های آزاد اندیش امروزی متقائد کنند نمی باشد، پرسش هایی را مطرح می کنند که دارای اهمیت و جواب گویی به آن الزمی است. آیا انتقاد از اینکه، جهان در شش روز آفریده شده را می توان دین ستیزی نامید؟ آیا انتقاد از باور به کشتن دگر اندیشان، دین ستیزی است؟ و آیا زیر سؤال بردن راه کار هایی که شاید کاربری در گذشته داشته را می توان دین ستیزی دانست؟ آیا انتقاد از قوانینی که جوابگوی نیاز های انسان امروزی نیست را می توان، دین ستیزی نامید؟ چرا آزاد اندیشان و روشنفکران از دین ستیز نامیده شدن هراس دارند؟ مگر دین ستیزی همان روشنگری و یافتن جواب هایی نیست که می تواند بر پایه علم و خرد انسان امروزی باشد؟

شور بختانه واژه دین ستیزی در فرهنگ جاری دارای بار منفی است، چرا که در باور مردم عامه، دین دارای بار مثبت است و در نتیجه دین ستیزی دارای بار منفی می باشد. از طرفی دلیل دیگر می تواند وجود افرادی باشد که به جای دین ستیزی، به مومن ستیزی پرداخته و به جای پالایش باور های خرافی و فرازمینی مغایر جهان هستی، پیروان اینگونه باور ها را مورد حملات خود قرار می دهند. غافل از اینکه اینگونه برخورد ها با مومنین به ادیان، سبب تحریک متعصبین آن باور ها شده تا جایی که حاضر به کشتن و کشته شدن در راه همان باور های خرافی اند.

همانگونه که اشاره شد دین ستیزی و مومن ستیزی دو موضوع کاملاً جداگانه است که یکی در جهت روشنگری و دیگری در راستای دشمن تراشی حرکت می کند. یکی در راستای خرافه زدایی از فرهنگ خرد گرایی است، و دیگری سبب مقاوم شدن ویروس خرافه در مقابل روشنگری و آزاد اندیشی است.

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آورد چرخ نیلوفری را

جولای ۲۰۱۴

به گزارش رسیده از خبرگزاری دانا، گروه اسلامی داعش در یک عمل جنایتکارانه، دست به آتش سوزی در یک سینما زدند.

داعشی ها پس از آتش زدن سینما درب های خروجی را مسدود و سبب زنده زنده سوختن صد ها زن و مرد و کودک شدند.

در گزارشی دیگر آمده است که داعشی ها با ورود به یک رستوران در آلمان، مخالفان خود را به رگبار بسته و از محل حادثه گریختند.

چندی پیش همین بنیان گرایان اسلامی با کشتن زن و شوهری، پستان های زن را بریده و به دیوار میخکوب کرده بودند.

منابع آگاه در اروپا در گزارشی به کشته شدن دو مرد از فعالان سیاسی اشاره کرده که هر دو در منزل شخصی و با ضربات چاقو تکه تکه شده و حتی زبان یکی از مقتولان و سر دیگری به وسیله چاقو از بدن جدا شده است.

به گزارش رسیده از سرزمین های اشغالی توسط داعشی ها، موتور سوارانی با در دست داشتن تیغ های موکت بری به تهدید و مضروب کردن زنان و دختران بد حجاب می پردازند.

گفته می شود که داعشی ها با تخریب آثار باستانی قبل از اسلام، در صدد نابودی همه نشانه های تمدن کهن سرزمین های تحت سلطه خود هستند و در تغییر فرهنگی سرزمین های اشغالی به موفقیت های زیادی دست یافته اند

در گزارشی موثق آمده است که گروه داعش با تجاوز به دختران و پسران در زندان های خود این عمل را در جهت مبارزه در راه خدا می دانند

و این بود خلاصه ای از خبرهای مربوط به داعش.

برای شناخت بیشتر و پیامد های ظهور داعش، لطفن نظری به رویداد های سی پنج سال گذشته ایران بیندازید.

اگوست ۲۰۱۴

جمهوری اسلامی، آری یا نه؟

دو روز دیگر به انتخابات در جمهوری اسلامی مانده، که به نظر من یکی از مهمترین انتخابات در سی و چهار سال گذشته است. زیرا که اینبارانتخاب رئیس جمهور چندان از اهمیت زیادی برخوردار نیست چرا که اولاً همه منتخب رهبرند، و دوماً هیچ کدام از آنان اختیاری از خود، حتی در انجام وظائف رئیس جمهوری را ندارند و اگر هم این نامزدها در ظاهر رقابتی با هم دارند در اصل، در یک عقیده با هم سخت مشترکند. "حفظ نظام اسلامی"، به طریقی که "رهبر" می خواهد.

رهبر نظام چند روز پیش تاکید کرد، "شرکت در انتخابات، رای به جمهوری اسلامیست". از این رو دو سؤال در پیش روست یکی اینکه، آیا خرد جمعی ایرانیان بدان جا رسیده که "حکومت مذهبی نمی تواند پاسخ گوی نیازهای مردمی باشد که خواستار آزادی، رفاه و آسایشند؟ آیا هنوزاسلام را دین عطوفت ومهربانی می دانند همانگونه که پدران ما به غلط می پنداشتند. به یاد ندارید که خمینی می گفت، "اسلام خون می خواهد" و یا "اسلام دین شمشیر است" و از طرفی دیگر "میزان رای مردم است" یا "هیچ روحانی رئیس جمهور و در صدر مقامی نخواهد بود؟. یا او دروغ گو بود و ما تشخیص ندادیم یا اینان دروغگویند و حرفهای او را پیشیزی اهمیت نمی دهند، یا هر دو؟ که در هر صورت بر ضد منافع ما ایرانیان است.

در نظر گردانندگان این رژیم، در مدت بیش از سه دهه، ملت به امت تبدیل شده وبراحتی میتوان ایشان را به هر سوئی راند.که اگر چنین است پس "خلاق هر چه لائق" و اگر اینچنین نیست با شرکت نکردن در انتخاب منتخبین شان در واقع نشان دهید که گوسفند نیستید که احتیاج به ولایت فقیه(چوپان) داشته باشید.

در صورت شرکت در این انتخابات، به جرئت می توان گفت که از صبح روز بعد، این جمله برای هزاران با تکرار خواهد شد که "مردم معتقد به نظام جمهوری اسلامی با رای خود، به این نظام مشروعیت دوباره داده مشتم محکمی بر دهان مخالفان نظام کوفتند". ودوباره تحقیر مردم را از سر خواهند گرفت، زیرا دیگر خرشان از پل گذشته و تا انتخابات دیگر احتیاجی به شما نخواهند داشت".

از کوزه همان برون تراود که در اوست". نشان دهید که مردم ایران به آن درجه از هوشیاری رسیده اند که بدانند این خیمه شب بازی انتخابات برای گول زدن آنان است و ما خواستار بازگشت به فرهنگی بر مبناء آزادی، عشق به زندگی، رفاه و آسایش در تمام سطوح کشورمان ایرانیم.

فراموش نکنیم که "میانگین آگاهی و طرز فکر جامعه تعیین کننده سرنوشت آن جامعه است". ما ایرانیان در مجموع شایسته شرایط کنونی خود هستیم زیرا اگر نبودیم مشارکت ما مردم در تغییر شرایط کنونی بیشتر و بهتر از این بود، نه برای انتخاب رئیس جمهور برای این نظام بلکه برای داشتن قانون اساسی متکی به حقوق انسانی.

خرد یارتان.

۱۰ جون ۲۰۱۳

آیا جمهوری اسلامی سقوط خواهد کرد؟

آیا جمهوری اسلامی تا سال ۲۰۱۵ سقوط خواهد کرد؟ این پرسشی بود که در سال ۲۰۱۲ از طرف یکی از مجریان رادیویی در خارج از ایران مطرح شد که به نظر من، سقوط جمهوری اسلامی در یک صورت امکان پذیر است که نتواند منافع جهان سرمایه را تأمین کند. پر واضح است که در دنیای سیاست نمی توان براحتی پیش بینی کرد، زیرا یک یا دو پدیده نمی تواند جهت تغییر را نشان دهد. ولی به گمان من، نه تنها این رژیم سقوط نخواهد کرد بلکه روابطش با دنیا را همیشه با سیاست کج دار و مریز حفظ خواهد نمود. چرا که با این روش به ظاهر، خود را مستقل نشان داده و از طرفی با به تاراج دادن منابع و منافع ایران، پایدار بودن حکومتشان را تضمین می کنند. این همان است که دنیا از این حکومت انتظار دارد. سؤال اصلی این است که آیا با بوجود آمدن یک حکومت دمکرات میهن دوست، منافع کشورهایی مانند چین، روسیه، کشورهای غربی، بیشتر حفظ خواهد شد؟

آیا مردم ایران، بویژه سیاسیون ایرانی، خود دمکراتند؟ که بتوانند در آینده، حکومت دمکرات تشکیل دهند؟

خلاصه اینکه تغییر رژیم شاید بتواند قدری از شتاب زیان ها بکاهد، ولی این بدان معنا نخواهد بود که سیاستمداران آینده ایران در جهت منافع میهنمان گام بر خواهند داشت. رشد نهال اقتصاد، پیشرفت و رفاه اجتماعی به بستر فرهنگی مناسب، نیاز دارد زیرا جامعه مذهبی، آزاد اندیشی را که زمینه رشد جامعه و استقلال است بر نمی تابد.

۲۳ اکتبر ۲۰۱۲

بنی آدم اعضای یک پیکرند...

بنی آدم اعضای یک پیکرند **که در آفرینش زیک گوهرند**

در حال فکر کردن به زمینه های فرهنگی این شعر بودم که با دیدن واژه های اعضاء و پیکر، یاد مطلبی نه چندان طنز آمیز افتادم .

شخصی به پزشک مراجعه و از درد اعضاء بدنش شکایت می کند و میگوید وقتی انگشت اشاره خود را بروی هر یک از اعضاء بدنم می گذارم، درد می کشم و خلاصه اینکه همه اعضاء پیکرم بیمار و رنجور است . پزشک بعد از معاینه رو به بیمار کرده و می گوید که همه عضو های بدن، سالم و بی عیب است و تنها اشکال از انگشتت می باشد که سالم نیست . اما با دیدن واژه های آفرینش و گوهر، سیل عظیم پرسش های گوناگون در ذهنم سراریز شد . پرسش هایی مانند اینکه :

آیا خدای ادیان ابراهیمی (یهودی، مسیحی، اسلام) یکی است؟
تضاد گفتار خدا در سه کتاب الهی از کجا ناشی می شود؟
آیا انتخاب یک نفر از میلیارد ها انسان به عنوان پیامبر، نشان از ناتوانی خدا در ارتباط مستقیم با تک تک انسان ها نیست؟

چرا خداوند برای ارتباط با پیامبرش هم از رابطی مانند جبریل بهره برده؟
برداشت های متفاوت از موجودیت خدا ناشی از نا آگاهی انسان هاست یا نا توانی او، در برقراری ارتباط با مخلوقش؟

آیا خدای طالبان و داعش با خدای خمینی، خلخالی و شما یکی است؟
آیا کلام خدا در قرآن بی نقص است ؟
آیا برداشت های مختلف فرق اسلام از قرآن نشان از ناقص بودن کلام خدا نیست ؟
ایا خصلت اندیشیدن در انسان ، نقصی است که باید از آن دوری کند؟
مولوی میگوید:

آویختم اندیشه را **که اندیشه هوشیاری کند**
ز اندیشه بی زاری کنم **ز اندیشه ها پژمرده ام**

آیا خداوند وجود اندیشه را در انسان جایز می داند؟
چرا ادیان با آزاد اندیشی انسان مخالفند ؟
آیا وجود اندیشه در انسان، او را سزاوار داشتن پیام آور و راهنما کرده ؟
آیا انسان خالق خدا است؟

خلاصه مشکل این پیکر انسانی چیست که هر گروهی به ظن خود به راهی میرود؟
بوکوحرام به نام او دختران را در نیجریه می ربایند ،داعش در عراق به نام او مسلمانان شیعه را می کشند،سلفی ها به نام او مردم سوریه را قتل عام می کنند، در ایران به نام او دگر اندیشان را به دار می کشند، در افغانستان به نام او زندگی را به مردم تباه کرده اند، در نیویورک به نام او برج های دو قلو را منهدم نمودند، الشیاب در سودان به نام او دست به کشتار می زنند،القائده و طالبان و حاکمان عربستان به نام او گردن می زنند.
مشکل زنان در کشور های اسلامی،مشکل تبعیض در بین زنان و مردان، ،مشکل نبود

امنیت در لبنان و فلسطین و اسرائیل و سوریه و افغانستان و پاکستان، مشکل پوشش زنان افغانستان، مشکل ترور در جهان امروز، مشکل عقب ماندگی جوامع مذهبی، مشکل نبود آزادی اندیشه، مشکل تعصبات دینی و بسیاری از مشکلات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دیگر از کجاست؟ آیا منشاء بزرگترین درد جامعه بشری که همانا نبود امنیت است. او یعنی همان انگشت نیست؟

جولای ۲۰۱۴

برنده یا بازنده؟

تداوم حیات و زندگی مستلزم وجود تفاوت هاست چراکه بدون آن توصیف و درک پدیده ها غیر ممکن می باشد. روز با وجود شب معنا میدهد و هر برنده ای مستلزم وجود بازنده ایست، برای مثال، اگر دو سر طنابی را به دو شخص بدهیم و کسی که بتواند طناب را به طرف خود بکشد را برنده معرفی کنیم برنده ای نمی توان داشت بدون شخص بازنده. در دنیای امروزی، جهان را می توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه بازنده ها و برنده ها. کشورهای پیشرفته، جهان اول و کشورهای عقب نگه داشته شده جهان سوم. برنده موجودیت خود را با وجود کشورهای جهان سوم بازنده می توانند حفظ کنند از اینروست که برنده ها در تداوم خرافه و نهادینه کردن ادیان و ادغام آن در فرهنگ بازنده ها میکوشند. با سر گرم شدن بازنده ها به فراهم کردن توشه آخرتشان، دیگر فرصتی برای تولید و پیشرفتی نخواهند داشت، از طرفی با داشتن عقائد مذهبی، اصولن ارزشی برای پیشرفت در این دنیا قائل نیستند. اینجاست که برنده ها می توانند با توجه به دانش و تکنولوژی خود برای مصرف کننده گان جهان سوم دست به تولید و نو آوری بزنند. در صورت آزاد اندیش بودن حق انتخاب با شماست. برنده یا بازنده؟

جولای ۲۰۱۳

شناخت خود

دو شخصیتی، یک بام و دو هوا بودن، باعث سرگردانی و عقب مانده گی مان در طول تاریخ چند سده ی گذشته است، نمی دانیم که هستیم، به کجای تاریخ تعلق داریم، چه می خواهیم و به کجا می رویم، "من آنم که رستم بود پهلوان". به ایرانی بودن خود افتخار میکنیم، ولی دارای نام های غیر ایرانی، مانند اسکندر، محمد، تیمور، علی، غلامحسین و..... غیره ایم. بیش از نود درصد ایرانیان مسلمان، معتقد به امامت و جانشینان ایشانیم، ولی به کوروش و داریوش افتخار می کنیم. ما ایرانیان مسلمان، دینمان بر مبنای توحید، نبوت، معاد، عدل اسلامی و امامت است، ولی به اصول پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، افتخار میکنیم. دینمان بر ضد هنر موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی، شعر و..... غیره است، ولی به باربد، نکیسا، کمال الملک، تخت جمشید، سعدی و خیام افتخار می کنیم. عبادتمان، ازدواجمان، حتی مراسم خاک سپرده شدنمان به زبانی غیر ایرانیست، ولی به فردوسی و زنده نگاهداشتن زبان پارسی می بالیم.

یکی از این ریشه ها که سبب بیماری چند شخصیتی مان شده، ورود اسلام به ایران است. چرا که خدای اسلام دارای دستکم دو شخصیت است که این دوگانگی را می توان در سوره های مکی و مدنی به خوبی دید.

خدای اسلام قبل از قدرت داشتنش در مکه با نشان دادن صورتی خوش به یارگیری دست زد ولی همان خدا در مدینه دستور قتل و غارت، کشتن دگر اندیشان، و کسب ثروت برای خود و پیروانش می دهد، گویی دگر انسان هارا خالق دیگرتست، و حتی خود را مکارترین مکارها می خواند.

مَکر حق را بین و مَکر خود بهل ای ز مَکرش مَکر مَکاران خجل

و مَکروا و مَکَرالله و الله خیر الماکرین (آل عمران)

با ورود اسلام و تغییر تدریجی فرهنگ ایرانیان، همان ایرانیانی که دروغ را بزرگترین دشمن انسانیت می دانستند خود به بزرگترین دروغ گویان تبدیل شدند چرا که خدای اسلام آنها را به دروغ گویی و دو رویی تشویق می کرد، جایی به نام تقیه و گاهی خدعه را برای گمراه کردن دیگران تجویز می کند.

حال با گذشت چهارده قرن و در هم آمیختن خرد ایرانی و خرافه، منطق و موهومات، ما ایرانیان به موجوداتی دو گانه و بیمار تغییر یافته ایم. هر زمان که شخصیت هایی به نمایندگی خدای ضد بشری، مردم را به ستوه و خرافه را به نهایت رساندند سربازان دیگر اسلام با تغییر شخصیت خود، با استناد به سوره های مکی و عرفان در تداوم بیماریمان عمل می کنند. نمونه هایی از ویروس بیماری دو شخصیتی میتوان از: کلینی و شریعتی، مجلسی و سروش، غزالی و مولوی نام برد. تنها راه رهایی از این بیماری، باز نگری به تاریخ، و پالایش فرهنگی است و گر نه مانند خری می مانیم که همواره آماده برای سواری دادن به این وانیم. گاهی به فرستادگان خدا، گاهی به بلوک شرق و گاهی به غرب و این روز ها به همه آنها با هم.

اگر در پی خوشبختی، آسایش، رفاه و آینده ایی روشن برای خود و فرزندانمانیم، باید دو

گانگی، دورویی و دو شخصیتی را از وجود خود بزداییم و یکی شویم. و این میسر نمی شود مگر اینکه ریشه های این بیماری دو شخصیتی را در خود و در فرهنگمان به خوبی بشناسیم و دست به پالایش افکار و فرهنگمان بزنیم. در آن صورت است که می توان دریافت که، که هستیم، به کجای تاریخ تعلق داریم، چه می خواهیم و خواستار چه آینده ای هستیم.

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آورد چرخ نیلوفری را

اکتبر ۲۰۱۲

قانون اساسی از دید منِ مسلمان واقعی!

قوانین اساسی را می توان دست کم به دو نوع تقسیم کرد . قوانین اساسی کشوری که در محدودهٔ جغرافیایی و برای مردمی است که در آن سر زمین بسر میبرند. این گونه قوانین می تواند با شرایط زمانی و فرهنگی و حتی طبیعی تغییر کند . و اما نوع دیگر ، قوانین اساسی اعتقادی تغییر ناپذیر که دارای مرز جغرافیایی نیست و در مغز و روان انسان هاست که به آن باور مندند که در باور آنها از طرف خدا و یا پیامبرانشان برای آنها ترسیم شده است.

همانطور که می دانیم زندگی بدون باور به قوانین اساسی و رعایت آن میسر نیست . مشکل من هم ناشی از تداخل این دو قانون اساسی در امور زندگی مان است. قوانین مدنی خواستار زندگی مسالمت آمیز و توام با احترام به حقوق دیگر انسانهاست ، در صورتی که قوانین خدایی از من مسلمان می خواهد که با انسان های یهودی ، بهایی ، مسیحی و دگر اندیشان ، مبارزه و مخالف باشم .

اینروز ها گروهی که خود را سکولار می دانند ، خواستار جدایی دین از قوانین مدنی می باشند . که این خود نشان از عدم آگاهی آنها از قوانین دینی است ، چرا که از من مسلمانان معتقد می خواهند که قوانین اساسی اسلام را زیر پا بگذارم ، در صورتی که: **مسلمانی که مخالف کافر یا دگر اندیش نباشد، مسلمان نیست**
مسلمانی که در راه خدا جهاد نکند، مسلمان نیست.

مسلمانی که نماز نخواند، مسلمان نیست .
مسلمانی که خود را در بست تسلیم خواست خدا نکند، مسلمان نیست .
چگونه می توان مسلمان بود و امر به معروف و نهی از منکر نکرد.
چگونه می توان مسلمان بود و در کنار کافران که همانا دگر اندیشانند زندگی کرد.
خلاصه اینکه، سکولار ها با قوانین مدنی خود خوش باشند و من مسلمانان هم با سوء استفاده از قوانین مدنی از یکسو و رعایت قوانین اساسی دینی اسلام تا ابد با جهان غرب در حال جنگ خواهیم بود .
به قول مولوی:

می زنم با تو بجد تا زنده ام من چه کارهٔ نصرتم ، من بنده ام

جولای ۲۰۱۴

گوشه ای از فرهنگ فراموش شده ایرانی

دیروز در حال گوش دادن به رادیو سؤال مطرح شده از طرف مجری برنامه مرا به فکر انداخت. سؤال این بود: چگونه میتوان صلح و آرامش را در خاور میانه برقرار نمود؟ جواب ها و راه حل های فراوانی از سوی شنونده گان بیان گردید، از جمله عقب نشینی اسرائیل و واگذاری مناطق بیشتری به اعراب آن منطقه و یا کمک تسلیحاتی کشورهای مسلمان به فلسطینی ها و غیره.

آیا برآستی تنش ها، درگیری ها و جنگ و گریزها در آنجا برای خاک و یا دستیابی به بیت المقدس است؟، که با واگذاری به اعراب قائله پایان یابد و مردم در صلح صفا در کنار هم زندگی کنند؟ جواب را باید در ریشه های فرهنگی و اعتقادی نه تنها اعراب منطقه، بلکه در ایدئولوژی اکثریت مسلمانان جهان دانست. زیرا دو اصل اساسی، "داشتن دشمن دینی و کشته شدن در راه از بین آن، جهاد، ستون های اصلی اعتقادی آنهاست. پر واضح است این موجودات نه تنها ارزشی به جزء جهاد در آن راه برای خود نمی بینند، بلکه ارزشی برای انسان و هر آنچه در دنیاست قائل نیستند. از این روست که کشته شدن بیش از هشتاد هزار نفر از مردم در سوریه، بازتابی انجمنی در جهان اسلام ندارد، چرا که جنگ با دشمن اعتقادیشان نیست.

یهودیان از قبل از اسلام در کنار اعراب در آن منطقه زندگی می کردند و در کشاورزی و صنعت به مراتب پیشرفته تر و بدان جهت ثروتمندتر از دیگران بودند، یکی از دلایل پیشرفت اسلام هم ثروت یهودیانی بود که با کشتن آنها نصیب اعراب می شد، پس چه دشمنی بهتر از یهودیان، زیرا با جنگ با آنها به ثروت دست یافته و با کشته شدن، بهشت نصیبشان می شد.

آیا به فرض محال، با رفتن یهودیان از سرزمین های نیاکانی خویش، مشکل اعراب حل می شود؟ جواب بسیار آسان است، خیر. زیرا دشمن از نظر اسلام عبارت است از:

هرآنکس که غیر از اسلام می اندیشد، (کافر). پس تا دنیا، دنیاست و تنوع عقاید وجود دارد، جهاد و جنگ و تنش میان مسلمانان و دگراندیشان وجود خواهد داشت.

از طرفی دنیای سرمایه برای حفظ منافع کوتاه مدت خود، در اشاعه اسلام سیاسی می کوشد و با این عمل در صد بالایی از جمعیت دنیا را در نا آگاهی نگه می دارد و زمینه را برای رشد موجودات تک محور و دگم فراهم می سازد. نمونه آن حمایت از اخوان المسلمین در مصر و دیگر کشورهای منطقه است که شاید در کوتاه مدت این حکومت ها بتوانند در جهت سیاست های آنها گام بردارند ولی با وجود حکومتها یی مانند اخوان در مصر، باید منتظر اغتشاشات و تنش های بیشتری نه تنها در خاورمیانه که در جهان بود. زیرا حکومت های مذهبی در ابتدا بدلیل نداشتن قدرت، خود را دمکرات نشان داده و زمانی که خود را دارای قدرت می بینند، دنیای متمدن و متکی بر دانش و تکنولوژی را دشمن خواهند پنداشت و دوباره در دسری برای جهانیان خواهند شد.

تنها راه برای حل مشکلات نه تنها خاورمیانه بلکه جهان، گسترش فرهنگ کهن ایران است که همانا دانش و آگاهی، عشق به زندگی و دوستی میان انسانهاست، بدون در نظر گرفتن قوم، نژاد، زبان و غیره.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

پناهندگی و غرب

ریشه پناهندگی و هجوم پناهندگان سوری و افغانی و مردمانی، از کشور های خاور میانه به غرب را می توان در قوه جاذبه غرب دانست. ریشه قوه جاذبه غرب، مبارزات، جانفشانی ها و پرداخت بهای سنگین اندیشمندان در طی چند قرنی است که منجر به رنسانس و تحولات فکری در اروپا شده است.

با مطالعه تاریخ معاصر، گذشته از بعضی محاسن مهاجرین از کشور های خاور میانه به غرب، به خوبی در خواهیم یافت که این پناهندگان چه مشکلات و خطراتی را با خود نه تنها برای اروپا بلکه برای جهانیان به ارمغان خواهند داشت.

در این جا باید خاطر نشان ساخت که هدف از این نوشتار در تضاد با کمک های بشر دوستانه نمیباشد، زیرا ما ایرانیان، باورمند به فرهنگ خردگرایی هستیم که می گوید:

بنی آدم اعضا یک یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

اما این باور خردمندانه، خود نباید سبب خود سانسوری و چشم بستن به خطر هایی باشد که ساختار جوامع خردمند امروزی را نشانه گرفته است.

جاذبه غرب برای این پناهجویان چیست؟ آیا آزادی، حرمت انسانی، وجود قوانین مدنی مبتنی بر حقوق بشری، عدالت اجتماعی، عشق و محبت انسانی، از جمله مواردی نیست که پناهندگان را به سوی خود جلب کرده؟ وجود این ویژگی ها در غرب چگونه به دست آمده؟ مگر نه اینکه حاصل کنار گذاشتن و یا راندن دیو موهومات دینی و قدرت فرازمینی مسیحیت! به کوشه کلیسا ها بود؟ مگر نه اینکه، انسان های اندیشمند و دانشمند غرب توانستند دوران تفتیش عقاید را کنار گذاشته و منشا پیشرفت های تکنولوژی و مهم تر از همه برقراری اخلاق عینی شوند.

ظاهراً این پناهجویان همه دست آورد های خود، اعم از خانه و کاشانه را رها کرده و دست خالی به دنبال آینده ای روشنتر هستند، ولی در این میان، نا خود آگاه حامل و آلوده باور هایی هستند که سبب پریشان حالی و دربریشان شده، وجود همین باور های درونی آنها به زودی مردم کشور های میزبان را تهدید خواهد کرد و خطراتی را برای جهان در پی خواهد داشت.

خطر کوتاه مدت را می توان ورود درصدی از تروریست هایی دانست که به مسلمانان متعصب ساکن اروپا خواهند پیوست. این در حالی است که خود اروپا با مشکل اسلامیت های ساکن در اروپا روبروست. شاهد این مطلب، همانا حملات تروریستی به دفتر مجله چارلی ابدو، بمبگذاری در لندن و اسپانیا و بسیاری از حرکات ضد بشری دیگر است.

پیوستن افراط گرایان اسلامی به یکدیگر در اروپا، نقطه آغازی خواهد بود برای خطری بزرگتر که همانا فعال شدن بیشتر نژاد پرستان و از همه مهمتر بیدار شدن دیو ی، به مراتب خطرناکتر از هر ویروس کشنده دیگر، که مسیحیت افراطی است. با فعال شدن مسیحیان قرون وسطایی و در گیری شان با باور های انسان سوزی به نام اسلام داعشی،

اخوانی و طالبانی و غیره، همه جذاییت های جهان غرب و دست آورد های خردمندان دوران رنسانس به خطر خواهد افتاد.

در گیری این دو جناح (مسیحیت و اسلام) در اروپا، یکی با تجربه دوهزار ساله و دیگری تجربه بیش از چهارده قرن، همه ریشه های آزاد اندیشی و اخلاق و انسانیت را در معرض خطر قرار خواهند داد و آتشی جهان را فرا خواهد گرفت که گریز از آن برای مردمی که خواستار آزادی اندیشه، حقوق بشر، آرامش و آسایش اند به آسانی میسر نخواهد بود. امروزه تنها سنگر خردمندان و آزاد اندیشان جهان، غرب است، که در صورت تحقق یافتن این نوع نگرش، تنها پناه گاه بشری، (غرب) جایگاه تاخت و تاز باورهای ضد اخلاقی و جهان سوز آسمانی خواهد شد.

خلاصه اینکه چاره در باز نگاه داشتن دروازه های غرب به روی پناهندگان نیست بلکه چاره در سرمایه گذاری مادی و معنوی غرب و روشنفکران جهان، در گسترش آگاهی و دانش بر مبنا اخلاق عینی و حقوق بشری، در همه کشور هایی است که با باور های فرازمینی خود، دنیا را به سوی جهنمی برای خود و دیگر انسان ها سوق می دهند.

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

سپتامبر ۲۰۱۵

پاسخی کوتاه به یک هموطن

با درود بر مجید گرامی، خوشحالم از تبادل نظر با شما، چراکه اینگونه رفتار و تبادل نظر ها، در جهت بینش بهتر است و در نزدیک شدن ما ایرانیان به یکدیگر بسیار مفید خواهد بود.

هموطنم، روی سخنم نه شما بلکه با کسانی مانند پروفیسور سمیعی (در صورتی که این تناقض گویی از او باشد) بود. چراکه براین باورم که برای دوباره نویسی تاریخ پالایش فرهنگی، افراد و پدیده های تاثیر گذار در تاریخمان را باید به نقد کشید و هر مزخرفی را که از دهان و قلمشان می تراود را مقدس و خوب ندانست و از آنها بُت نساخت.

دوست گرامیم، ابتدای نوشتار تان گویای مطالبی است که من هم سخت به آنها باور دارم. تلاش ما هم از میان برداشتن همان باور به «هیچ» است، همانی که به دلیل هیچ بودن ثابت نشدنی است، همان هیچی که به دلیل هیچ بودن، رد کردنی هم نیست. همان هیچی که خمینی هم به آن باور داشت. ولی باید این را هم بدانیم که پدیده ای را که نتوانیم نبودش را ثابت کنیم دلیلی هم برای بودنش نمی توان داشت مگر اینکه به موهومات و دلایل غیر علمی متوسل شویم، که همانا دور شدن از خرد گرایست.

پرسش فرمودید که ناتوانی عقلی شامل چالشگران نمی شود؟ که باید بگویم به طور حتم همه ما انسانها در بسیاری از رفتار ها، عملکرد ها و دست آوردهایمان دچار اشتباه و ناتوانی شده و خواهیم شد. این ویژگی تداوم زندگی و حیات ماست. هر پدیده، موجود و باوری ثابت و راکت محکوم به فساد و تعفن پذیر است. قوانین الهی هم از این قانون نمی تواند جدا باشد. به درون حقیقت جوی انسان اشاره کردید، که ویژگی انسان خرد مند است و امیدوارم در صد بیشتر ما از این ویژگی برخوردار شویم. البته دست یابی به حقیقت، با درک و شعور و دانش و اخلاق میسر است نه با عرفان و باورهای مالیخولیایی کسانی مانند مولوی و شیخ بهایی و غزالی و از این دست.

علم بشری با رد کردن دگرگونی و ارتقاء نظرات خود می تواند با دست آورد های نو، راه گشایی بهتری برای مشکلات، نه تنها بشر، بلکه طبیعتی باشد که حیاتش به حیات آن بستگی دارد.

در پایان، نظرم به جمله ای جلب شد، که نمی دانم منظور تان از آن چیست. نوشته اید که «نمی توانید چگونگی خلقت مغز متفکر و پیچیده ای که درون جمجمه است را به حساب تصادف بگذارید.» که اتفاقا تصادفی است. به نظر من با کمی اطلاعاتم از علم ژنتیک و موتاسیون و دگرگونی های هر روزه، در ژن های موجودات زنده، از جمله انسان، میتوان به خوبی پدیدار شدن تفکر و اندیشه را در طول تاریخ بشر دید و این پدیده دلیل وجود عاملی ماوراء طبیعت نیست که اگر هم باشد دست کم تا به حال ثابت نشده ولی با دانش و دست آورد های آن تا به امروز، می توان سیر تغییر و تحول ژن در انسان را رد یابی کرد. پایدار باشید.

اکتبر ۲۰۱۲

چند دهه قبل تیم فوتبال برزیل به ایران آمد، فوتبالیستی داشت به نام پله که هر چند دقیقه گلی وارد دروازه ایران می کرد، مربی تیم ایران (مهاجرانی) از یکی از بازیکنان ذخیره که هیکلی درشت و ورزیده داشت، خواست که وارد بازی شود و برای جلو گیری از گل زدنهای پله به او (غضنفر) گفت، فقط هوای پله رو داشته باش. غضنفر هم سایه به سایه با پله حرکت می کرد.

بعد از چند دقیقه، زمانی که پله به دروازه ایران نزدیک میشد، غضنفر توپ رو از پله گرفت و به خودمون گل زد، مربی ایران به خودش گفت، خُب اشتباه پیش میاد، که دوباره نزدیک دروازه توپ رو از پله گرفت و یک گل دیگه به خودمون زد، باز مربی ایران به خودش گفت حتماً اینبار هم اشتباه شده، تا اینکه گل سوم و چهارم هم به وسیله غضنفر وارد دروازه خودمان شد. اینبار مربی ایران، بازیکنان رو جمع کرد و به همگی گفت، پله رو بیخیال غضنفر رو داشته باشید.

در سال ۸۸ بعد از انتخابات ریاست جمهوری اسلامی و گول خوردن مردم (به روال همیشگی)، ایرانیان کاندائی از کشور میزبان، طی تظاهرات فراوانی خواستار بسته شدن سفارت ایران و حمایت سیاستمداران کاندائی در جهت محکوم کردن روال انتخابات در ایران شدند، از آنجائی که دولتمردان کانادا مانند سیاستمداران کشورهای دیگر به فکر حفظ منافع خود بودند، از این کار سر باز می زدند

باری هشت سال از گول خوردن آخری (رای گیری) گذشت و نوبت گول خوردن جدید شد، اینبار از آنجائی که دولت کانادا رابطه دیپلماتیک با ایران نداشت، برای اولین بار در تاریخ معاصر، سیاستمداران کانادا در یک حرکت سیاسی خود را طرفدار مردم ایران نشان دادند، از این رو وزیر خارجه کانادا (جان پرد) رسماً اعلام کرد که "انتخابات در ایران یک خیمه شب بازی بیش نیست و تلاشهای رژیم برای فریب افکار عمومی است. در نتیجه، انتخابات بیست و چهارم خرداد را بی معنی می داند".

Mr. Baird dismissed the election, a serious matter for Iranian reformers, as "meaningless."

درست همانگونه عملکردی که برای سالیان سال از دولت کانادا انتظار داشتیم. اما اینبار غضنفرهای مقیم خارج از ایران (اصلاح طلبان)، دست به کار شده و طی طومار و مقالاتی در روزنامه گلوب اندمیل به وزیر خارجه کانادا فهماندند که، ما ایرانیان در ایران از انتخابات دمکراتیک بر خوردار و خود " میدانیم که چه می کنیم و احتیاج به اظهار نظر هیچ مقام کاندائی هم نداریم".

و به هر کس که بگوید بالای چشم "روحانی" ابروست هم میتازیم.

Since Sunday, Foreign Affairs Minister John Baird has been receiving e-mails from within the Iranian diaspora complaining about his response to the presidential vote in Iran that picked centrist Hassan Rowhani.

دولت کانادا هم با عکس العمل (غضنفرهای ایرانی) احساس "کاسه داغتر از آش" نموده ، برای حفظ منافع آینده و عقب نماندن از کشورهای دیگر برای چپاول منابع ایران، (از قند

شکستن های بی مورد) پوزش خواسته و موضع خود را تغییر داد و هر چه هندوانه در کانادا بود زیر بغل امت ایرانی گذاشت و نتیجه انتخابات را با این جمله که ”مردم هوشمند ایران به فردی که معتقدند صدای آنان را نمایندگی می کند، رای داده است، و از این بابت به آنها تبریک می گوئیم“.

به قول دوستداران فوتبال باید به غضنفرهای ایرانی، گفت،
بچه ها مچکریم! بچه ها مچکریم!

۲۳ جون ۲۰۱۳

آفریدگار من

آفریدگار من، مجموع پاسخ های انسان، به اولین پرسش او از بدو پیدایش اندیشه تا آخرین پرسش در لحظه نابودی و انقراض نسل اندیشمند است. مشخصه انسان، علامت سئوالی است که از او جدا شدنی نیست، از اینروست که همواره در جستجوی پاسخ، به بسیاری کشفیات و اختراعات دست یافته و خواهد یافت. در صورت جداسازی انسان از ویژگی پرشگریش، به موجودی پیرو، مقلد، بی اختیار و دیندار، همانگونه که خدایان ادیان می خواهند تبدیل می شود. مشکل ما ایرانیان، دوری جستن از باورهای خردگرای ایرانی و نزدیکی به ادیانی است که با واقعیت های هستی همخوانی ندارد. مادام که انسان باورش بر اساس دانش و اخلاق (خردمندی) باشد، می تواند رفاه، آسایش و آینده اش را آنگونه که شایسته اوست بدست خویش رقم بزند. در این صورت احتیاجی به مغ های زرتشتی، خاخام، پدر روحانی و مرجع تقلید نخواهد داشت. انسان خردمند با پیدا کردن هر پاسخی خود را به آفریدگار خود(هستی) نزدیکتر می بیند و در این راه، مانند پرنده ای آزاد به هر جایی پر میکشد و از خوردن سیب دانش، نه تنها پشیمان نمی شود بلکه با باورها یی که او را از دستیابی به دانش بر هذر میدارد مبارزه میکند.

جون ۲۰۱۲

از محل کارم تا خونمون یک ساعتی راه بود، هر شب، حدود ساعت هشت شب وقتی از سر خیابون به طرف خونه می پیچیدم، مادرم را میدیدم که سر کوچه زیر نور چراغ برق منتظرم بود و با دیدن ماشینم خیالش راحت می شد که پسرش رسیده، آرام آرام تا میانه کوچه می رفت و درب حیاط را باز می کرد تا ماشین را تو حیاط پارک کنم و برم تو خونه. یک شب به مادرم گفتم، دوست ندارم تو این هوای سرد زمستون سر کوچه انتظار بکشی. از فردای اون شب، دیگه مادرم رو زیر نور چراغ برق سر کوچه ندیدم.

هفته ها گذشت، دو شبی بود که لامپ چراغ برق سر کوچه سوخته بود. ماشین رو تو حیاط پارک کردم و رفتم تو، مادرم رو دیدم که سر میز شام نشسته یک پتو هم روی پاهایش انداخته بود. معلوم بود که سر فرصت شام رو آماده کرده بود، همه چیز سر میز بود. احتیاجی به آوردن چیز دیگری از آشپزخونه نبود. با کمی دقت فهمیدم چهره اش رنگ پریده است و خنده هاش با شب های دیگه فرق داشت، دیگه مثل هر شب دم و دقیقه نمی اومد بالای سرم، بوسم کنه و با دستاش موهام رو به هم بریزه.

خونه حسابی گرم بود، رفتم درجه شوفاژ رو پایین آوردم.

هفته ها بود، طوری سر کوچه منتظرم می شد که نتونم از دور ببینمش و به محض دیدن ماشینم از سر خیابون، با وجود آرتوروز پا، قبل از اینکه اونو ببینم، با سرعت خودش رو به خونه می رسوند.

دیشب تا صبح از درد نتوسته بود بخوابه. آخه، امروز صبح بعد از رفتن من، به بیمارستان رفته بود و پاشو که تو تاریکی شب قبل شکسته، گچ گرفته بود.

پتو رو از روی پاهاش کنار زدم و پای گچ گرفته اش رو بوسیدم، با چشمهای اشک آلود پرسیدم، چرا برای یک دقیقه زودتر دیدن من، متحمل این همه درد و زحمت میشی؟ با لبخندی گفت،

"من مادرم."

دسامبر ۲۰۱۲

آخوند

دو نوع آخوند وجود دارد، یکی با شکلی که همه ما می شناسیم. دارای عبا و عمامه و نعلین که مبارزه با آن دلایل خود را دارد، از جمله یدست آوردن رفاه اجتماعی و اقتصادی است که می تواند با همبستگی مردم در کوتاه مدت میسر شود.

بیرون کردن این نوع آخوند بدین گونه موقتی و برای همیشه نخواهد بود چراکه نوع دومی از آخوند در وجود ماست. آخوندی که هر روز ما را وادار به دعا، عبادت و توکل به موهومی میکند که نشانی از واقعیت را در خود ندارد. این روند تا جایی ادامه پیدا می کند که بعد از مدتی خود ما به همان آخوند تبدیل می شویم. به جای تفکر و چاره جویی در رفع مشکلات زندگی متوسل به باورها و آخوند درون خود می شویم و از جملات زیر استفاده می کنیم. راضی ام به رضای او، هر چه او بخواهد همان خواهد شد، الهی به امید تو و خدایا کمک کن، دعا، فال و بسیاری از این اراجیف که انسان را به یک تابع، مقلد و منفعل در مقابل آخوند درون تبدیل می سازد.

نتیجه اینکه بیرون کردن آخوند از زندگی مان، بدون تصفیۀ آخوند درونی، کاریست دشوار، بیهوده و موقتی است.

بیاد داشته باشیم که نوع حکومت را بستر فرهنگی جامعه تعیین می کند و نه انگلیس و امریکا و دیگران، چراکه آنها ماهیگیرانی هستند که می توانند از آب گل آسانتر ماهی بگیرند.

بیرون راندن آخوند و ملا از جامعه مستلزم بیرون راندن آنها از فرهنگ جامعه است و این مهم تحقق نخواهد یافت مگر اینکه دست به پالایش بنیادی در باور های خود زده و بند های خرافات و باور های فراطبیعی را از هم بگسلیم. برای این کار همواره باید علامت سؤال خود را در مقابل هر پدیده و باوری قرار داده و در پی جواب آن در جهان واقعیت ها باشیم.

زبان، وسیله و هدف

زبان یک سیستم قرار دادی منظم از آواها با نشانه های کلامی یا نوشتاری بوده که توسط انسانهای متعلق به یک گروه اجتماعی خاص برای نمایش و فهم ارتباطات و اندیشه ها به کار برده می شود. ادبیات: عبارت است از آنگونه سخنانی که از حد سخنان عادی برتر و والاتر بوده است و مردم، آن سخنان را در میان خود، ضبط و نقل کرده واز خواندن و شنیدن آن ها دگرگون گشته و احساس غم، شادی یا لذت کرده اند.

با این پیش گفتارمی توان، زبان و ادبیات را وسیله ای دانست که پتانسیل تشکیل، تغییر و جهت گیری فرهنگ را داراست. در تاریخ ایران بسیاری بوده اند که در به کار گیری این ابزار، استاد و در زمره نوابغ ادبی بشمار میروند. این استادان را میتوان مانند تکنسین هایی دانست که مهارتشان در به کار گیری ماشین و ابزار است که خود، ویا دیگران در ساختن آن سهم داشته اند.

جرثقیلی را در نظر بگیرید که راننده اش می تواند با جابجایی مصالح سنگین ساختمانی در ساختن ساختمانی مرتفع و مدرن سهم بسیار داشته باشد، از طرفی راننده دیگری با همان مهارت در کنترل و کار کردن با جرثقیل، در اعدام های جمعی و به دار کشیدن دگر اندیشان در زندانها و میادین شهر مشغول است.

پس می توان نتیجه گرفت که زبان و ادبیات هم به مانند همان جرثقیل می تواند در دگرگونی فرهنگی نقش ابزاری در دست استادان این فن باشد. پرسش این است که ما ایرانیان برای کدام یک از این دو ارزشی بیشتر قائلیم، ابزار و یا تکنسین. زبان، ادبیات و یا شعرا و نویسندگان؟ وجود کدام یک هدف و کدام یک ابزار است؟ یا اصولا هدف چیزی به جزء ارتقاء اندیشه در جهت بهزیستی ما نیست و شاعر و ادیبانی که در جهت ارتقاء اندیشه و بهزیستی انسان نباشد، طبیعتا نباید از ارزشی در نزد ما برخوردار باشد.

همانگونه که اشاره شد کم نیستند چکامه سرایانی که توانسته اند با استادی و نابغه خود در به کار گیری و حتا در بوجود آوردن ادبیاتی نو(ابزار) تاثیر فراوانی در شکل گیری و حتا تغییر فرهنگی ما داشته باشند. مانند خیام، مولوی، سعدی و حافظ و غزالی و دیگران.

این مهم برماست که با معیار اخلاق و دانش خود در جهت پالایش فرهنگی، سره از نا سره را تشخیص و تاریخمان را دوباره نویسی کنیم. برای مثال اگر شاعری با استفاده از ابزار زبان و ادبیات پارسی، با استادی تمام در جهت نهادینه کردن خرافه گام برداشته، باید چگونه برخوردی داشته باشیم؟ آیا حفظ شاعر در تاریخمان هدف است؟ آیا وجود اشعار و ترکیب زیبایی واژه ای او بدون در نظر گرفتن تاثیر آن بروی فرهنگ، می تواند برایمان افتخار آمیز باشد؟ آیا اگر ترکیب زیبای واژه ها در تایید بر بی اخلاقی باشد، هنوز برایمان قابل احترام است؟ برای مثال اگر در شعری، زن ها را حقیر و نادان و کم عقل معرفی می کند، شما به عنوان انسانی هوشمند، شاعر و شعرش را ارج می نهید؟

همانگونه که میدانیم وجه تمایز انسان و حیوان، وجود اندیشه در انسان است. حال اگر شاعری ما را به دوری از اندیشه رهنمود کند، وظیفه ما چیست؟

آویختم اندیشه را
ز اندیشه بی زاری کنم
که اندیشه هوشیاری کند
ز اندیشه ها پژمرده ام

و یا شاعری شما را تشویق به بی عقلی نماید

عقل بند رهروان است ای پسر بند بشکن، ره عیان اندر عیان است ای پسر

متأسفانه فرهنگ کنونی ما دارای اشکالات فراوانی است که تأثیر آن همین شرایط کنونی است. فائق آمدن بر این مشکلات، تنها با تغییر و پالایش فرهنگی می تواند در دراز مدت مسبب رشد مثبت در همه زمینه ها باشد.

یکی از هزاران راه پالایش فرهنگی تغییر فرهنگ که می گوید و بُت سازی به فرهنگ چه می گوید و اثر گفتار بزرگان بر فرهنگ و در نتیجه نوع برخورد مان با مسائل روز مره است. در اوایل سال پنجاه و هفت یک بانوی نویسنده ایرانی (دانشور) این گونه گفت: **اگر لچک سر کردنم باعث می شود که حکومت پهلوی سر نگون شود، حاضرم تا آخر عمر لچک به سر باشم.** به نظر شما آیا اینگونه گفتار خرد مندانه است؟ آیا باید مقام والای زن را به موجودی ضعیف و دارای عقلی نیمه و حقوق آن را به نیمی از مردان، تنها برای ارضاء خود و کینه توزیمان تبدیل کرد؟

اینجاست که نقایض فرهنگی خود نمایی میکند و تنها به این دلیل که گوینده این جملات نابخردانه نویسنده ای معروف است، ما او را به نقد نمی کشیم زیرا که نویسنده است را بر چه که گفتار اوست ترجیح می دهیم. و این همان فرهنگی است که پالایش آن بر عهده ماست.

سپتامبر ۲۰۱۴

در باره مولوی

با سپاس از زحمات بی دریغ کسانی که در زمینه های فرهنگی کوششی بنیادی در جهت آینده ای بهتر در سرزمینمان می کنند.

بسیاری از این دوستان در راه حفظ و پاسداری از فرهنگ ادبی میهنمان و دفاع از نابغه ای بنام مولوی، بسیاری از افکار مولوی را که در جهت نشر خرافه و فرهنگ زن ستیزی است را مربوط به دوران قبل از آشنایی او با متحجری دیگر بنام شمس می دانند.

از آنجایی که اینجانب همه چیز را با دید نقادانه (سنجشگرانه) نگاه می کنم، لازم دانستم که به دو مطلب اشاره ای کوتاه داشته باشم. نخست اینکه این دوستان همواره بر این باورند که ما با دو گونه مولوی طرفیم، مولوی قبل از آشنایی با شمس که دارای باورهای خشک و متعصبانه دینی است و دیگری مولوی بعد از آشنایی با شمس که بر اثر تحولات درونی، همه چیز را در عشق می بیند.

این دوستان، زمانی که در مقابل پرسشی مبنی بر خرافاتی بودن افکار مولوی قرار می گیرند، مولوی از نوع اول را مربوط به قرن ها پیش دانسته و اینکه داوری در باره مولوی به این جهت نارواست.

به باور من، مولوی به دو گونه که این دوستان بیان می کنند وجود ندارد، زیرا هیچ تغییر بنیادی در افکار مولوی و اندیشه ها او پدید نیامده، چرا که همه کتاب های او مانند مجالس سعبه، مثنوی معنوی، رباعیات، غزلیات و فی مافیه، بعد از رفتن دوباره شمس بوده.

مولوی در ششم ربیع الاول ۶۰۳ هجری قمری در بلخ زاده شد. آشنایی مولوی با شمس در سال ۶۴۲ بود و تا آن زمان هیچ نوشته ای از او در دست نیست. شمس بعد از یافتن او توسط سلطان ولد پسر مولوی به قونیه باز گشت و این بار بعد از مدتی کوتاه برای همیشه مفقود شد. لازم به یاد آوری است که مثنوی معنوی هم مربوط به سی سال بعد از رفتن شمس است. حال پرسش من اینجاست که با دانستن اینکه همه نوشته های او مربوط به بعد از آشنایی او با شمس است، این چگونه تحولی در افکار اوست؟

تنها در یک صورت می توان مولوی را متحول دانست که "عشق" عنوان شده در اشعارش را به غلط "عشق" طبیعی و زمینی از جمله عشق به زن، فرزند و یا طبیعت دانست. در صورتی که، **عشق مولوی همان خدایش است و بس. عشق او به معنی نابودی طبیعت، بیزاری از دنیا، بی ارزش دانستن دست آورد های انسان، مطیع بودن به قوانین تغییر ناپذیر باور های متافیزیکی، ... است.**

مولوی شناسی به نام کریم زمانی که بیش از پنج هزار برگ در تفسیر مثنوی مولوی مطلب دارد، می گوید "مثنوی کتابی است، تعلیمی و درسی". و یا در جایی دیگر میگوید: مثنوی معنوی بزرگترین حماسه روحانی بشری است، که خداوند آن را برای جاودانه کردن "فرهنگ ایرانی" به زبان فارسی هدیه کرده است و هنوز بشریت در نخستین پله های شناخت این اثر ژرف و بی همتاست.

آیا گفته های این مولوی شناس، دلیل زنده بودن مولوی و ادبیات او در تخریب فرهنگ خردگرایی نیست؟ اگر چنین است، آیا باید دست روی دست گذاشت تا همین نیم بند اخلاق جا مانده از فرهنگ اصیل در ما ایرانیان هم از بین برود؟

همانگونه که میدانید ، ادبیات و زبان دارای پتانسیل تغییر فرهنگ است ، از این روست که باید با این گونه محتوای ادبیات او مقابله کرد. زهر، هرچند شیرین ولی کشنده است .این مار خوش خط و خالیست که هویت ایرانی را نشانه گرفته و باید در جهت شناساندن اثرات آن بر فرهنگ ایرانی کوشا باشیم.

آگوست ۲۰۱۵

آیا می دانید؟

آیا می دانید که چندی است که در اسلام آباد پاکستان اقدام به تغییر نام «پاکستان» از روی پلاک تاکسی ها به «باکستان» کرده اند؟
آیا می دانید که چندی است مردم اسلام آباد بجای «خدا حافظ» از واژه «الله حافظ» استفاده می کنند؟

آیا میدانید که چندی است در بلوار های شهر اسلام آباد پاکستان اقدام به کندن درختان بومی سایه گستر کرده و به جای آن، درختان نخل می کارند.
آیا می دانید این گونه اقدامات با سرمایه عربستان و در راستای تغییر فرهنگ و هرچه عربی کردن آن سرزمین است؟

دوست گرامی اینگونه موارد را باید جدی گرفت ، دلیل اینکه فرهنگ کشور های شرق ایران مانند افغانستان ، پاکستان و بخش بزرگی از هند ، تا به حال عربی نشده است همانا وجود سدی استوار از زبان ، ادبیات غنی و فرهنگ پارسی است، که در مقابل نفوذ فرهنگ عربی ایستادگی کرده است. شور بختانه چند دهه است که با نفوذ فرهنگ عربی، به داخل میهنمان، این سد را نفوذ پذیر و از این روست که تاثیراتی اینچنینی را در کشور پاکستان شاهد هستیم.

فوریه ۲۰۱۶

پوست موز و مش حسن

مش حسن با دیدن پوست موز جلوی پاش، به خودش گفت: **بازم باید زمین بخورم.** دیروز مصادف با بیستم فوریه ۲۰۱۶، در دعوتنامه ای از سوی زندانیان سیاسی، به شرکت مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری، خواستار شرکت و حضور گسترده در پای صندوق های رای شده و آن را "تضمین خردورزی" و پاسداری از "اندیشه های اصلاح طلبانه" دانسته اند.

این گروه از زندانیان سیاسی بند ۸ زندانیان اوین، از عموم مردم دعوت کرده، علی رغم موانع، برای تقویت بیش از پیش پایه های نظام جمهوری اسلامی در روز جمعه ۷ اسفند ماه ۹۴ با حضور در پای صندوق های رای و انتخاب لیست اصلاح طلبان، فصل تازه ای را از حمایت های خود در تقویت نظام مردم سالار و دموکراسی نهادینه شده در جمهوری اسلامی بگشایند.

جالب توجه است که حقانیت جمهوری اسلامی به حدی است که زندانیان سیاسی اش هم خواستار تقویت و تداوم آن هستند!

این ویژگی، خود نشان از میانگین بالای شعور اجتماعی و داریت و خردورزی مردم امروزین کشورمان به حساب آمده، که هرچند گاهی به مناسبت انتخابات به نمایش گذاشته می شود.

بسیاری از کوردلان خارج و داخل کشور که خود را به غلط، فعال سیاسی و دلسوز میهنشان می دانند، قادر به تشخیص و اقرار به وجود رشد روز افزون اخلاق و سعادت‌مندی مردم ایران در زیر سایه رهبری خرمندانۀ علما، در طول بیش از سه دهه نیستند! آیا چگونه این نا راضی ان می توانند چشم خود را بروی رشد چشمگیر اقتصاد، نبود فحشا و اعتیاد، یا رشد بینظیر امنیت و آسایش در ایران کنونی ببندند؟

نا گفته نماند که دعوت نامه این گروه بزرگ از زندانیان سیاسی از مردم، خود نشان از حقانیت و اقتدار نظام است. اقتداری که حتی بی خدایان کمونیست (چیپی ها) را هم از صمیم قلب مجبور به کرنش خالصانه کرده، تا جایی که در مواقع حساس و سرنوشت سازی مانند انتخابات، بر فعالیت های خود افزوده و با تشویق مردم، وابستگی خود را به نظام تثبیت می کنند.

در این میان، مردم همیشه در صحنه هم، مانند مش حسن، از برای رضای خدا و نمایندگان بر حق او که البته با خواست قلبیشان همراه است، پای خود را بروی پوست موز خواهند گذاشت.

و این داستان ادامه دارد.

پس، با رای خود در حفظ نظام کوشا باشید!

فوریه ۲۰۱۶

از کوزه همان برون تراود که دراوست

چند روز پیش، نامه‌ سرگشاده‌ ای به دستم رسید ، که از طرف استاد و اقتصاددان دانشگاه اسفهان منتشر شده بود.

این استاد دانشگاهی و دلسوز جمهوری اسلامی! ، مطالبی را به رشته‌ تحریر درآورده که دارای نکاتی در راه بهبود ساختار اقتصادی ایران است. ایشان با در نظر نگرفتن بسیاری از علل درمانگی اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی، راه هایی را پیشنهاد می کند که با واقعیات فرهنگی حاکم بر میهنمان سازگاری نداشته و در واقع انتظار شیر دهی از "گاو نر" است. در پایان، این انتظار را به نهایت رسانده و با دعوت مردم به شرکت در انتخابات رئیس جمهوری، خواستار ادامه‌ همان علل عقب ماندگی اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی سرزمین مان ایران است.

آیا حکومت و گردانندگان هر کشوری را می توان تافته‌ جدا بافته‌ از بستر فرهنگی جامعه دانست؟

آیا گردانندگان امروزین کشور ، خود دارای شعور سیاسی و اقتصادی هستند، که بتوانند با مدیریت درست در راه بهبودی معضلات اقتصادی جامعه گام بردارند؟ در زمانی که بنیانگزار این نظام(خمینی)، اقتصاد را از آن خر بداند، انتظاری بیش از اوضاع کنونی می توان متصور بود؟

در باور گردانندگان کشور ، قوانین خدایی به قوانین مدنی ارجعیت دارد. یکی از این قوانین، در مهمترین کتابشان (قرآن) است که خداوند می گوید: با جهان غرب (نسارا و یهودی ها) معامله نکنید وگر نه در زمره‌ زیان کارانید. با این حال برای پیشرفت اسلام می توانید به دروغ و خدعه متوسل شوید. این همان کاری است که گردانندگان رژیم اسلامی، در حال انجام آند.

مشکل مصلحان و نویسندگان نامه های سرگشاده‌ ازاین دست، در نظر نگرفتن ویژگی های فرهنگ جاری در ایران است.

انتظار شیر دهی از گاو نر انتظار نیست که هیچگاه برآورده نخواهد شد.

با تساهل، نرمش، بردباری و انتخاب حاکمانی که بی لیاقتی شان در طول بیش از سه دهه ثابت شده و خود ریشه و علل همه‌ گرفتاری هایمان هستند، راه به جایی نخواهیم برد. با نگاهی اجمالی به نمودار اقتصاد، فحشا، معضلات اخلاقی، به خوبی جهت نزولی آن را می توان دید. اگر قرار بود که شرکت در انتخابات جهت نمودار را به سوی رشد مثبت تغییر دهد، تا به حال بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه می توانستیم اثری از آن را ببینیم.

مائیم که اصل شادی و غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم

منظور ما، فرهنگ جاری و باور هایی است که برآیند آن، نوع اقتصاد، روابط اجتماعی، و نوع حکومت است.

در نتیجه، تنها راه، پالایش باور های غیر واقعی و خرافی از فرهنگ جاریست.

آیا می توان به قول های رهبرانی اطمینان داشت که دروغ گویی هایشان را با ذکر یک کلمه (خدعه) کردیم، توجیح می کنند؟

آیا می توان به اقتصادی باور داشت که بنیان گذارش می گفت : "اقتصاد مال خر است"؟

آیا می توان به اقتصادی باور داشت که سیستم بانکی قرض الحسنه را قبول دارند؟
آیا می توان انتظار اقتصادی شکوفا داشت، وقتی که سیاست دولتش از کار انداختن نیمی از پتانسیل نیروی خلاق و کارآی جامعه (زنان)، و به گوشه خانه و آشپزخانه ها راندن است؟
کمی واقع بینی هم بد نیست!

در مثبت ترین داوری در مورد نویسنده این نامه می توان گفت که او از مثال، **سوره یاسین و گوش خر**، بی خبر است. وگرنه از این دولت مردان کر کور، توقع دیدن و شنیدن نداشت و مردم را دعوت به رای دادن و ادامه این بی خردی نمی کرد.

کجای این گفتار اقتصاددان و استاد دانشگاه، درست است که می گوید: **"انقلاب پیشین ما، انقلاب عشق بود که با سرمایه عظیمی همراه بود! و اگر در آینده در ایران انقلاب یا شورشی رخ دهد شورش های کور آکنده از نفرت در جامعه ای با سرمایه اجتماع شدیداً تضعیف شده خواهد بود و جز تخریب ثمری نخواهد داشت."**

آیا این رژیم در طول نزدیک به چهار دهه، برآیندی جز ویرانی، افزایش فحشا، از بین بردن اخلاق در جامعه، اعتیاد، بی کاری، انزوای سیاسی، نابودی منافع ملی، تغییر نیکنامی ایرانیان به تروریست، پایین آوردن درآمد سرانه کشور، از بین بردن منابع آب های زیرزمینی با مدیریت غلط، و هزاران ضرر های اینچنینی ارمغانی داشته است؟

پرسش اینجاست که جناب استاد دانشگاه، جناب اقتصاد دان، **آیا اگر در پی درمان هستید، نباید ابتدا ریشه بیماری را فهمیده و در پی از بین بردن علل آن باشید؟**
آیا انقلاب اسلامی، انقلاب عشق بود؟!

شاید زندانی کردن وکلای فعالان سیاسی را برآمده از عشق انقلابی می دانید؟ شاید ترور شخصیت ها را در خارج و داخل کشور از روی عشق به انقلاب بود "شاید هم محاکمات فله ای در سال ۶۷ را تملوری از عشق و میهن دوستی سردمداران رژیم می دانید؟

آیا انقلاب اسلامی، شورشی کور نبود که سرانجامی جز از دست دادن سرمایه های علمی اقتصادی و از بین رفتن اخلاق در جامعه داشت؟

شما به مانند آرایشگری هستید که در راه زیر ابرو برداشتن جامعه، چشم آن را کور می کنید. این چگونه راهکار درمان اقتصاد و معضلات اجتماعی است که با دعوت از مردم در نمایش انتخابات همراه است؟

رهبر مسلمانان جهان می گوید! حتی اگر مخالف نمایندگان از پیش تعیین شده من هستید، به پای صندوق ها رفته و رای بدهید و چند روز بعد یادآوری میکند که این بدان معنا نیست که مخالفین به مجلس راه پیدا کنند. در واقع، **"پای صندوق های رای رفتن از شما، انتخاب از من"**.

کدام عقل سلیم اینگونه رای دادن را در راه اعمال اراده خود می داند؟ آیا مگر رای دادن به معنای نمایش خواست هر فرد نیست؟

اگر چنین است، چرا بعد از انتخابات ۸۸ مردم خواستار پس گرفتن رای شان شدند؟ وقتی که برای رای مردم پیشیزی قائل نیستند، چرا آنها را تشویق به رفتن پای صندوق های رای می کنید؟ آیا این تنها برای

"سیاهی لشکر سازی" برای رسانه های جهان برای داشتن ظاهری دموکراتیک نیست؟

اگر هنوز بعد از این همه انتخابات و عوض شدن دولت های گوناگون، بی لیاقتی و عدم مدیریت کارآ، به مردم و روشنفکر هایی نظیر شما استاد دانشگاه ثابت نشده، باید متأسف باشیم چراکه این خود نشان از بی خردی و شعور سیاسی امت و روشنفکرانی مانند شما است.

آری رای ندادن در این شرایط، همان رای دادن است، با این تفاوت که به دنیا نشان خواهد داد که این رژیم دارای محبوبیت نیست. رای ندادن یعنی اینکه دگر گول هیچ آخوند را با رنگ های مختلف، کلید و شعار های بی محتوا را نمی خوریم. رای ندادن یعنی ما گوسفند صفت و مقلد نیستیم. رای ندادن یعنی مخالفت با گسترش فقر، فحشا و رای ندادن یعنی مخالفت با از دست دادن چهل درصد از سهم ایران از دریای مازندران، رای ندادن یعنی مخالفت با از دست دادن منافع ملی مان در خلیج همیشه فارس، رای ندادن یعنی مخالفت با از دست ندادن هشتصد میلیارد دلار در زمان احمدی نژاد، رای ندادن یعنی مخالفت با رکورد اعدام ها توسط روحانی کلید دار، رای ندادن یعنی مخالفت با جلوگیری از شرکت زنان ایران در امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در همه سطوح در میهنمان. هموطن اقتصاد دانم، به باور اینجانب هدف اصلی شما از بیان کمی از واقعیت ها و مصلح نشان دادن خود، تنها دعوت مردم به تایید این نظام و تداوم آن است. شما نگران بی ثباتی از عدم رای دادن مردم نباشید، چرا که خانه از بیخ و بن ویران است. بالا تر از سیاهی چیره بر ایران کنونی، رنگی نیست. به جای دعا کردن، در پی پالایش فرهنگی باشید، که ایران را به این سیه روزی کشانده است.

خرد راهگشای ایرانیان باد.

فوریه ۲۰۱۶

خریت و حماقت

بالاخره بعد از جار و جنجال های بسیار پیرامون انتخابات مجلس و شورای نگهبان و شرکت "مردم هوشمند!" ایران در انتخابات، امروز در "سایت دلسوز و مردمی بی بی سی!" نموداری از پیروزی اصلاح طلبان را منتشر کرد که نشان می دهد علی مطهری نماینده اصلاح طلب تهران توانسته، مقام دوم را به خود اختصاص بدهد.

نمی دانم که آیا باید به ایرانیان تبریک گفت یا نه ، ایا این نشان از ذکاوت ما ایرانیان دارد یا اینکه نشان از تبدیل ما به عروسک های خیمه شبازی و امت می باشد.

ایا کسانی که به علی مطهری رای داده اند ، از او پرسیده اند که: **آیا او هم مانند پدرش ما ایرانیان را خر می پندارد، آیا او هم مانند پدرش در راه از بین بردن فرهنگ ایرانی گام بر می دارد؟**

آیا مردمی که به مطهری رای داده اند می دانند که در واقع با رای دادن خود ، مُهر تایید بر حماقت و خریّت خود و پدرانشان زده اند؟ **مگر اینکه خود و پدرشان را ایرانی ندانند.** توجه شما را به سخنان پدر نماینده تان جلب می کنم که در باره آداب و رسوم ایرانی، به ایرانیان چنین گفته: "بخدا ننگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن!! ننگ باشه بر اینها که بعنوان پرورش افکار این ها را به مردم نمی گویند!! و شما احمقها هم این حرکات را هر سال انجام می دهید بلکه آنها شما بدبختهای احمق؟؟؟!! را تمجید می کنند تشویق می کنند!! اینها از اسلام نیست!! اینها ضد اسلام است!! ... نیاکان ما در گذشته جشن می کردن؛ پس ما هم باید چنین کنیم!! چهارشنبه آخر سال می شود؛ بسیاری از خانواده ها که باید بگویم خانواده احمقها؟؟؟!! آتش روشن می کنند و هیزمی روشن می کنند و آدمهای سر و مر و گنده با آن هیكله های نمی دانم چنین و چنین از روی آتش می پرن که ای آتش زردی من از تو سرخی تو از من!! این چقدر حماقت است؟؟؟!! خب چرا چنین می کنید؟؟؟ می گویند پدران ما چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم!! اگر پدران شما چنین می کردند و شما می بینید که آن کار احمقانه است و دلیل خریّت پدران شما است!! رویش را بپوشید! چرا این سند حماقت را سال به سال تجدید می کنید؛ این یک سند حماقت است که شما هی می کوشید که این سند حماقت را زنده نگهدارید و بگویید ماییم که چنین پدران خری داشته ایم؟؟؟!! پس شما باید بگویید که الحمدلله در روز نحس قرار نگرفته ایم ؛ اتفاقا باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس هست ! روز اول فروردینماه هم نحس است!! بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین ؛ دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است! ما از این نحس باید خارج بشیم ! چه باید بکنیم؟ ؛ بریم بیرون سبزه ها را کره بزیم از نحسی خارج می شیم؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می شیم؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم؟ بیچاره بد بخت ! چرا خانه ات را ول می کنی میری بیرون ؛ از این کارهای زشت بیا بیرون!! از این عادت زشت بیرون بیا ؛ از این حرکات زشت!! خودت خارج شو! تا از نحوسات بیای بیرون! از این حرکات زشت و کثیف و پلید که به آن گرفتار هستی خارج شو تا از نحوست بیای بیرون! سیزده چه گناهی دارد؟ از سمنو چه کاری ساخته است؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته است؟»

آیا شرکت در انتخابات دیروز، نشان از علاقه به فرهنگ بیگانه و دوری از فرهنگ ایرانی نبود؟

درجوانی پاک بودن شیوه...!

درجوانی پاک بودن، شیوه پیغمبری است
ورنه هرگبری به پیری می شود پرهیزکار!

ریشه گرفتاری ما ایرانیان امروزی را می توان در این بیت به خوبی مشاهده کرد.
به چند مورد از آن می توان پرداخت، از جمله، تصور مسلمان بودن همه ایرانیان، که باوری است غیر واقعی و غیر منصفانه. دوم اینکه فرهنگ و روش پیامبر اسلام را بر فرهنگ ایرانی برتر دانستن. سوم اینکه نا آگاهانه تیشه به ریشه هویت خود زدن است و آیین زرتشتی را برابر با نا پاک دانستن تا جایی که آن را عیب بزرگی دانسته که باید از آن دوری جست.
آیا شعور شاعری که با استادی تمام در ترکیب واژه هایی این چنین نقش داشته، نباید زیر سؤال برد؟

شما چگونه می اندیشید؟

تفاوت خودمحوری و خودخواهی

از آنجایی که در بسیاری از لغت نامه های فارسی و سایت های روان شناسان، معانی واژه های خود خواهی و خود محوری را در یک راستا، و آن هم ویژگی زشت و غیر اخلاقی آورده اند، بر آن شدم که نکاتی چند را با شما ی گرامی در میان بگذارم. امید وارم با نظرات و انتقادات خود در این باره بتوانیم بر دانسته های خود افزوده و گامی هر چند کوچک در پالایش ادراکات خود از جهان هستی برداریم.

چندی پیش افتخار آشنایی با دکتر مرتضی مومن زاده نویسنده کتاب "درآمدی بر روش پژوهش" نصیبم شد، ایشان در این کتاب به موارد کلیدی در زمینه پژوهش پرداخته و در واقع مواردی که می تواند پژوهش در هر زمینه ای را به انحراف بکشاند را معرفی و هر مورد را به تفصیل، زیبایی و قلمی روان برای خواننده شرح داده اند.

یکی از موارد بسیار از این کتاب، موضوع خود محوری است که با پیروی نکردن از خرد جمعی در این مورد، دیدگاهی منطقی و روشنگرانه ای را ارائه داده که توانسته نظر اینجانب را به خود جلب کند.

در ادبیات و فرهنگ جاریمان، واژه خود محوری دارای بار منفی است، و مانند بسیار از واژه ها با تغییر و یا مترادف شدنشان با بسیاری واژه های دیگر، توانسته اند در تغییر باور و حتا دگرگون شدن فرهنگمان نقش داشته باشند. درک نادرست اینگونه واژه ها در واقع هر پژوهشی را از نقطه آغازین به انحراف می کشاند.

اینجانب نوع درک خود از واژه خود محوری و ارتباط آن با معضلات امروزی، به ویژه رابطه آن با اصول اخلاقی در جامعه، نظر خود را به رشته تحریر در آورم. لازم به ذکر است که اینجانب خود را نویسنده و یا صاحب نظر ندانسته و تنها کوششم نوشتن افکار خود بدین گونه است. از اینروست که انتقاد و نظراتتان برای اینجانب بسیار مفید خواهد بود.

خود محوری در واقع دارای ویژگی های بسیاری از جمله همبستگی، تعاون و همکاری و همه ملزومات برای ادامه موجودیت ماده و موجودات است. آغاز شکل گیری جهان هستی را هم می توان از اولین ویژگی، که همانا گرانش و گرد همایی اتم های هیدروژن است نام برد که در بوجود آمدن اتم هلیوم و از آن پس، تشکیل ستاره ها و کهکشان ها و طبیعت به روی زمین دانست.

خود محوری یکی از ویژگی های ذاتی انسان و همه موجودات هستی است. هر موجودی برای موجودیت خود ابتدا باید از خود و منافعی که در برقراری و پایداریش در محیط است کوشش کند، ولی همزمان با در نظر گرفتن منافع خود، از آنجایی که نمی تواند به تنهایی، و بدون وابستگی به عناصر دیگر در جهان، موجودیتی داشته باشد. همزمان با کسب منافع، ناچار به بازدهی آن به گونه ای، به محیط پیرامون خود است.

چون هستی من ز هستی اوست تا هستم و هست دارمش دوست

در چرخه و زنجیره اکوسیستم هم به همین گونه، هر موجودی بقاء اش در گرو بودن در زنجیره کسب و بازدهی منافع به دیگری است. در غیر این صورت، حیاتی بر روی زمین نمی توان متصور بود. پس:

انسان در طول تاریخ، در دو راه متفاوت گام نهاده یکی از این دو راه، راهی است که با روند

طبیعت همخوانی داشته که همان افکاری است که بر مبناء واقعیت های جهان هستی بوده که منجر به پیدایش دانش و توسعه اجتماعی شده ، و توانسته بر توانایی های این موجود، یعنی انسان بیافزاید.

درک اینکه منافع انسان در حفظ منافع دیگران است ، خود نقطه آغازین پابندی او به اخلاق می باشد.

اما راه دوم ، خیال پردازی هایی است که، منجر به دانسته پنداشتن نادانسته هایی شده که تحقیق و بررسی و تطبیق کردن آن با قوانین طبیعت در آن نقشی نداشته است. این گونه نادانسته های دانسته پنداشته شده (موهومات ، خرافات و یا شبه علم) را نمی توان به محک آزمایش گذاشت و یا اگر هم آزمودنی باشند، نتایج اش همواره منفی است. باورهای اینچنینی سبب به انحراف کشیده شدن انسان در طول تاریخ شده، چرا که با روند و قوانین طبیعت همخوانی نداشته و ندارد، در اینگونه باورها، انسان خود را برتر از دیگر موجودات می داند، زیرا که سوی نگرش همواره به درون و خود است.

گر گل است اندیشه تو، گلشنی و ر بُود خاری تو همیشه گلخنی

پس ویژگی خود خواهی ، تنها در سمت و سوی نگرش انسان به مرکزی است که خود قرار دارد. در واقع خود خواهی یعنی نوعی زیاده خواهی، چراکه حاضر به پرداخت و بازدهی عادلانه در مقابل دریافت منفعت نیست. نگرش انسان به بیرون از خود، به گونه ای که منافع خود را در منافع دیگران و جهان هستی ببیند، **خود محوری** و نگرش به درون، **خود خواهی** است. (رجوع شود به نمودار زیر).

باور های خود خواهانه، رشد تکامل گونه ای در طول تاریخ بشری داشته که، **انسان محوری**، نمونه ایی از آن است. از آنجایی که نگرش خود خواهانه به درون و خود است، پر واضح است که صفاتی همچون مرد سالاری، خود بزرگ بینی و خود پسندی هم که نمادی از درون گرایی است، که حاصلش، تبعیض در جوامع و برتر دانستن مرد به زن و حتا، انسان را مرکز جهان هستی بداند و باور داشته باشد که همه گیتی برای او خلق شده و خود ، اشرف مخلوقات است. به دلیل محدود بودن نگاه به مرکز ، میزان پابندی به اخلاق هم محدود خواهد بود. چنانکه در بسیاری از باورها، از جمله باورهای دینی، تنها اصول اخلاقی را ،محدود به هم باوران و هم کیشان خود می دانند. ولی در برون نگری ، به دلیل نامحدود پتانسیل پوشش و دید، اصول اخلاقی، می تواند دارای شعاعی بی نهایت باشد. که نه تنها می تواند انسان های دیگر را بدون در نظر گرفتن دین، نژاد و زبان و غیره، در بر داشته باشد بلکه طبیعت وهر آنچه در جهان است را زیر پوشش خود دهد و انسان بتواند در پرستش و مراقبت و احترام به آزادی و نگاهداری حرمت هر یک از اعضای هستی بکوشد.

**که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضو ها را نماند قرار
نشاید که نامت دهند آدمی**

**بنی آدم اعضای یک پیکرند
گر عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی غمی**

خود محوری و خود خواهی در انسان و جوامع انسانی، ظاهرا دوشادوش یکدیگر بوده اند، ولی در واقع ویژگی خودخواهی همواره به صورت سدی برای پیشرفت انسان عمل کرده، سدی که با اقتدار و باور های انسان محور خود در طول تاریخ، از پیشرفت انسان جلوگیری کرده و می کند.

انباشته شدن و افزایش فشار برون نگرای بشری (خودمحوری) در پشت سد درون نگرى (خود خواهى) و باور هاى انسان محور ، سبب تَرَک برداشتن این سد شد، و به رنسانس در غرب انجامید. با تراوشات برون نگرى از سد انسان محوری (درونگرایی) نهادینه در مسیحیت، تنها در دویست سال گذشته ، پیشرفت انسان از همهٔ پیشرفت هایش در طول تاریخ پیدایش او بیشتر بوده ، گویی رنسانس ، مهبانگ دیگری در مغز انسان است که با آزاد شدن پتانسیلش از بند انسان محوران و خودخواهان، حیاتی نو به جهان بشری بخشیده است.

محصول گسترش شعاع خود محوری اخلاق، فلسفه و دانش، و محصول خود خواهی انسان محوری مردسالاری؛ تبعیض است.

محصول اخلاق ، آزادی پتانسیل اندیشه در راستای رفع تبعیض است. محصول انسان محوری، تبعیض بین انسان و طبیعت است.

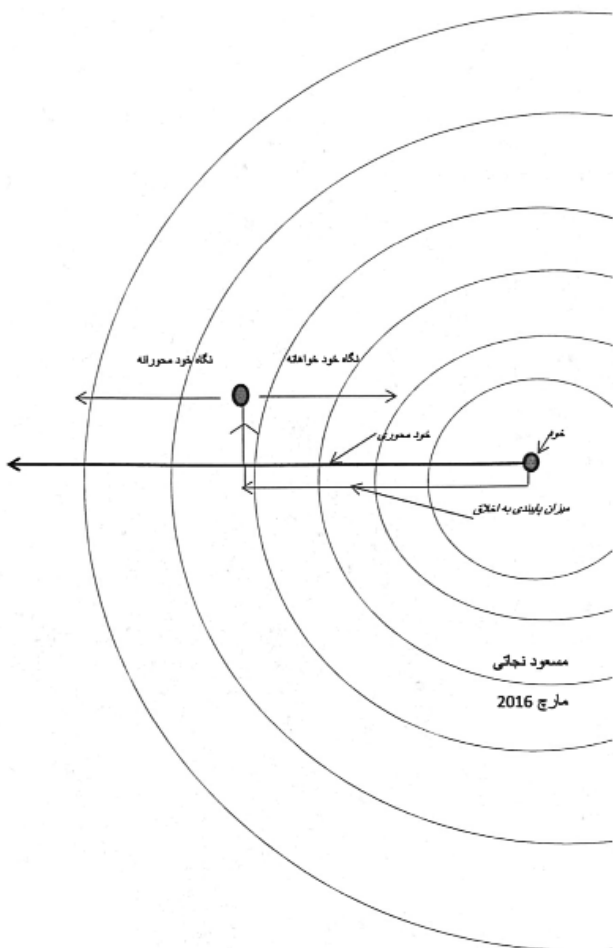
تفاوت خود خود خواهی و خود محوری در انسان ، سمت و سوی نگرش اوست. طول شعاع

خودمحوری نشان

از میزان پایبندی

به اخلاق در انسان

است.



با انتخاب شدن ترامپ به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم امریکا، امروزه همه جا صحبت از «پدیده ترامپیسم» است. از اینرو تنها به دلیل عدم توجه بیشتر نظریه پردازان به ریشه و دلایل وجودی پدیده‌ای بنام «ترامپیسم» خود را موظف به اشاره ای کوتاه دانسته و به نکاتی چند اشاره می‌کنم.

ترامپیسم پدیده‌ای نو نیست، بلکه همان عوام گرایی و پوپولیسم مدرن است. از چهار دهه قبل با فرو پاشی ظاهر شاه در افغانستان و محمد رضا شاه پهلوی در ایران توسط غرب به رهبری امریکا، مردمان عامی کم دان و نادان با ایدئولوژی انسان ستیز خود زمام امور را بدست گرفتند که این خود نقطه شروع عوام فریبی و تنزل اخلاق در ایران شد.

به محض قدرت گرفتن نادانان انسان ستیز در ایران، روسیه و چین با آموزش آنها در چگونه اداره کردن کشور، خود را به حکومت ایران نزدیک و گوی رقابت رادر همه زمینه‌ها از امریکا ربودند. عوام گرایی و یا بهتر بگوییم عوام فریبی با پدیده‌ای به نام خمینیسم در ایران آغاز شد. ادبیات گفتاری او با جمله‌هایی مانند «آب را مجانی میکنیم، برق را مجانی میکنیم» یا «من تودهن این دولت میزنم» آغاز و بعد ها با رفتار و گفتار رجایی، خرازی و احمدی نژاد ها ادامه و اکنون هم هر روزه با این نوع ادبیات پوپولیستی از طرف رهبر کنونی، سرداران و امامان جمعه ایران روبرو هستیم.

بکارگیری ادبیاتی در این سطح و عوام گرایی توسط رئیس جمهور منتخب امریکا (ترامپ) و دولتمردان ایران، تکیه کردن به قشری است که نه تنها خود دارای اینگونه ادبیات گفتاری هستند، بلکه با شنیدن راه حل های سطحی و در بیشتر مواقع ناکارآمد و بدون کارشناسی به وجد می‌آیند.

از طرفی دیگر ایجاد خلاء قدرت در کشور های خاور میانه توسط امریکا، همه پتانسیل مخربی را که سالها توسط دیکتاتورهای سکولار مهار می‌شد، آزاد و غول جهل و نادانی سر بیرون آورد، تا جایی که امنیت، آسایش و حقوق بشری که در غرب وجود داشت را هم تحت الشعاع خود قرار داده و امروزه همه از جمله مردم خاورمیانه آن رنج می‌برند.

با گذشت چند دهه سیاست های غلط آمریکا در خاور میانه، زمینه نفوذ و رشد اقتصادی، نظامی چین و روسیه تقویت شده، محبوبیت و نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا تا حد زیادی از دست رفته است. از این روست که شاید ترامپ بتواند خود را همرنگ حکومت گرایانی چون پوتین و رهبرانی چون جمهوری اسلامی کند که خود مسبب روی کار آمدن آنهاست، تا بلکه بتواند «آب رفته را به جوی بازگرداند» و از این آب گل برای خود هم ماهی بگیرد.

اگر ترامپ امریکایی بتواند در زمینه های اقتصادی و نظامی به موفقیت هایی دست یابد، مسلما به قیمت زوال اخلاق در امریکا خواهد بود.

بهرام که یک عمر همی گور گرفت دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

کوتاه سخن، «پدیده ترامپیسم آمریکایی» ریشه در ترامپ های ایرانی و روسی دارد،

هویت مستقل

چند روز پیش در بیست و نهم اکتبر برابر با هفت آبان، روز کورش بود که با گرد هم آیی هزاران هزار مردم در پاسارگارد تعجب بسیاری را برانگیخت، از جمله دولت مردان و کسانی که به هویت وارداتی خو گرفته اند.

نا گفته نماند که دولت مقتدر! حاکم بر ایران با همه تدابیر امنیتی، راهبندان و دستگیری بسیاری از کنشگران از روز و شب قبل نتوانست در مقابل سیل عظیمی از مردمی را بگیرد که در پی نشان دادن خواست شان از کوروش و نمادهای دیگری که در فرهنگ ایران کهن است سود جسته و می جویند.

بررسی رفتار ایرانیان در روز کوروش و باز نگری به فرهنگ و تاریخ کهن، دلایل بسیاری دارد که می توان از طریق پژوهشی بی طرفانه و به بدور از غرض ورزی بدانها آگاهی یافت.

یکی از بارزترین دلایل همانا باز یافت «هویت مستقل» است که نه تنها افتخار آفرین، بلکه با موازین اخلاقی همخوانی دارد. هویتی که هنر را پاس دارد و عشق را در قلوب انسانها ترویج کند. هویتی که حرمت انسانی را پاسداری می کند. هویت نهفته در فرهنگی که انسان را حقیر و ناچیز نمی داند، او را به کشتن دیگر انسان ها نمی گمارد.

هویتی که در آن انسان دارای خرد و اراده بکار گیری آن است. سرنوشت او در چگونه بکار گیری دانش و خرد است و نه مرید و تابع بودن بی چون و چرا.

هویتی خردمند که انسان ها با مرام و نژاد های گوناگون را در یک مجموعه ای به نام پیکر انسانی می داند که در راستای سعادت مندی جوامع بشری می کوشند.

بنی آدم اعضا یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

هویتی که به جای عقل ستیزی به عقل گرایی باور داشته باشد.

هویتی که به خدای جان و خرد باور دارد و اندیشه پاک را نیروی حرکت به سوی رستگاری می داند. نا گفته نماند که همان افراد و یا فرهنگی که قرن ها در پی محو کردن فرهنگ خردگرای ایرانی کوشیده و می کوشد این روزها به خود آمده و به نا کارآمد بودن روش های خود در این زمینه آگاه شده اند.

از این رو با تغییر روشی موزیانه، در بسیاری از مواقع خود را به ظاهر همراه این جنبش نشان میدهد و در واقع با این ترفند، درصدی نا محسوس از انحراف را در این جنبش بوجود می آورد. مانند یافتن نشانی از کوروش در تورات و قرآن که بتوانند با اتصال او به باورهای خود ارزشی والاتر از آنچه در آن متون است بدهند.

راه دیگر، شعار های نژاد پرستانه در روز کوروش بود که بین عرب ها و ایرانیان شکاف ایجاد میکند. این شعارها نه تنها بر خلاف رفتار و منش کوروش است، بلکه در دراز مدت نتیجه اش لس شدن کل جنبش خواهد بود.

ولی چاره چیست؟

به باور من هر شعار و یا هر طرفداری از سوی مسببین روی کار آمدن جمهوری اسلامی و بویژه اصلاح طلبان کنونی را باید زیر سوال برد. چرا که بسیاری از آنها همان دزدان چراغ به دستند که با دانش خود در ترویج بی وطنی و جا انداختن فرهنگ ایران ستیز

می کوشند که در اکثر مواقع، همراهی آنان تنها برای انحراف حرکت های مردمی است. «ربط دادن کورش به خدای ادیان ابراهیمی یکی از آن موارد است.»

خردمندی و پایبندی انسان به اخلاق و خردورزی کوروش چه ربطی به دین اسلام دارد؟ آیا چگونگی عملکرد کوروش بعد از فتح سرزمین ها را می توان با قتل و غارت و تجاوز به نوامیس ما توسط سپاهیان اسلام یکی دانست؟

آیا ربط دادن کوروش با هر نامی که در کتاب های مقدس آمده برای نجات اسلام از فاش شدن ماهیت واقعییش در این برحه از زمان نیست؟

آیا همراهی «اصلاح طلبان» حکومتی، با ایرانیانی که خواستار «هویت مستقل» هستند این جنبش را خدشه دار نمی کند؟

اینکه چند روحانی و یا کسانی که به نحوی با رژیم اسلامی رابطه داشته و یا دارند، اینروز ها خود را همراه مردم و فرهنگ ایرانی کرده اند چه معنایی دارد؟

آیا گفته های مطهری (معلم شهید!) و پدر مطرحترین نماینده مجلس اسلامی امروز را فراموش کرده اید که پدران ما ایرانیان را خر و نفهم می داند، چرا که با بجا آوردن جشن و سرور و آداب و رسومی چون نوروز درپی حفظ هویت ایرانی خود بوده و هستیم؟

اگر دین امروزین ما ایرانیان ذره ای از بزرگ منشی کوروش و قطره ای از اندیشه پاکي که زرتشت هم بدان تاکید دارد را در نهان داشت، روزگاری بهتر از امروز می داشتیم.

«تنها هوشیاری و اندیشه ی پرسشگر (نقاد) می تواند از به انحراف کشیده شدن حرکت در کسب «هویت مستقل» جلوگیری کند.»

خرد یارتان باد

۲ نوامبر ۲۰۱۶

قفس ایدئولوژی

موجودیت قفس ایدئولوژی، بستگی به وجود سه گروه از آدمیان دارد. گروه اول که اکثریت را تشکیل می دهند مردمان نادان و یا کم دانند که داخل قفسند و همواره گرفتار بدون آنکه خود بدانند.

گروه دوم محافظان خشن قفس اند که در پیرامون قفس از نزدیک شدن و یا ورود هر گونه آگاهی و واقعیت گرایی جلوگیری میکند و با بی رحمی دست به کشتار و کارهایی از این قبیل می زنند. نمونه این افراد، قاتلان قتل های زنجیره ای و یا متجاوزان به دختران و پسران وطنمان در زندان ها را می توان نام برد.

سومین گروه از اهمیت فراوانی در تداوم و بقاء قفس برخوردارند. این گروه با چهره های انسان نما و به ظاهر متمدن و منطقی همواره در زیبا نشان دادن قفس کوشش می کنند و از این راه به جلب شکار و در دام انداختن آدم های جدید و در زیاد شدن بی اراده گان داخل قفس نقش خود را به خوبی ایفا می کنند. نمونه این گونه افراد را می توان فروش ها، شریعتی ها، بازرگان ها و اصلاح طلبان جا انداز امروزمین را نام برد. این مهم بر ماست که در مقطع کنونی این افراد را شناسایی کنیم تا بتوانیم از تکرار تاریخ جلوگیری کنیم. چرا که با بالا رفتن تجارب گروه سوم شناخت آنها به سختی انجام پذیر است. این افراد در میان ما با عناوین دکتر، استاد دانشگاه، نویسنده و در بسیاری از موارد کنشگر سیاسی و اجتماعی به کار خود، که همانا زیبا نشان دادن قفس است مشغولند و برای عدم همبستگی ما کمر همت بسته اند. تنها آگاهی و احساس مسئولیت ماست که می تواند از تاثیر عملکرد گروه سوم جلوگیری کند.



دسامبر ۲۰۱۶

ژان پل سارتر



همه خواست های موجودات از جمله انسان ریشه در ویژگی **خود محوری** دارد . حال باید دید که تفاوت انسان با موجودات دیگر در چیست.

یکی از تفاوت ها می تواند وجود عقل در مغز انسان باشد که توسط فرگشت ژنتیکی در او بوجود آمده است. وجود عقل توانسته قابلیت انسان را در کسب منافع، آسان تر نماید. ولی همین آسانتر رسیدن به خواسته های **خودخواهانه** توسط ویژگی عقل در بسیاری از مواقع نظم و روند طبیعی محیط زندگیش را تحت الشعاع قرار داده، تا جایی که حیات و سلامت خود او را هم به خطر انداخته است. از اینرو «انسان عاقل» این بار ناچار، عقل خود را در جهت اخلاقی بودن رفتار خود بکار گرفته است. به طوری که منافع خود را در منافع دیگران و محیط زیست خود بداند. وجود اخلاق در انسان سبب پیدایش تعهد و مسئولیت در مقابل افراد، موجودات و طبیعت پیرامون شده است. نتیجه اینکه، همانگونه که **پل سارتر** می گوید، انسان در چگونگی رفتار و لذت بردن از زندگی و بهره گیری از هر آنچه در توانایی اوست، آزاد است، به شرطی که رفتار او توأم با اخلاق باشد. به این معنی که، می توانی با هر که خواستی هر رفتاری را داشته باشی به شرطی که موازین اخلاقی را زیر پا نگذاری. با رفتارت همسر خود را آزار ندهی، حرمت شکن نباشی، همسر خود را در هر رفتاری با خود برابر بدانی، تعهد شکن نباشی، همواره منافع همسر خود را در رفتارت در نظر داشته باشی و در نهایت از خود بپرسی، آیا تاثیر رفتار من بر خانواده و اجتماع چگونه خواهد بود؟

دسامبر ۲۰۱۶

داوری، عملکرد افراد و یا رژیم‌ها مستلزم یک کار پژوهشی و علمی است. عمل کرد رژیم‌ها و افراد را باید در یک نمودار رشد و عدم رشد بررسی نمود. پر واضح است که هر پدیده می‌تواند دارای ویژه گی‌های خوب و بد باشد. یک پژوهشگر نباید بر میل خود به پیش داوری برخاسته و موارد دلخواه خود را از میان ویژه گی‌های بسیار برگزیند. چراکه نتیجه بررسی آن خواهد شد که از قبل خواهان آن بوده است. با نگاهی اجمالی بر نمودار حرکت‌های افراد و یا رژیم‌ها در ایران می‌توان دریافت که چه کسان و یا رژیم‌ها توانسته‌اند دارای تأثیرات منفی و یا مثبت باشند. آیا می‌توان معدل مثبت بودن رژیم قاجار را با پهلوی‌ها برابر دانست؟ آیا می‌توانید معدل تأثیرات مثبت فرهنگی شاعری مانند غزالی را با فردوسی برابر دانست؟ آیا می‌توان سعدی این شاعر بزرگ را بدون عیب و همه اشعارش را در راستای اخلاق دانست؟ آیا همه تصمیات امیر کبیر دارای تأثیرات مثبت برای ایران بوده؟

دوستان، نادیده گرفتن تأثیرات مثبت رژیم پهلوی نشان از وجود فرهنگی است که افراد جامعه و تأثیر مشارکت آنان را به هیچ می‌گیرد. به باور من رژیم پهلوی ریشه در خواست (خرد جمعی) آن زمان نداشت و تنها نماینده درصد کمی از جامعه بود که پتانسیل رشد و پیشرفت در همه زمینه‌ها را در خود داشت. ولی این اکثریت ما ایرانیان بودیم که با باورها و فرهنگ عقب مانده خود، گردانندگان حکومتی را به رفتارهایی مجبور می‌کردیم که امروزه، آن حرکت را دلیل ضعف و بی‌کفایتی آنان می‌دانیم. نمونه‌ای از این گونه حرکت‌ها، برگزاری مراسم روضه خوانی در مسجد سپه سالار بود. با کمی اندیشیدن و شناخت بافت مذهبی حاکم در آن زمان، آیا اگر شما در منصب کار بودید، چه تصمیمی می‌گرفتید؟ آیا می‌توانستید در زمانی کوتاه با همه باورهای مذهبی حاکم بر جامعه مخالفت کنید؟ خلاصه اینکه داوری مقطعی نمی‌تواند از ارزشی برخوردار باشد. تنها معدل و جهت نمودار می‌تواند ما را در درک بهتر واقعیت رهنمون باشد.

ژانویه ۲۰۱۶

باتلاق خرافات

شوربختانه باید به این واقعیت معترف باشیم که تداوم هر رژیم بستگی به ریشه داشتن آن در فرهنگ جاری جامعه دارد. از این روست که از اواخر دوران ساسانیان تا به امروز همه رژیم های حاکم بر ایران خرافی و عقب مانده بوده و هستند.

در این میان رژیم پهلوی ها را هم می توان مانند غتچه ی گلی دانست که در باتلاق خرافات زمان خود به دلیل نبود زمینه های خردمندی و وطن پرستی کافی، قبل از شکوفا شدنش پژمرده شد.

تنها راه نجات ایران همانا پالایش فرهنگ و رسیدن به باوری است که خرد گرایی اساس و محور فرهنگش باشد. فرهنگی که زمینش، باور های مادی باوری (هستی گرایی) و آسمانش اخلاق عینی است. و نه فرازمینی و موهومات و خرافه. از طرفی جای بسی خوشحالیست که پهلوی ها توانستند قبل از سقوط شان، بذر تفکر ایران شهری را در در قلوب بسیاری از فرزندان ایران بکارند. که با کوششهای افرادی مانند خردگرایان امروزی می تواند دوباره سر از خاک برآورده و با بارور شدنش باتلاق های خرافه را به مراتع و جنگل های سرسبز و خرم تبدیل سازد. مهم نیست اگر عمر ما کفاف دیدن آن روز را ندهد ولی راهی که امروز به آن قدم گذاشته ایم می تواند به خوشبختی نسل های آینده ی ایران منتهی شود و این هدف ما است.

جولای ۲۰۱۵

معنای زندگی

طرح پرسش و دستیابی به پاسخ، ریشه در وجود عقل در انسان دارد. انسان با مشاهده هر پدیده‌ای توسط ورودی‌های اطلاعاتی خود، مانند چشم، گوش و حسگرهای دیگر، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و خواستار درک و چگونگی وجود آن پدیده می‌شود. این روندی است که از ابتدای شکلگیری انسان هوشمند اولیه در او موجود و علت چگونگی شرایط زندگی‌اش از ابتدا تا کنون است. بزرگترین پرسش انسان در طول تاریخ این بوده که :

از کجا آمده‌ام ؟ آمدنم بهر چه بود؟

که این خود نقطه آغازین انحراف و تیره‌روزی انسان‌هایی شده که پاسخ آن را تنها با تکیه به حدسیات خود، حدس‌هایی که قبل از ثابت شدن و مطابقت آن با واقعیت‌ها تبدیل به اصول باورهایشان کرده است. در صورتی که گروهی دیگر با تکیه بر واقعیت‌ها، منشا کشفیات و اختراعاتی شده‌اند که همه انسانها از آن بهره می‌برند.

اصولان فلسفه و طرح پرسش با انسان هوشمند رابطه لازم و ملزوم دارند. ولی مشکل انسان از چگونگی بدنبال پاسخ رفتن اوست. گروهی بدون تجسس در هستی خارج از ذهن، تنها در افکار خود معنایی را ساخته، پرداخته و متصور شده‌اند که ربطی به واقعیت‌های بیرونی ذهن ندارد.

به باور من هیچ پدیده‌ای در زندگی و جهان هستی دارای معنا نمی‌باشد. بزرگترین هدیه هستی به انسان، و تنها دلیل آزادی او، همانا بی معنا بودن زندگی و هستی است. این ما انسانها ایم که به هستی معنا می‌بخشیم. انسان بسته به آنچه معنایی به پدیده‌ها بدهد، واکنش خود را به آن شکل داده و می‌سازد. بنابر این، آزادی و سعادت انسان از بی معنا بودن واقعیت‌های هستی و بهره‌گیری درست از ویژگی عقل و ابزار علم سرچشمه می‌گیرد.

ما ایم که اصل شادی و غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آیینۀ زنگ خورده و جام جمیم

آگوست ۲۰۱۵

تفاوت

بسیاری از روشنفکران، فعالان سیاسی و اجتماعی ایران مشکل امروز میهنمان را سیاسی و یا اقتصادی می دانند. به باور من ریشه مشکلات ما از نبود سیاسیون دلسوز و یا بی دانشی ایرانیان نیست، بلکه تنها مشکل ما در طول تاریخ بیش از پانزده قرن گذشته تنها عدم وجود اخلاق در فرهنگ بیمارست که توانسته اینچنین سرنوشتی را برایمان رقم بزند. همانگونه که میدانیم، فرهنگ مجموعه ای از رسوم و رفتارهای مردمی است که از باورها و جهان بینی آنها سرچشمه می گیرد.

ما ایرانیان همواره از واژه خرد در نوشته هایمان استفاده میکنیم بدون اینکه به عمق معنای آن واقف باشیم. درک واقعی واژه خرد میتواند ما را به اصل دلیل عقب ماندگی و ریشه معضلاتمان برساند.

خرد را می توان از مجموع دانش و اخلاق دانست که می تواند ضامن نه تنها بقا، که سعادت جامعه باشد.

وجود دانش را نمی توان در بین ایرانیان انکار کرد، ولی شوربختانه از عامل مکمل خردمندی که همانا اخلاق است به دور مانده ایم. واژه اخلاق و علم را می توان در شعر شعرا و حتی در احادیث دینی دید. برای مثال از پیامبر اسلام نقل است که می گوید: **احبکم ال الله احسنکم اخلاقا.** "الله کسانی را دوست دارد که دارای اخلاقی برترند. و یا باز از پیامبر نقل است که: **اطلب ال علم من المهد ال الحد.** که به غلط و دست شعرای نا آگاه ایرانی، زگهواره تا گور دانش بجوی برگردان شده. در نقل قول اول باید ابتداء دانست که اخلاق و اصول اخلاقی چیست، آنگاه با نگرشی کوتاه به تاریخ اسلام میتوان به وجود و یا عدم وجود اخلاق در آن پی برد. اما در حدیث دوم با تفکر در معنای واژه های علم در فرهنگ اسلامی و دانش در فرهنگ کم رنگ شده ی ایرانی می توان نقش بعضی از شعرای ایرانی در همکاری با بیگانگان در تغییر جهان بینی ایرانیان پی برد.

اخلاق از پنج اصل برابری، حرمت انسانی، آزادی، عدالت، محبت و عشق تشکیل شده که همه جوامع و فرهنگ ها را بدون تبعیض در نژاد و دین و محیط زیست را در بر میگیرد، از این روست که بعضی از مکاتب و باورهای دینی به سبب به انحصار در آوردن اصول اخلاقی در باور خود، آن را عقیم و تنها نام اخلاق را به یدک کشیده و از آن بی بهره اند. برای مثال در شعر:

بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

نمونه ای از وجود اخلاق در این فرهنگ کهن ایرانی است، چراکه تبعیض در آن جایی ندارد و بر خلاف این باور در باورهای دینی حاکم بر میهنمان همه گونه تبعیض در آن موجود است. از تبعیض میان زن و مرد بگیرید تا تبعیض بین مسلمانان یا باورمندان به ادیان دیگر.

باید در نظر داشت که تضمین کننده حیات و تداوم آن وجود تفاوت هاست و نه اختلافات. همانگونه که تفاوت بین انگشتان دست سبب کار آیی آن است، تفاوت زن با مردان هم لازمه تداوم نسل ها و وجود عشق میان آنهاست. در صورتی که اختلاف میان دو پدیده سبب نابودی دیگریست، همین باور به اختلاف و نه تفاوت، مسلمانان را در جهت نابودی دگر انسان های باورمند به ادیان دیگر واداشته است.

شریعت

چند سالی است که با ازدیاد مهاجران از کشور های مسلمان به کشور های اروپایی ، و از یاد بردن دلایل مهاجرتشان به دنیای غرب فیلشان هوای هندوستان کرده و در صد وجود آوردن همان شرایطی هستند که خود از آن گریزان و به دامن فرهنگ خردگرایی غرب پناه آورده اند.

یکی از خواسته های نا معقول این مهاجران اجرای قوانین شریعت در بین مسلمانان، در دنیایی است خردمندان آنان با کنار زدن قوانین متافیزیکی درون مسیحیت توانسته اند اراده بشری را جایگزین حقیقت های آرمانی درون باور های دینی نمایند که توانسته از آنچنان جذباتی برخوردار شود که حتی مسلمانان را به سوی خود بکشاند. مسلمانانی که کفار را نجس و ریختن خون آنان را مباح می دانند.

لاجرم کفار را شد خون مباح همچو وحشی پیش نشاب و رماح
جفت و فرزندان شان جمله سبیل زانکه بی عقل اند و مردود و ذلیل! (مولوی)

با توجه به این مختصر چگونه است که میهمانان درمانده دیروزی خود را تا آنجایی محق می دانند که امروزه شمشیر را از رو بسته و خواهان برقراری قوانین شریعت در دنیای مبتنی بر عقل اند؟

گفتند که موضوع شریعت نه به عقل است زیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر
(ناصر خسرو)

آیا با برقراری شریعت در غرب می توان انتظاری جز خون و خونریزی و ترور و وحشت داشت؟

ایا وجود شریعت در دنیایی که بر مبنای واقعیت ها بنا شده را می توان تحمل کرد؟ این را هم نباید ناگفته گذاشت که در میان این مسلمانان بسیاری یافت می شود که با ظاهری آراسته و امروزی ولی باورهای پوسیده قرون وسطایی ، ادعای علمی بودن میکنند که باید پرسید:

جان تو بی علم، خر لاغر است علم ترا آب شریعت چراست؟

اگر شریعت به طور عام و مصطلح همان سنت و آیین پیامبر باشد. آیا می توان آنگونه که پیامبر اسلام در چهاره قرن قبل زندگی و رفتار می کرده زندگی کرد ؟ برای مثال آیا می توان اجازه داد مردان مسن با بچه های خردسال ازدواج کنند؟ آیا می توان به مردان اجازه داد که زنان شان را به هیچ نیندارند و آنان را از همه حقوقی که در دنیای غرب برای زنان قائل است محروم کرد؟

از این گذشته اگر گروهی خواستار برگشت به قوانین قرون وسطایی هستند، چرا به کشور هایی که قوانینشان بر این پایه است مهاجرت نمی کنند؟ کشور هایی مانند افغانستان و ایران و عراق و بسیاری دیگر که دارای فرهنگ اسلامی اند و همواره در تلاش پیاده کردن

قوانین اسلامی می کوشند.

دنیای غرب باید بداند که در باور مسلمانان معتقد دو گونه قانون اساسی وجود دارد. مهمترین قوانین اساسی مسلمانان راستین ، اصول دینی آنان است که مرز نمی شناسد و همیشه و همه جا خود را به اجرای آن مکلف می دانند . قوانین اساسی دیگر ، قوانینی مدنی خاص کشوریست که در آن زندگی می کنند که این قوانین نه تنها نمی تواند بر اصول و قوانین الهی ارجعیت داشته باشد، بلکه بیشتر مواقع بر خلاف قوانین شریعت است. از اینروست که همواره در پی نقض و متلاشی کردن آنند.

آیا تا به حال از خود پرسیده اید که چرا و چگونه است که میلیون ها مسلمان معتقد در اروپا زندگی می کنند ولی همزمان با میزبانانشان در حال جنگند؟

فوریه ۲۰۱۶

رُک و پوست کنده

ای سیاستمداران، ای روشنفکران وابسته به ایدئولوژی های مختلف، ای مسئولان پدید

آمدن حکومت اسلامی و تداوم آن در سه دهه گذشته، بس است دست از سر ما مردم ایران بردارید. از شما توقعی نیست زیرا بعد گذشت سی و اندی سال حتی نتوانستید با هموطن دگر اندیش خود یک فتنان جای بنوشید چه رسد به حل مشکل کشورتان ایران، که مجموعه ای از فرهنگ ها، زبان و قومهای مختلف است.

گلستان ایران به آزاد اندیشان، یا بهتر بگویم به باغبانانی نیاز دارد که دوستدار همه گل‌های ایران باشند. گل بلوچی، آذری، کردی، لر، خوزستانی، شمالی و جنوبی و خلاصه تمام گل ها در گلستانی به نام ایران.

اگر درکنج قلب و مغزتان، به ایران و ایرانی ذره ای ارج می نهید باید بگویم درد من ایرانی چگونه به الله رسیدن یا پیاده کردن ایده ئولوژی چپ، راست، میانه و درد داشتن یا نداشتن دین نیست.

من ایرانی خواهان سربلندی، احترام و رفاه برای همه ایرانیان، در همه جای ایرانم
همه جای ایران سرای من است.

بخود آیید و در جهت آسایش و رفاه و سربلندی هموطنانتان کوشا باشید.

نشان دهید که نامت دهند آدمی

تو کز محنت دیگران بی غمی

عشق، علاقهٔ شدید به چیزی یا موجودی است که پایداری آن بسته به دوامِ خصلتی است که در اوست. پس عاشق شخصی باش با مجموعه ای از خصلتهای پایدار. دردِ عاشق از بار مسئولیتِ لذت بخشی است که بر دوش خود احساس میکند. عاشق غیر مسئول دروغ گویی بیش نیست. در دنیا بسیارند خودخواهانی که خود را عاشق می پندارند.

گردآفریدان

به یزدان که گردآفریدان ایران همه سرّوند	اگر سر زمین و نشیمن هوا نفکنند
ز گرد آفریدی نشاید چنین	که سر را بسایند روی زمین
که دانند جای پریدن همیشه هواست	به چه رهنما بودن از انبیاست
تو رو کن نظر بر چه جمکران	که آید از او بوی بد بیکران
اگر چه بود مقصد ما زنان	نشاید که فرّی بود در میان

تناقض، پرسش و مسئولیت

این روزها خبرهای رسانه‌ها گواه از آشفتگی اوضاع جهان می‌دهند و از طرفی بی‌رحمی و قضاوت اسلامگرایان داعش در مقابل دگراندیشان قلب انسان را به درد می‌آورد.

در این میانه یکی از قربانیان این اوضاع آشفته، مردمانی بی‌آزار و همیشه تحت ستمی‌اند که مظلومیت ایشان از پیدایش اسلام آغاز شد و حتی با تغییر یافتن قسمت‌های بسیاری از فرهنگشان توسط اعراب هیچگاه به آرامش نرسیدند. فشارها و تبعیض‌ها و نامهربانی‌های مسلمانان تا جایی بوده و هست که هنوز هم دارای هویت و حتی نام مشخصی نمی‌باشند.

همانگونه که اشاره شد این مردم دارای نام مشخصی نیستند، در جایی نام آنان را ایزدی میدانند که ریشه در زرتشتی‌گری و باورهای ایرانی دارند. همان مرام و مسلکی که ما ایرانیان هم به آن تا قبل از یورش اسلام به میهنمان به آن باور داشتیم.

نام دیگر آنها شیطان پرست‌های عراقی می‌باشد که این نام هم ریشه در تضاد اسلام با مرام زرتشتی است، همان گونه که ما ایرانیان را مجوز می‌خواندند این مردم ستم دیده را هم به دلیل دارا بودن ریشه‌های مهری و زرتشتی شیطان پرست می‌نامند.

و اما در جای دیگر آنان را با نام یزیدی و آنان را به یزید ابن معاویه نسبت می‌دهند. که این نام به نظر می‌رسد که با تحریف‌های فراوانی برای پیوند زدن آنان به اسلام در کل و حتی با کمی تردید شاید از طرف مسلمانان شیعی به دلیل مخالفتشان با بنی امیه به آنان نسبت داده شده باشد.

در صورت یزیدی بودن و نسبت آنان به یزید ابن معاویه، آیا مسلمانند؟ در صورت مسلمان بودن چرا نیایش‌شان به سوی خورشید است؟ در صورت باور داشتن به یکی از این دو چرا آنان را شیطان پرست می‌نامند؟

با نظری کوتاه به آداب و رسوم آنان می‌توان تناقض‌های فراوانی در رفتارهایشان دید چرا که دارای رفتاری اسلام گونه‌اند، قبله‌شان مرقد شیخ عدی می‌باشد ولی نماز خود را به سوی خورشید می‌خوانند. خود را موظف به دادن زکات (یک دهم درآمد) به شیخ و ملای خود می‌دانند. مانند پیروان کیش مهر لباس سفید و بسیاری آنان، نیایش خود را به زبان فارسی بجا می‌آورند.

به هر روی چیزی که مسلم است این است که در وحله اول انسانند و دارای حقوق انسانی و حیات. در وحله دوم ظلم وارد از طرف مسلمانان نشان‌گر مخالفت اسلام با دگراندیشان است، حال به هر تعبیری از اسلام، سنی، شیعه و یا هر فرقه دیگر که باشد. وظیفه ما مخالفت با سلطه، غرظالم و ستمگر است، خواه آمریکا، روسیه، ایدئولوژی‌های مختلف از جمله اسلام باشد. با توجه به رویدادهای اخیر بسیار از این انسان‌ها از ترس از گروه اسلامی داعش به کوه‌های اطراف پناه برده که با پایین آمدنشان از کوه، بدست داعشی‌ها کشته خواهند شد و در صورت ماندن در کوه‌های بی‌آب و علف مرگ دسته جمعی در انتظارشان خواهد بود.

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

در فرهنگ خرد گرای ایرانی نهفته در شعر بالا، می‌توان به خوبی دریافت که وجود باورهای

مختلف , رنگ پوست , زن و یا مرد بودن سبب برتری گروهی از انسان ها بر دیگران نیست. بنا بر این بدون در نظر گرفتن اختلافات حزبی و عقیدتی به فکر چاره ای برای این انسان های گرفتار در کوهستان ها باشید و آنها را از خطر مرگ برهانید.

وجود اخلاق در جوامع , ضامن صلح و آرامش و خوشبختی انسان هاست.

اگوست ۲۰۱۴

خشت اول گر نهد معمار کج...

خشت اول گر نهد معمار کج

تاثیریا می رود دیوار کج

وقتی که اولین باور ابتدایی بشر، " نادانسته ای را دانسته پنداشتن " باشد، روزگاری بهتر از این هم نمی توان فرض کرد. مغز انسان اولیه به سبب دانستن ضعف و نادانی خود، توانسته با قرار دادن نادانسته ای، "خدا" مانند خدایان اسطوره ای یونان، در مجموعه دانسته های خود، به آرامشی دست یابد.

طبیعتن باید برای این زمینه، ساختمان و برج و بارو هم متصور باشد. از همین رو مغز او در فرو بردن هر چه بیشتر خود در موهوماتش، دست به خلق باوری دیگر که همانا "روح" میباشد زده است. این دو باور "خدا و روح" توانسته آغازی برای همه ادیان و وسیله ای برای سود جویان و خرافه سازان باشد، تا جایی که شاعران و عرفا هم با اصل پنداشتن ابهامات و فرضیه های اولیه نا خواسته دست به ساختن اماراتی عظیم به روی این دو عنصر زده اند.

پرسش اینجاست که، آیا انسان می تواند فرضیه ای را قبل از اثبات، اصل بدانند؟

آیا اصل پنداشتن فرضیه های ثابت نشده، ریشه در نادانی انسان ندارد؟

آیا نباید با اتکا به اراده و خرد خود در پی ثابت و یا رد اینگونه باور ها برخواست؟

شوربخانه راه درازی در پیش داریم، چراکه گویا انسانی که ابهامات ساخته شده توسط مغز های بی دانش انسان های اولیه را باور دارند، در اکثریت هستند.

با امید بر اینکه نوشته اینجانب را توهین و یا بی حرمتی به هیچ باور و یا شخصی ندانید، چرا که همه ما در راه رشد اندیشه گام بر میداریم و با تبادل نظر هایمان در پی یافتن پاسخ هایی هستیم که با علم و دانش و روند جهان هستی خوانایی داشته باشد.

در شعر بالا معمار همان تفکرات غیر علمی انسان های اولیه است.

۳ ژانویه ۲۰۱۶

تفاوت رأی و بیعت

رای بیان خواسته و اراده فرد و یا افراد در تعیین نوع قوانین و رفتار در جوامع دموکراتیک است. آراء اعضای جامعه می تواند با تغییر شرایط تغییر و دگرگون شود تغییر نظر و انتخاب , یکی از ارکان جوامع دموکرات انسانی است.

واژه بیعت یعنی شناخت خلافت و یا پادشاه است. این واژه در فرهنگ های دینی به معنی پیمان و قراردادی نا گسستنی فرد و یا افراد با خلافت و رهبران دینی می باشد. از آنجاییکه, فرد و یا افراد جامعه حق تغییر عقیده در بیعت خود را ندارند, جفا و پیمان شکنی آنان مجازاتی برابر مرگ را به همراه خواهد داشت. بیعت کننده در واقع واگذار کننده همه اراده خود به خلافت, خلیفه و یا رهبر است. ایشان با بیعت , خود را مطیع تام و مرید مادام العصر می سازد.

چنانچه در قرآن در سوره فتح, آیه دهم چنین آمده:

ان الذین یبا یعونک انما یبایعون الله, یدالله فوق ایدیهم, فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عهد علیه الله فسیؤتیه اجر عظیما.

ای رسول مومنانی که با تو بیعت کردند, به تحقیق با خدا بیعت کرده اند, دست خدا بالای دست های آنان است. پس از آن هر که نقص بیعت کند به حقیقت که به ضرر و هلاکت خود اقدام کرده است و هر که به عهدی که با خدا بسته است وفا کند به زودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد کرد.

حال با توجه به نوشته بالا می توان در یافت که چرا رهبران جمهوری اسلامی پس از هر راهپیمایی و یا انتخابات , شرکت مردم را بیعتی با رژیم می دانند.

در واقع حکومت گران امروزمین ایران در سرکوب مخالفانش , ریشه در بیعتی است که مردم نادان با شرکت خود در انتخابات رژیم اسلامی دارد.

اگر انتخابات درحکومت اسلامی همان بیعت است.

آیا شرکت در انتخابات نشان از نادانی رای دهندگان نیست؟

جون ۲۰۱۳

مذهب

دین باور است و مذهب راهی است که می توان به هدف های ترسیم شده در آن باور رسید.
در مذهب ما باده حلال است ولیکن بی روی توای سرو گل اندام حرام است.
چنانکه در تاج المصادر بیهقی آمده :
ذهاب , مذهب به معنای رفتن , گذر , در مقابل مُجی "آمدن" است.
پل ذهاب در ایلام هم به معنای پلی برای رفتن و یا عبور است.
در عربی ایاب و ذهاب به معنی " بازگشتن و رفتن ", ذهاب , رفتن و ایاب بازگشتن است.
فرهنگ عمید : ابن سینا ۱۳۴۳ . ذهاب : رفتن و گذشتن .
مذهب در اصطلاح علم کلام اسلامی , طریقی و یا راهی خاص , در فهم مسائل اعتقادی دینی می باشد.
مولوی:

هر کبوتر می پرد در مذهبی وین کبوتر جانب بی جانبی

دین و یا باور ها می توانند در جامعه سکولار آزاد باشد, البته تا زمانی که راه و یا مذهب خود را برای رسیدن به اهداف آن دین به دیگران تحمیل نکنند.
تامس جفرسون :
تو حق داری که در همسایگی من , هر که را که خواستی عبادت کنی , ولی حق نداری که من را به عبادت آن مجبور کنی.
در واقع هر کس می تواند دین, یا هر تصویری را که مایل است داشته باشد, تا جایی که وارد حریم آزادی و حقوق دیگران نشود . اعتقاد و یا عدم اعتقاد به هر دینی آزاد است به شرطی که راه و روش و مذهب آن دین و یا باور, به صورت قانون و یا فرهنگ رفتاری بین دگر اندیشان تحمیل نشود.

۱۵ ژانویه ۲۰۱۶

عقل، علم و تقدس

همانطور که می دانیم عقل، توانایی تجزیه و تحلیل از مشاهدات و پدیده هاست که در روند میلیون ها سال فرگشت ژنتیکی در انسان تبلور یافته است.

عقل انسان تنها می تواند اطلاعات دریافتی از پنج ورودی که چشم، گوش، بینی، لامسه و چشایی را که همه مادی و ریشه در واقعیت دارد را دریافت کند و بر مبنای دانسته های خود به تجزیه و تحلیل و در نهایت به برداشتی در راستای درکی برسد که راهگشای او در بسیاری از مسائل زندگی باشد.

آیا عقل گریزی خلاف روند طبیعی است؟

جواب این پرسش را بسیاری در طول تاریخ و به ویژه بزرگان ادبی ما داده اند. از آنجایی که هر یک از این بزرگان دارای جهان بینی متفاوت بوده اند، طبیعتا پاسخ ها هم متفاوت است. در این میان این ماییم که می توانیم با دانش و پایبندی خود به اخلاق و قوانین جهان هستی سره از ناسره را تشخیص و درست بودن پاسخ این بزرگان را دریابیم.

برای مثال دو بزرگ ادبی مان یکی نابغه ادبی، مولوی و دیگری ناصر خسرو است که در باره وجود عقل، اندیشه و اهمیت آن در انسان بدین گونه باور دارند:

عقل بند رهروان است ای پسر بند بگسل ره عیان اندر عیان است ای پسر
آباد به عقل گشت گردون آزاد به عقل گشت، لقمان
ناصر خسرو

با نگاهی اجمالی و اندیشیدن به به واژه عقل و ویژگی عقل در باور این دو بزرگمرد، می توان به پایبندی به جهان هستی و درک آنان از دلیل وجودی انسان را دریافت. یکی جهان هستی و نتیجه دگرگونی جهان در میلیون ها سال را به پیشیزی نمی دهد در صورتی که دیگری وجود عقل را ارج می نهد و آبادی و رفاه بشری و آزادی او از نادانی و ناآگاهی را مدیون وجود عقل می داند.

آیا زمان آن نرسیده که با مروری بر تاریخ و باورهایمان دست به پالایش بی خردی و گریز از مواهب هستی از فرهنگمان بزنیم؟

یکی دیگر از فواید عقل گرایی، ابداع راهکار و یا ابزار برای مقیاس و اندازه گیری از پدیده هایی است که می تواند بر روند زندگیمان تاثیر گذار باشد. این روشمندی در مقیاس و آزمون ها یکی از ویژگی های ابزاری به نام علم است.

در علم تنها یک باور مقدس است و آن مقدس ندانستن هیچ پدیده و یا شخص است.

چراکه انسان به محض مقدس دانستن هر فرد و پدیده ای در واقع برای اندیشه خود مرز و محدوده ای قائل شده و در این صورت است که ویژگی آزاد بودن، اندیشمندی، منتقد بودن و پژوهشگر بودن خود را از دست داده و به فردی وابسته، مرید، تابع مطلق و بی چون و چرا تبدیل خواهد شد.

به قول مولوی :

می زلم با توبه جد تا زنده ام من چه کاره نصرتم، من بنده ام

و یا

پس حقِ حق سابق از مادر بود آنکه را کو حق نداند خر بود

[illegible]

چگونگی دخالت کشورهای پیشرفته در امور کشور های عقب نگاهداشته شده را نمی توان براحتی تشخیص داد. ایران امروز، مانند شکاری است که امریکا، نخبگانی علمی اش را می بلعد، کانادا با جذب اختلاص گران، سرمایه های پولی اش را به کشورش سرازیر میکند، اروپا با فروش تکنولوژی و صنایع از رده خارج شده اش (مانند صنایع خودروسازی)، ته مانده پول به جا مانده را جارو میکند. در این میان روسیه هم به بهانه طرفداری از حکومت اسلامی و تداوم آن و از طرفی گسترش نفوذ نظامی خود در خاورمیانه، خاک ایران را به نام پایگاه اشغال می کند. نتیجه، به جا ماندن سرزمینی است که منابع آبیش خشک، هوایش مخلوط با شن و ریز گرد، آزاد زنان و آزاد مردانش در زندان، دانشگاهش محل نماز و مساجدش مرکز سرکوب مردم است. (بیچاره میهنم ایران)

۷۹

اولین برآیند فرگشت در مغز انسان، وجود تخیلاتی بود که توانست به پرسش در مورد جهان بیرونی ذهن منجر شود. این ویژگی خود، آغازی در پیدایش فلسفه است. ولی عدم پیشرفت سریع انسان قرون وسطا به شکل امروزی در زمینه های علمی، صنعتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری تنها به دلیل نوع فلسفه ای بوده که نتوانسته نیازهای بشر را آنگونه که شایسته او بوده، برآورده سازد.

فلسفه و فیلسوف طراح پرسش های انسان از ابتدای موجودیت انسان هوشمند تا کنون، بوده و هست، ولی مشکل از چگونگی رسیدن به پاسخ هاست. از آنجایی که منبع پرسش های انسان، برآمده از مشاهدات او از واقعیت های بیرونی ذهن است، پاسخ گویی به پرسش ها نیز مستلزم مشاهدات بیشتر برای آشکار شدن واقعیت است. چرا که اصولا پرسش، نشان از عدم آگاهی است و آگاهی ریشه در مشاهده دارد. مشاهداتی که از منبع پرسش، یعنی واقعیت های بیرونی ذهن است.

بنابر این میتوان عدم رشد سریع بشر را تا پیش از رنسانس به دلیل رسیدن به پاسخ هایی دانست که با مراجعه نکردن به منبع، یعنی جهان بیرونی بوجود آمده است. این گونه پاسخ ها و یا استنباط های بشر مجموع ای را تولید کرده که بنام "حقیقت" می شناسیم. شوربختانه بسیاری از این پاسخ ها نتوانسته با جهان هستی همخوانی داشته باشد و بیشتر سبب تولید باورهای متافیزیکی شده است. باورهایی که در واقع اختیار انسان از لحاظ پژوهش در واقعیت ها را از او سلب کرده است. از طرف دیگر بخشی از پاسخ هایی که نتوانسته با قوانین حاکم بر هستی مطابقت کند هم، به سبب وجود همان باورهای متافیزیکی نتوانسته اند از رشد مطلوبی برخوردار باشند.

نوع دیگر فلسفه، "فلسفه نوین" است که تنها پرسش هایی را مطرح می کند که پتانسل همخوانی با قوانین حاکم بر هستی را داشته باشد. تولد این گونه فلسفه، در واقع دگرگونی نگرش انسان به هستی را سبب شده که به نام "انقلاب فلسفی" می شناسیم. ولی از آنجایی که واقع گرایی این فلسفه، متکی به "شواهد ذهن ساخته" نیست، به نگرشی نوین، یعنی "نگرش علمی" مجهز شد و توسط ابزار علم در راستای آشکار کردن واقعیت های پنهان برآمد. خوشبختانه از همیاری فلسفه نوین و ابزار علم برآمده از آن، از دوران رنسانس تا کنون انقلاباتی صورت گرفته که ریشه پیشرفت سریع انسان در چند قرن گذشته است. انقلاب صنعتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری از آن جمله می باشد.

پیشرفت چشمگیر امروزمین بشر در زمینه های مختلف از جمله تکنولوژی، رفاهی، اخلاقی و حتی همزیستی مسالمت آمیز با همه موجودات دیگر هستی، میتواند به مراتب بسیار سریعتر باشد، به شرط اینکه مقاومت پارادایم برآمده از فلسفه کهن و سنتی گذشته را از میان برداریم.

خوش بود گر مَحَك تجربه آید به میان

همانگونه که می دانید سنگ محک را برای پی بردن به ماهیت فلزی که به نظر طلا می باشد بکار می برند. با سنگ محک می توان حتا به میزان خالصی آن فلز که همانا عیار آن است پی برد. بدون وجود این ابزار (سنگ محک)، هر فلزی که برنگ طلایی است به نظر گرانباست. به قول شاعر:

در دکان هر زر نما خندان بود چونکه سنگ امتحان پنهان بود

به باور اینجانب هفتم آبان سنگ محکی است که می توان هم حکومتگران بر ایران و هم مردمانش را محک زد. با محک زدن رژیم، بیگانه بودن آن و با محک زدن مردم، می توان میزان دلندیشان به ایران را تشخیص داد.

بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه از آخرین یورش فرهنگ انسان ستیز بیگانه بر میهنمان و صرف بیلیون ها دلار و به کار گیری همه امکانات برای لوث، محو و نابود کردن واقعیت های پر افتخار تاریخ ایرانزمین و جایگزینی آن با فرهنگ اسلامی، بزرگداشت روز هفتم آبان توانست ابزار و یا محکی برای نشان دادن میزان ترس حکومت از فرهنگ ایرانی باشد. تا جایی که برای جلوگیری از تجمع مردم در پاسارگاد برای بزرگداشت شخصیتی مانند کورش، از هزاران مامور امنیتی، پلیس ضد شورش، پاسداران و بسیجی ها، راهبندان و حتا هلیکوپتر استفاده کرد.

دلایل بزرگداشت کورش در هفتم آبان توسط ایرانیان به بویژه جوانانی که در دوران حکومت اسلامی چشم به جهان گشوده اند بسیار است. یکی از بزرگترین این دلایل "باز یافت هویت مستقلی" است که ریشه در همین آب و خاک دارد. هویتی که می توان بعد از گذشت بیست و پنج قرن، آن را به عنوان مدرنترین و پیشرفته ترین اندیشه حکومتی، قوانین مدنی و اخلاق عینی دانست. در واقع سکولاریسم، تعامل و احترام به آزادی اندیشه و دگر اندیشی را که امروزه مانند طلا ارزشمند است را می توان از معدن فرهنگ کورش استخراج و در درمان فرهنگ بیمار حاکم بر ایران امروز به کار گرفت.

در این میان بسیاری از مردم خود را ایرانی می دانند ولی عملکرد و رفتارشان بویی از ایرانی بودن را در خود ندارد. اعیادی مانند قربان و غدیر و غیره که ریشه در این سرزمین ندارد را به یکدیگر تبریک می گویند، از جنگ های پیامبر اسلام و سرداران متجاوز به جان، مال و ناموسشان قدردانی میکنند ولی از آزادی کورشی که در اوج قدرت، فرمان آزادی در اندیشه، لغو برده داری، عدم آزار و تجاوز به حریم مردم را صادر میکند، به آسانی گذر کرده و با بی تفاوتی خود، آب در آسیاب بیگانه پرستان حاکم بر میهنمان می ریزند.

ایران سرزمین شیران است ولی شیران این سرزمین بی تفاوت های به منافع ایران نیستند، بلکه جوانانی هستند که هر ساله و در هر زمان ممکن از نام کورش و فرهنگ کورش برای بیرون راندن دشمن از سرزمینشان کمر همت بسته اند. در واقع گویندگان راستین شعر:

سرم روی تن من نباشه گر که بیگانه بشه هموطن من

این جوانان هستند. آری روز هفتم آبان همان سنگ محکی است برای شناخت اصالت،

خلوص و میزان ایرانی بودمان. باید از خود پرسید ، اندیشه ، گفتار و کردار من در این روز چگونه بود؟ آیا در پاسداری از نماد آزاد اندیشی به نام کورش چه حرکتی کرده ام؟ امروزه جنگی تمام عیار بین دو هویت در جریان است. هویتی که خواستار غارت منابع و منافع ایران و ایرانی است و هویتی که با تمام خصائل والای انسانی خواستار ارتقاء انسانیت، حفظ منافع ایرانیان و احترام به همهٔ انسانها با باورهای متفاوت است ، هویتی که انسان ها را با معیار دین، قوم، زبان و جنسیت مرزبندی نمیکند. زیرا ریشه در رفتار و منش کورش دارد.

بنی آدم اعضای یک دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

بی تفاوتی به ریشه های خردمندانهٔ فرهنگ ایرانی ، همان ناخالصی ماست که توانسته ما را از اصل خویش دور سازد تا حافظ منافع بیگانگان و بر ضد منافع خود باشیم. امروزه بسیاری از جوانان ما به خوبی در یافته اند که چارهٔ معضلات، اعم از اقتصادی ، سیاسی و اخلاقی میهنشان، در باز یافت ارزشهای نهفته در فرهنگ کورش است.

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش.

۳۰ اکتبر ۲۰۱۷

رفراندوم

بعد از گذشت سی و نه سال از سالگرد از دست رفتن حقوق مدنی ایرانیان در سال ۵۷، خیزش ۷ دی ۹۶ نشان از تصمیم مردم در تغییر نظام دینی، برقراری سکولاری و باز یافت حقوق مدنی از دست رفته خود بود. حقوقی که ناخواسته و بدلیل نا آگاهی خود و روشنفکران کوراندیشش در سال ۵۷ از دست داده اند.

یکی از شعار های اساسی در این خیزش گذر از تمامیت این رژیم بود که توانست پیکر رژیم را به لرزه اندازد، تا جایی که امروز، در روز سالگردش، رئیس جمهوری اسلامی در صدد نجات نظام برآمده و خواستار برگزاری رفراندوم شد. آیا رفراندومی که او به استناد از اصل ۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی خواستار آن است، همان رفراندومی است که مردم خواستار آنند؟

اصل ۵۹ قانون اساسی ایران:

در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. در خواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.

نخست اینکه، رفراندومی که در این خیزش مطرح شد، رفراندومی بعد از گذر از این نظام و نه در این نظام است. شعار هایی نظیر "نه اسلام نه قرآن، جانم فدای ایران" خود گویای عدم خواست هر گونه رژیمی بر مبنای ایدئولوژی است. چگونه می توان با استناد بر قوانین اسلامی موجود در قانون اساسی در پی لغو قوانین اسلامی برآمد؟ **مگر چاقو می تواند دسته خود را ببرد؟**

دوم اینکه، همانگونه که در اصل ۵۹ قانون اساسی نظام اسلامی آمده، باید در خواست مراجعه به آراء به تصویب دو سوم مجموع نمایندگانی برسد که وظیفه اصلی شان "حفظ نظام اسلامی" است. **آیا گوشت را به دست گربه سپردن نشان از حماقت نیست؟** سوم اینکه، هدف رئیس جمهور این نظام از مطرح کردن رفراندوم چیست؟ پرسش این رفراندوم چه خواهد بود؟ آیا می توان پرسشی بر مبنای خواست و یا عدم خواست مردم به نظام مذهبی مانند **"جمهوری اسلامی، آری یا نه"** را مطرح کرد؟ نظارتگران این رفراندوم چه کسانی خواهند بود؟

چهارم اینکه، رئیس جمهور منتخب مجلس خبرگان و ولایت فقیه، در سخنرانی امروز خود در روز ۲۲ بهمن گفت: «قانون اساسی نظام اسلامی، بنیست ها را برداشته و ظرفیت بزرگی دارد و اگر در موضوعی با هم بحث داریم باید به اصل ۵۹ مراجعه کنیم که طبق آن به آراء مردم مراجعه کرد».

آیا خیزش مرمی دی ماه، برای برداشته شدن اختلاف مابین جناح های احمدی نژاد، اصول گرایان و دولت روحانی است که ایشان درخواست رفراندوم با تکیه بر این اصل را می کند؟ آیا خیزش مردم، به قول روحانی «موضوع و بحثی» میان جناح های رژیم است؟ آیا برای مشخص شدن ناکارآمدی نظام، چهل سال کافی نیست؟

پنجم اینکه، معضلاتی که سبب خیزش مردمی دی نود شش شد، ریشه در مدیریت مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی نداشته، بلکه ریشه آن در باورهای اسلامی است. همانگونه که آزادی زنان بسته به سلیقه گروه های حاکم نیست زیرا نوع نگاه این ایدئولوژی به زن نگاهی تبعیض گرانه و تحقیر آمیز می باشد. معضلاتی نظیر بحران آب، از خشک شدن رود ها و دریاچه ها گرفته تا به یغما رفتن منابع طبیعی مانند نفت، گاز و معادن هم ریشه در وجود افراد اختلاس گر خلاصه نمی شود، چراکه ریشه ویرانی ها، بی توجهی، دزدی و غارت این سرزمین در غلبه فرهنگ بیگانه و بهره برداری از سرزمین مغلوبی به نام ایران است؟

حرکت امروز رئیس جمهور اسلامی، حرکتی شناخته شده است، زیرا که از ابتدای تسلط حکومت اسلامی بر میهنمان، همواره افرادی استمرار طلب با نام اصلاح طلب، بدون وقفه در تداوم این نظام کوشیده اند. اصلاح طلبانی نظیر ملی مذهبی ها و چپی ها در اوایل، تا اصلاح طلبان امروزی و حتی شخص خود روحانی، که در گذشته از به دار کشیدن مخالفان در نماز جمعه و امروز در مقام رئیس جمهور، از فرارندم در این نظام سخن می راند.

۱۱ فوریه ۲۰۱۸

سنت، مدرنیته و مولوی

چند روز پیش فرصت شرکت در یک سخنرانی نصیص شد که سخنران آن فردی آگاه به فلسفه، نگرش علمی و اخلاق بود. همانگونه که انتظار داشتم این سخنرانی مملو از اطلاعات و نکات مهمی بود که مرا ترغیب به شنیدن آن کرده بود. ولی شوربختانه با وجود همه اطلاعات ارزنده ای که این سخنرانی داشت، اینجانب را به یاد ضرب المثل "گاو نه من شیرده" ی انداخت که در پایان با لگدی همه محصول را به هدر می‌دهد. زیرا ایشان همزمان بعد از برشمردن همه بدی های سنت گرایي و اینکه "سنت، میل به گذشته دارد و نمی تواند پیشرو باشد. در جوامع سنتی همواره یک نیروی متافیزیکی بر همه چیز غالب و فرمان روایی میکند" و بسیاری مطالب دیگر، مولوی را متجدد و فابل قیاس با متجددین دوران مدرنیته دانست. از اینرو بر آن شدم که نظر خود را در این باره به صورت زیر بنویسم.

به نظر اینجانب، سنت بد یعنی پایبندی به باور و رفتارهای "غیر عقلانی و علمی گذشتگان" که در این زمانه نمی تواند در جهت تعالی انسان به کار آید. اگر این را معنای کلی سنت بدانیم، می توانیم در چگونگی باور، رفتار و عملکرد خود و دیگران داوری بهتری داشته باشیم. برای مثال، رفتارهای کورکورانه از رفتار و باورهای گذشتگان مانند وجود کنترل کننده ای ماورای طبیعت، مدرسالاری، تبعیض گرایی، پدرسالاری، تقدس و عدم توجه به حقوق دیگران بویژه بانوان در این زمانه می تواند نشانگر سنتی اندیشیدن و سنتی رفتار کردن ما باشد. حال با توجه به این مختصر، می توان درک بهتری از واژه "مدرنیته" و تاثیر آن بر جهان داشته باشیم.

مدرنیته ریشه در رنسانس دارد و رنسانس برخلاف سنت، برآمده از عقل گرایی، علمی نگری و اخلاق عینی است. بیشتر قریب به اتفاق فلاسفه غربی با فعالیت های مستمر خود توانستند بر جهان بینی شرقی با قدمت تاریخ بشری را، مغلوب کرده و با کنار زدن آن، جهان بینی نوینی را بر مبنای واقعیت های هستی، جایگزین کنند. این انقلاب فلسفی، بنیادی ترین انقلاب بشر در طول تاریخ است. وجود جهان بینی نوین توانست پتانسیل نهفته در انسان هوشمندی که در طول قرن ها توسط جهان بینی شرقی سرکوب میشد را به فعل درآورد، و این خود آغاز روندی به سوی مدرنیته بود. دلیل راه نیافتن ایرانیان را به دوران مدرنیته می توان، عدم درک جهان بینی غربی و نبود آن به عنوان پایه اساسی در فعالیت های سیاسی-اجتماعی و دانست. وجود اشخاصی مانند عرفا و بعضی از شعرا را هم در نهادینه کردن جهان بینی شرقی نمی توان دست کم گرفت. تاریخ ما ایرانیان هم افرادی مانند نیچه، کانت و کپرنیک داشته ایم، ولی به دلیل کمی تعداد بزرگانی چون ناصر خسرو، رازی، خیام و فردوسی، کسروی، صادق هدایت، شجاع الدین شفا و از طرفی پراکندگی آنان در طول زمان، نتوانسته تاثیر فلسفی آنچنانی بر جهان بینی و پارادایم موجود بگذارند. به همین دلیل، زیربنای سنتی (جهانبینی) سبب شکست جنبش مشروطه و آزادی خواهانی مانند میرزافتحی آخوند زاده، میرزا یوسف خان مستشارالدله و حتی پادشاهان پهلوی در پیشبرد اهدافشان شد.

دومین انقلاب بر مبنای انقلاب اول، انقلاب علمی است که توانست ابزاری برای شناخت و آشکار کردن واقعیت های پنهان هستی باشد. زیرا در روش های سنتی برای شناخت واقعیت های پنهان هر پدیده، به جای به کارگیری عقل و جستجو در بیرون ذهن، به "استنباط هایی بدون شواهد عینی" بسنده میکردند. از اینرو آنان را می توان در مجموع "متفکرینی" دانست که تنها با فکر کردن

و ذهنی نگری، به خیال خود در شناخت منشا و چگونگی واقعیت ها گام برمیداشتند. از جمله انقلاباتی که مجموع آنها مدرنیته را معنا می دهد، البته بعد از انقلاب فلسفی و انقلابات علمی، باید به انقلابات صنعتی، انقلابات سیاسی، و هنری اشاره داشت که هیچکدام آنها میسر نبود مگر، توسط "جهانبینی نوین" که بر پایه سه اصل "عقل، علم و اخلاق" استوار است.

با توجه به این مختصر آیا عرفان مولوی از کدامین ویژگی های مدرنیته برخوردار بوده که پیروان مولوی با متجدد خواندن او، او را به مدرنیته وصل می کنند؟ عقل گریزی مولوی را می توان در شعر زیر مشاهده کرد که می گوید:

عقل بند رهروان است ای پسر بند بگسل ره عیان اندر عیان است ای پسر

این شعر به خوبی نشانگر تهی بودن او از اولین اصل از جهان بینی نوین، یعنی عقل گرایی است و یا در مصرع دوم، جهان بینی سنتی و بندگی اوبه قدرتی متافیزیکی به خوبی هویدا است. هم بازی شدن فردی والا مقام در آن آنروزگار با بچه های کوچ که به کار گیری نبوغ خود در ترکیب واژه های پارسی و عربی در اشعارش، نشان از انقلاب در جهان بینی او نیست، بلکه تغییر روش او در نهادینه کردن همان خالق متافیزیکی به خلق الله! است. دومین اصل از مدرنیته نگرش علمی است که مولوی آن را تیرک طوبله یا آخور حیوانات و شایسته گاو و شتران می داند، گویی همه دانشمندان و فلاسفه ای مانند داروین و اسپینوزا، ولتر، فروید، کامو و سارتر به اندازه یک گاو و شتر هم از فرگشت ژنتیکی و وجود عقل، علم و اخلاق بهره ای نبرده و تنها ایشان و شمس توانسته اند بدون بکارگیری عقل و تنها از طریق عرفان، به رموز حیات پی برده و جهان واقعی را در "جای" دیگری که در بُعد "مکان" نمیکنجد را کشف کرده اند.

خرده کاری های علم هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دنیاستش	ره به هفتم آسمان بر نیستش
این همه علم بنای آخور است	که "عماد بود گاو و اشتر است"

ناصر خسرو برخلاف مولوی می گوید:
آباد به عقل گشت گردون

آزاد به عقل گشت، لقمان

یا در جای دیگر میگوید:

خرد را عنان ساز و اندیشه را زین بر اسب زمان اندر این پهن میدان

به باور شما کدامیک از این دو شاعر نظرشان به فلاسفه غرب و جهان بینی مبتنی به عقلگرایی نزدیکتر بوده است؟

ولی اصل سوم اخلاق در مدرنیته می باشد که همانگونه که خود می دانید "اخلاق"، به اختصار یعنی حرکت در راستای رفع تبعیض است. "آیا میتوان مولوی را با شوپنهاور، پوپر، راسل، نیچه و هگل در عقلگرایی و تجدد در یک مجموعه داشت؟

پیروی از مولوی در "این زمانه" آنچنان که او در مورد دگر اندیشان می اندیشیده، نشان از سنتی بودنمان و دوری از اخلاق در این زمانه است. چنانکه می گوید:

چون شود یاغی بود خورش مباح
همچو وحشی پیش نشاب و رماح

خر نشاید کشت از بهر صلاح
لاجرم کفار را شد خون مباح

حتی به این حد هم بسنده نمی کند و فتوای قتل زن فرزندان دگر اندیشان را صادر میکند و در ادامه می گوید

جفت و فرزندانشان جمله سبیل زانکه ...بی فضل اند و مطرود و ذلیل

آیا ادعای پیروی از جهان بینی نوین، و از طرفی متجدد شناختن مولوی توسط بسیاری از مردم امروزین، نشان از سنتی اندیشیدن این افراد و دور بودن از عقل، علم و اخلاق نیست؟ آیا می توان برتراند راسل، رهبر جنبش مخالفت با آرمانگرایی را با یکی از بزرگترین آرمانگرایان شرق یعنی مولوی، در یک ردیف و آن مولوی را متجدد نامید؟ اگر واژه تجدد در کنار مدرنیته آمد معنای آن، آنی نیست که مولوی بتواند نشانی از آن را در خود داشته باشد. ابداء روشی جدید توسط مولوی برای فرو بردن هرچه بیشتر مردم در سیاهچال جهانبینی سنتی، نشان متجدد بودن او نیست بلکه تنها زیبنمایی همان منجلاب هزاران ساله، یعنی جهانبینی شرقی است. مولوی را می توان خیاطی نابغه دانست که لباسی زیبا از شعر پارسی بر تن جهان بینی سنتی دوخته است.

در جایی که سخن از "اخلاق" راسل و "چگونگی قدرت و حکومت" در باور ماکس وبر به میان میآید، زیبا نمایی مولوی و پیروی از افکار او در این زمانه، نتیجه ای جز تداوم بی خردی مردم، جهانبینی سنتی و حکومتگرانی چون حاکمان کنونی برمیهمان ندارد. براستی ترویج کدامیک را مسئولیت و هدف خود بدانیم، جهان بینی سنتی، یا جهان بینی نوین؟

دسامبر ۲۰۱۷

عشق و عقل

عشق را امروزه دل را فاتح است
می رسد روزی که از هر کوچه ای
عقل هم روزی نه چندان دور غالب می شود
بانگ علم و عقل , از هر طرف پا میشود
گربدانی عشق را جز عقل, رهبانی نی است
دل همی دریا زدن, غیر از فنا راهی به فردا نی شود
عقلِ همزه با عشق را گویند, بُن اش دنیایی است
من همی گویم که ریشه در هوا هم, نی شود

دسامبر ۲۰۱۷

معنای برف

جهان واقعی، یعنی جهان بیرون از ذهنیات آدمی دارای هیچ معنایی نمی باشد. آنچه را که ما معنای جهان می دانیم نتیجه برآیند نظام ارزشی شکل گرفته شده در درون ذهن ماست. اینکه برف، باران، زمستان و تابستان برای مردمانی، زیبا و برای مردمانی دیگر زشت و فاجعه آمیز است و تنها در نظام ارزشهای فردی و اجتماعی معنا دار می شود. ریشه چگونگی برداشت و استنباط ما از هر پدیده ای بستگی به دانش، فلسفه و چگونه برخورد ما با پدیده و اثرات آن در زندگی دارد.

اگر در کشوری بارش برف نمی تواند فاجعه ای برای مردمانش باشد، دلیلش واقعیت گرایی و نگرش علمی به پدیده هاست که ریشه در بهره گیری درست از عقل در تجزیه و تحلیل اثرات برف بر محیط زندگی است. تجزیه و تحلیلی که منجر به استفاده از ابزار علمی در ساخت و ساز راه ها، ساختمانها و زیربنا های شهریشان بکار گرفته شده و هر روزه بر کیفیت آن افزوده می شود.

در آنسوی جهان جوامعی وجود دارد که با توجه به نگرش فلسفی حاکم، به هستی و چگونگی آن، خدایی را فرض کرده اند که اختیار همه چیز و همه کس را در دست داشته و انسان نباید در کار او دخالت کند. از اینروست که "راضی اند به رضای خدا"، حتی اگر سبب تیره روزیشان باشد. زیرا آن را حکمتی الهی دانسته که هیچگاه قادر به درک آن نیستند. در این میان اشخاصی نا آگاهانه "آتش بیمار معرکه اند" و در تداوم این گونه باور ها میکوشند. اشخاصی که به جای مبارزه با نوع فلسفه و خرافات برآمده از آن، با مطرح کردن پیشرفت های کم و دستاورد های خردمندان انگشت شمار جامعه شان، در پی نمایش پیشرو بودن نوع فلسفه رایج و سر پوش گذاشتن بر ریشه عقب ماندگی در شکل کلیت آنند.

اگر باران، برف و زمستان میتواند چهره ای زشت و بیرحم برای هموطنانمان در شهر های زلزله زده و محروم داشته باشد، "معنایش" در نوع نگرش و فلسفه وجودی هستی و برآیند آن در میهنمان است، برخوردی که از بی خردی و باورهایی است که در راستای قوانین حاکم بر هستی نمی باشد. وگرنه با "فلسفه کاربردی و نگرش علمی" می توان پرسش هایی مطرح کرد که پتاسیل همخوانی با واقعیت ها را دارا باشد، و از این طریق بتوان دریافت، در چگونه سرزمینی زندگی می کنیم و نتیجه گرفت، شهر ها یی که بر روی گسل های زلزله خیز بنا می شود باید دارای استحکام کافی باشند. "توکل به خدا" بدون در نظر گرفتن واقعیت های هستی، نتیجه ای جز زجر و عدم آسایش ندارد ولی البته می تواند در تولید آرامش ماثرباشد. آرامشی که به مانند قطع حسگر های انسان است. حسگرهایی که می توانند در شناسایی منبع درد به ما کمک کنند. آیا هدف ما از زندگی بی حس بودن است؟ آیا رسیدن به آرامشی که با آسایش عینی مغایرت دارد می تواند ریشه در عقل گرایی داشته باشد؟

زندگی ما و موجودیت هر پدیده در تعامل و برقراری تعادل با محیط است. آرامشی که برآمده از برقراری تعادل با واقعیت های بیرونی ذهن نباشد، نمی تواند در تداوم حیاتی شایسته برای انسان خردمند باشد.

زمستان سفید پوش برانگیزنده شوق و شعف است

برای کسانی که برای لذت بردن از آن آماده اند
آسایش در هر شرایطی، بستگی به درک درست از پدیده و نوع برخورد ما با آن دارد.

مائیم که اصل شادی و غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آئینه زنگ خورده و جام جمیم

۱۸ فوریه ۲۰۱۸

نوع حکومت در فردای ایران

نوع حکومت و میزان تداوم آن بستگی به همخوانی با فرهنگ و باور های غالب بر جامعه دارد. یکی از بزرگترین دلایل وجود و تداوم حکومت های استبدادی در طول تاریخ ایران، همخوانی و مطابقت داشتن این حکومتها با فرهنگی بوده که مردمش را طالب و شایسته این نوع حکومت نموده است. مادام که برآیند فرهنگ سنتی، اعضای جامعه را به افرادی بی اراده، مرید و مقلد خرافات و از طرفی تکرو و فرد پرست بار آورد، نمی توان انتظار مشارکت و همکاری اعضای جامعه با یکدیگر را در رقم زدن سرنوشتی که شایسته انسان امروزی است داشت. اینگونه جامعه بسان رَمه ای است که گوسفندانش تنها خواستار شبانی هستند که بتواند مایحتاج اولیه آنها را برآورده سازد، حتی به قیمت تحمل حقارت خویش. پیشرفت در اینگونه جامعه بستگی به خواست چوپان و یا حاکم دارد. حاکمی که کشور و مردمانش را در راه رسیدن به خواسته های خود اداره میکند.

استبدادی بودن حاکمان پهلوی هم ادامه روش حاکمان قبل از خود بوده، ولی با این تفاوت که هدف پهلوی ها تغییر هویت جامعه به شکلی بود که با فرهنگ سنتی همخوانی نداشت. هدف آنان همسو کردن جامعه با اهداف خردگرایی و مدرنیته بود. طبیعی است که رسیدن به این اهداف مستلزم زمان و مشارکت مردم داشت. از این رو میبایست از چند جهت با فرهنگ و باورهای سنتی مبارزه کند و مردم را به مشارکت وادار سازد.

اعمال دیکتاتوری در کشف حجاب و آزادی زنان در راستای مشارکت آنان در فعالیت های سیاسی و اجتماعی، اعمال دیکتاتوری در حیطه بهداشت و مبارزه با مقاومت مردم با استفاده کردن دوش حمام در مقابل خزینه های غیر بهداشتی، اعمال دیکتاتوری بر تغییر سیستم آموزشی از مکتب خانه های مذهبی به مدارس و دانشگاه و شرکت دختران و پسران در کلاس های درس و مراکز علمی، اعمال دیکتاتوری در کم کردن دخالت مذهب در امور خانواده و اجتماع و به تصویب رساندن قوانینی که مردم، بویژه زنان به حقوق خود واقف باشند. البته این گونه اعمال قدرت، امروزه با شرایط کنونی کشورهای غربی و حتی تا "حدودی" در ایران امروز نمی تواند از وجهه زیبایی برخوردار باشد. زیرا شرایط زندگی و نوع ارتباطات با گذشته متفاوت است. دلیل مخالفت سیاسیون امروزی با استبداد پهلوی ها، نه برای برچیده شدن استبداد بلکه ادامه استبداد به سبک و روش خود است. چرا که ایشان هم پرورش یافتگان همان فرهنگ مستبد پرورند.

در طول تاریخ بیش از چهارده قرن گذشته، حاکمان پهلوی، تنها حاکمان وطن پرستی بودند که خواستشان در راستای رهایی جامعه از بند های فرهنگ سنتی بر جامعه بوده است. ولی آیا می توان انتظار تغییر و آزاد شدن یکشبه جامعه ای را داشت که خود را دربست مطیع اراده ای فرا طبیعی دانسته که قوانین خرافی اش توسط گروهی عمامه بر سر متحجر اعمال میشد و میشود؟ پاسخ به این پرسش منفی است چرا که نتیجه فعالیت روشنفکران جامعه در انقلاب ایران بخوبی نشان داد که این روشنفکران هم به دلیل وابستگی به فرهنگ رَمه، تنها مرید اهداف مذهبی و یا پیرو کورکورانه از اهداف سیاست های بیگانه بودند. بنابر این از خود اراده، هدف و راهکاری مستقل برای رسیدن به آزادی های سیاسی در جامعه نداشتند. از اینرو ثمره فعالیت آنان نه تنها منجر به آزادی های

سیاسی نشد بلکه آزادی های مدنی جامعه را هم به نابودی کشاند. تا جایی که امروزه آزادی پوشش و ورود به ورزشگاه برای تماشای مسابقات ورزشی از آرزو های امروز زنان ایران است.

بزرگترین دلیل وجود حکومت های دموکراتیک و سکولار در غرب ، وجود فرهنگی ایست که در پرورش انسان های کنجکاو ، نقاد ، هستی گرا و با نگرش علمی نقش دارد. در این جوامع ، انسان خود را در رقم زدن سرنوشت خویش مسئول دانسته و مشارکت با دیگران در راستای توسعه و ارتقاء جامعه را وظیفه خود می داند. البته این ویژگی ها توسط انقلاب فلسفی و قطع بند های آسمانی! توسط خردمندان رنسانسی میسر شده است. چنانکه با تسلط فلسفه نوین و کوتاه کردن دست کلیسا ، امروزه شاهد پیشرفت های شگفت انگیزی در همه زمینه ها هستیم. انقلاباتی نظیر انقلاب علمی ، صنعتی، اجتماعی ، سیاسی و هنری هم ریشه در انقلاب فلسفی و نگرش نوین اش به هستی دارد. چگونگی فرهنگ امروز، نمایانگر نوع حکومت در فردای ایران است.

پس در پالایش فرهنگ جاری کوشا باشیم.

فوریه ۲۰۱۸

پیدایش مروارید

هویت هر پدیده برآیندی از مجموعه ای از هویت های کوچکتر است و هر پدیده از زوایای متفاوت دارای نمودهای متفاوت می باشد. شعر هم از این قاعده مستثنی نیست. ما هویت شعر را معمولاً از شکل ظاهری شعر می شناسیم، شعرهای عرفانی، سیاسی و یا حماسی از بارزترین آنها هستند. پیامهای ظاهری شعرهای عرفانی، سیاسی و یا حماسی تنها پیامهای نهفته در اینگونه شعرها نمی باشد.

این نوشتار به بررسی شعرهای عرفانی از زاویه ای متفاوت می پردازد که نمایانگر میزان دانش گذشتگان از چگونگی تشکیل مروارید است. لازم به بیان است که دانش امروزی ما از صدف، انواع صدف، چگونگی تشکیل مروارید و باورهای پیرامون آن بیشتر بر مبناء واقعیت های عینی و علمی است که به کلی با گذشتگان متفاوت می باشد.

اینگونه به نظر می رسد که ایرانیان در گذشته تنها یک منطقه جغرافیایی را محلی مناسب برای یافتن مروارید می دانستند. که البته این باور از محدودیت وسایل نقلیه و کمبود امکانات و رسانه های اطلاعاتی در گذشته بوده است.

هاتف اصفهانی:

بحر عمان و ابر نیسانند در گوهر زایی و گوهر باری

همانگونه که گفته شد دریای عمان را بزرگترین و شاید هم تنها محل تشکیل مروارید می دانستند. از طرفی می توان تاثیر باران بهاری را از بیان ابر نیسان دریافت. نیسان نام یکی از ماه های بهار در تقویم رومی است که امروزه در ترکیه فعلی هم به کار گرفته می شود.

آب صدف گرچه فراوان بود دُر ز یکی قطره باران بود نظامی و یا:

در صدف بسیار بارد قطره باران همی لیکن از صد قطره یک قطره همی گوهر شود
از این بیت ها می توان دریافت که با وجود قطره های فراوان ابر بهاری، تنها یک قطره به مروارید تبدیل می شود که به قطره لایق و یا قطره الهی معروف بوده است.
لازم به ذکر است که بعضی شعرا به جای واژه مروارید از مترادف آن، "دُر" بهره جسته اند.

صد قطره ز ابر اگر به دریا بارد بی جنبش عشق دُر مکنون نشود مولوی
این بیت ضمن تایید باور دیگر شاعران، در چگونگی تشکیل مروارید، آن را تنها به اراده خالقش می داند و به گونه ای در بی ارادگی انسان تاکید دارد.

قطره آبی که دارد در نظر گوهر شدن از کنار ابر تا دریا تنزل بایدش صائب تبریزی
ایشان هم بر این باورند که قطره باران است که به مروارید تبدیل می شود.

جوهری نیکو شناسد قیمت دُر یتیم هم تو دانی قدر خود ای گوهر عمان ما
عماد الدین نسیمی

در این شعر ضمن اشاره به دریای عمان از واژه "دُر یتیم" استفاده شده است. دُر یتیم به مروارید تک و تنهایی در صدف گفته می شود که به علت بزرگی آن، از ارزش بالاتری

برخوردار است. به واژه دُر یتیم در زبان فارسی "دُر دانه" هم گفته می شود. دُر یتیم و یا دُر دانه از آنجایی بزرگتر است که به علت بودن تنها جسم خارجی در درون صدف میزان ترشح آنزیم بدور آن از طرف صدف بیشتر و در نتیجه بزرگتر است. سعدی در شعر زیبایی از همه مراحل تشکیل مروارید در باور آن زمان چنین سروده است،

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من چیستم؟	گر او هست، حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار	که شد نامور لولو شاه وار
بلندی از آن یافت او پهن شد	دُر نیستی کوفت تا هفت شد

همانگونه که گفته شد هر پدیده دارای مجموعه ای از اطلاعات است که می توان با کنجکاوی و ویژگی پرسشگری خود از لابلای واژه های شعر بیرون آورده و به باور ها و سیرت شاعر و یا مردمان آن زمان پی برد .
به قول ملک الشعرای بهار:

نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جو که فضل گلبن، در فضل آب و خاک و هواست
در این نوشتار سیرت شعر های آمده همان هویت عرفانی آنها ست و آب و خاک و هوا زمینه سازهای هویت کلی می باشد . در صورت اینکه زمینه های یاد شده بر مبنای واقعیت های هستی استوار نباشد ، نتیجه اش همانا موهومی بودن سیرتی است که شاعرانی اینچنینی در پی نهادینه کردن آن هستند .

چون و چرا بجوی که بر جاهل گیتی چو حلقه تنگ از اینجا شد ناصر خسرو

۲۲ جون ۲۰۱۷

ما گلهای خدائیم؟
ما سرزمین خود را
آیا ما دانا هستیم؟
از بهر حفظ ایران
آباد هست این ایران؟
از ما فرزندان خود

فرزندانِ ایرانیم؟
ماند جان می دانیم؟
هشیار و بینا هستیم؟
آیا توانا هستیم؟
آزاد هست این ایران؟
دشاد هست این ایران؟

اقتباس از شعر یمنی شریف
ونکوور ۲۰۱۶

